



CHERAGH
Iranian Queer
Magazine

چراغ

نشریه همجنسگرایان ایرانی

February 2007

Issue No. 25

شماره ۲۵

سال دوم

بهمن ماه ۸۵

www.irqo.net

e-mail: editor@irqo.net



سال دوم

بیست و پنجمین شماره

فوریه ۲۰۰۷

بهمن - اسفند ۸۵

صاحب امتیاز:

سازمان همجنسگرایان ایرانی

مدیر مسئول:

آرشام پارسی

سر دبیر:

ساقی قهرمان

ویرایشگر:

ساقی قهرمان

صفحه آرا:

آرشام پارسی

تصویرگر:

امیر حسین

آدرس وب سایت:

www.irqo.net

آدرس پست الکترونیکی:

editor@irqo.net

آدرس اشتراک:

member@irqo.net

۲	سخن سردبیر
۳	برای گی ایرانی که آدرس ایمیل ندارد
۸	گزارش کوتاهی از سمپوزیوم حقوق بشر
۱۱	حکومت ایدنولوژیک یا مصلحت گرا؟
۱۴	موقعیت همجنسگرایان در میان اقلیت های جنسی: خوب یا بد
۱۸	نظر خدا در مورد همجنسگرایی
۳۷	راهنمای عشق همجنسگرایانه
۳۹	برخورد با ناهنجاری ها در جامعه و تلاش در تبدیل آن به هنجار
۴۲	برخورد از نزدیک
۴۶	تجارت
۴۹	دو شعر و یک شعر از همزاد
۵۱	ساز
۵۳	یلدبازی در ویلاک های همجنسگرایان
۶۸	کلاژها
۶۹	نامه ای به مادرم
۷۳	دوجنسگرایی: چند پرسش و پاسخ
۷۶	خبرهای کوتاه
۸۷	پری کوچک
۸۸	دوست یابی
۹۰	معرفی رسانه ها
۹۱	تماس

با کلیک کردن بر روی شماره صفحات می توانید سریعتر به مطلب مورد نظر برسید



ساقی قهرمان

زمین چارگوش است

زن سه گوش است

مرد یک سر دارد و دو گوش

ما گوش نداریم

به ما گوش نمی دهند

ساقی قهرمان

برای گی ایرانی که آدرس ایمیل ندارد

"گی ایرانی" در کامنت دانی وب لاگ "درباره ی پی جی ال او" می نویسد:

خانم ساقی قهرمان بعنوان سردبیر فعلی نشریه چراغ (که طبق نوشته های وبلاگ آرشام) به خانه آرشام پارسی رفت و آمد دارد، در باره سئوالات فوق و حدس و گمانهایی که در ذهن بوجود می آورند چگونه برخورد می کند و پاسخ او چیست؟ (در صداقت و پاکیزگی خانم ساقی قهرمان هیچ شک و شبهه ای نیست اما ترس از آن است که مانند بسیاری از افراد دیگر در جایی گرفتار شده و خود نمی داند).
جوابهای خانم قهرمان و دیگرانی که از نزدیک با نشریه چراغ، سازمان همجنسگرایان ایرانی و آقای آرشام پارسی همکاری داشته و دارند، میتوانند بخشی از ابهامات را رفع کنند.

گی ایرانی عزیز، در پرناتز آورده اید که در صداقت و پاکیزگی خانم ساقی قهرمان هیچ شک و شبهه ای نیست. متشکرم. نامه ای که در پایین می آید احترام به این اعتماد است. اما با اتکا به اصول معتقدم که در این جمله همانقدر زیاده روی در اعتماد به صداقت و پاکیزگی ساقی قهرمان به کار رفته است که در بدگمانی به صداقت و پاکیزگی آرشام پارسی. کاش در مورد شخصی که سال های بیشتری را در ارتباط با و همیاری به جامعه ی دگرباشان گذرانده است اندکی از این اعتماد و حسن نیت به کار گرفته می شد.

یادآوری: در این وب لاگ که به گفته ی نویسنده ی آن برای روشنگری و آشکار سازی حقایق برپا شده است، کامنت کسانی که در مخالفت با ادعاهای شاهرخ رئیسی نوشتند، با فاصله ی چند دقیقه پاک شد، و یا اصلاً وارد نشد. نشود. در خاطره و تجربه ی کسانی که شکی به گفته های نویسنده ی وب لاگ داشتند، وارد شد.

یادآوری: مطالب این وب لاگ از طرف سازمان دگرباشان جنسی ایران جواب نگرفت به دلیل آن که مخاطب این وب لاگ سازمان نیست. برای منحرف کردن حواس آشنایانی که "نامه ی سازمان به شاهرخ رئیسی برای استرداد اموال سازمان (تنخواه گردان و ۶۰۰ یورو)" را خوانده اند نوشته شده است. با توجه به کامنت های این وب لاگ تنها تعداد انگشت شماری حواسشان پرت شد، و باز با توجه به حساسیت و نازک طبعی دگرباشان، سکوت و متانت حاکم بر کامنت دانی وب لاگ نشانه ی آن است که دگرباشان لابلای خطوط را نیز می خوانند. جامعه ی دگرباشان که در اواخر این صفحه به طغیان علیه کجروی های آرشام دعوت شده است، به خوبی می داند که اگر، اگر، اگر شاهرخ رئیسی استعفا نداده بود، از مسئولیت هایش در سازمان کنار گذاشته نشده بود، ناچار به پرداخت ۶۰۰ یورو که نزد او به گروگان مانده، نبود، نه به فکر افشاگری می افتاد و نه به یاد دعوت از دگرباشان به حق جویی. شاهرخ رئیسی خوب می داند که سازمان و دبیران و همکاران آن خوب می دانند. این جواب نیز به احترام نگرانی ای که در نوشتن این کامنت طولانی به چشم می خورد و به دلیل توقع معقول شما برای اعلام نظر من، (و نه جواب به سؤالاتی که پایه و اساسشان برای خوانندگان معلوم نیست) نوشته شد اما امیدوار بودم شما نیز یکبار دیگر

برای بهبود
شیوه ی نگارش
فارسی

[http://
radiozamaneh](http://radiozamaneh)

.
[org
/pdf
/Persian
_writing
.pdf](http://radiozamaneh.org/pdf/Persian_writing.pdf)

مثل خیلی های دیگر متن وب لاگ را می خواندید. شاید این سؤال نیز به سؤالاتان اضافه می شد: شاهرخ رئیسی کیست؟ شش ماه پیش از این که بود؟ چرا درست چند ساعت پس از انتشار نامه ی سازمان مبنی بر استرداد پول (که به فاصله یک ماه پس از ارسال به وی منتشر شد)، به ندای وجدانش جواب داد؟ کسی از میان نویسندگان کامنت ها شاهرخ رئیسی را دیده است؟ همینجا اضافه کنم که شاهرخ رئیسی وجود خارجی دارد، من با ایشان دست داده ام.

اما در جواب به پرسش شما، گی ایرانی عزیز، از ساقی قهرمان(نویسنده):

من، سردبیر نشریه ی چراغ، و مدیران سازمان، نیاز سلیمی (مدیر کانون اندیشه و گفتگو و حقوق بشر، عضو هیئت مدیره ی کانون سپاس، عضو هیئت مدیره ی کانون فرهنگی واژه، مسئول به جریان اندازی کمک های مالی کمیته ی بم)، دکتر ویکتوریا طهماسبی (استادیار دانشگاه تورنتو، مطالعات زنان)، سام کوشا (دانشجو)، و مهرناز خجسته،(فعال حقوق بشری) (از این پنج اسم، ۲ تا مندرج در شناسنامه، یکی نام انتخابی، دو تا نام مستعارند) همه ساکن تورنتو، از امور سازمان با خبریم و با دبیرکل سازمان، آرشام پارسی همکاری نزدیک داریم. دفتر و کالتی که مسئولیت ثبت سازمان در کانادا را به عهده دارد، به امور سازمان واقف است. مسئولان سازمان های حقوق بشری که در چند سال اخیر حامیان سازمان، پناهجویان دگرباش، و دگرباشان داخل ایران اند، از نزدیک و با جزئیات با سازمان دگرباشان ایرانی آشنایند و با آرشام پارسی همکاری نزدیک دارند. به امور مالی سازمان، دبیران سازمان و بنیادهایی که به ایر کیو (پی جی ال او) در مقاطعی کمک مالی می کنند، نظارت دارند. سازمان در سال ۲۰۰۴ در نروژ زیر نام سازمان همجنسگرایان ایرانی به ثبت رسید و اکنون مراحل قانونی را برای ثبت در کانادا و زیر نام سازمان دگرباشان جنسی ایرانی طی می کند. ابهامی در نحوه ی انجام امور سازمان برای دست اندرکاران سازمان در میان نیست. به دلیل آشنایی با شرایط دگرباشان در ایران و خارج از ایران، نام مستعار و فعالیت از پشت پرده برای تعدادی از ما که به اندازه ی عمر شناسنامه ای آرشام پارسی(و همینطور شاهرخ رئیسی، هر دو زیر سی سال)، فعالیت اجتماعی سیاسی داشته ایم، داستان غریبی نیست. افرادی که با سازمان در تماس اند می دانند که در موارد بسیار با اشخاص حقوقی در ارتباط اند و تا زمانی که این افراد، مؤسسان و کادر سازمان، وظیفه ی خود را در پیشبرد هدف های سازمان که روشنگری در شرایط زندگی دگرباشان ایرانی، جرم زدایی از همجنسگرایی در قانون اساسی، و حمایت از پناهجویان ایرانی خارج از ایران است، به پیش می برند، بیش از این چیزی از ایشان نمی توان خواست. آشکارگی بیشتر از این از حوزه ی فردی در گذشته و به خانواده و وابستگان افراد کشیده می شود؛ نیازی به توضیح این مسأله برای دگرباشان نیست. باید توجه داشت که دگرباشان غربی اگر در مواردی از آشکارسازی اکراه دارند به دلیل اکراه از منزوی شدن شخص خودشان در خانواده و حلقه ی آشنایان است، اما دگرباش ایرانی نه تنها به دلیل حفظ خود از شلاق و مرگ، چه بسیار به دلیل نگرانی از منزوی شدن و زیر ضربه رفتن خانواده و حلقه ی دوستان خود، از جانب دیگران و دولت است که از آشکارسازی ابا می کند. درست به همین دلیل حتی دگرباشانی که بیرون از مرزهای جغرافیایی ایران زندگی می کنند، سعی دارند امنیت برادر کوچک یا عموی بزرگشان را

حفظ کنند و این تصمیم برای ما دیگران باید قابل درک و احترام باشد. همین.

(شاهرخ رئیسی عنوان کرده است که او و تنانی دیگر (یعنی او و چند نفر دیگر) با نام دلیر خویش به میدان آمده اند. ما نمی دانیم آن چند

نفر دیگر کیانند، اما در مورد بخصوص باید گفت که این شاهرخ رئیسی نیست که به میدان آمده، بلکه این میدان است که به شاهرخ در

آمده و مایه ای برای کسب قبولی پرونده ی پناهندگی -- امیدواریم بشود)

فاش نشدن چهره ی اعضای که مایل به آشکار گری نیستند، از وظایف اعضای است که سخنگوی آشکار سازمان اند. فردی که در مقطعی

به عضویت سازمان در آمده و شش ماه (یا هفت ماه) پس از آن تاریخ (به شما اطمینان می دهم دلایل استعفا هیچ نشانی از نگرانی های

اعلام شده در مفاد متن این وب لاگ نداشت) استعفا می دهد و اموال سازمان را گرو نگه می دارد، چرا می بایست از مفاد شناسنامه ی

مؤسسان سازمان با خبر باشد؟ آیا اگر به همان ترتیب که تنخواه گردان و مبلغ ۶۰۰ یورو در اختیارش گذاشته شد، نام و چهره ی افراد غیر

آشکار سازمان نیز بر او آشکار می شد، امروز و بر اثر اختلافی، در همین وب لاگ، امنیت این افراد به گروگان گرفته نمی شد ؟

سازمان به دنبال تقاضای هیچ کسی، نام و اطلاعات همکاران، اعضا، و آدرس ایمیل پنج هزار و صد و پنجاه و هفت مشترک نشریه را در

اختیار هیچ کسی به هیچ بهانه ای قرار نمی دهد. اگر قرار بر آن بود که اشخاص به درخواست مدعیانشان آشکارگری کنند، اولین مدعی

شاهرخ رئیسی نمی بود، جمهوری اسلامی می بود که از برادران و خواهران دگرباش تقاضای آشکارگری داشته باشد.

شاهرخ رئیسی تا مقطع استعفا و پس از آن تا سلب دیگر مسئولیت های وی (دبیر فرهنگی، نمایندگی شعبه ی سازمان در آلمان)،

هیچگونه ابراز نگرانی در مورد امور سازمان ننمود. در نامه ی استعفا خود نیز دلیل استعفا را "اختلاف با ساقی قهرمان" عنوان کرد نه با

آرشام پارسی. شایسته بود ادعاهای منتشر شده در وب لاگ "درباره ی پی جی ال او" را اندکی پیش از آن تاریخ با جامعه ی دگرباشان در

میان می گذاشت تا امروز شبهه در صداقت او نکنند، بخصوص که در این متن گاف هایی هم دیده می شود. در بندی از این متن اشاره می

کند که فایل تایپ شده ی ایمیل شده توسط هلیا پرنده به سازمان و به نشریه ی چراغ، "دست خط!" آرشام پارسی بوده است.

شاهرخ بدون ارائه ی مدرک، اتهام وارد کرده، حکم صادر می کند. آرشام پارسی را به عنوان متهم به جعل اشخاص، انتخاب، سپس محکوم

به اقرار می کند. باید بگویم که من در اینجا شاهرخ را محکوم نمی کنم. می دانم که در شرایط نامناسب روحی برخورد معقول دشوار است،

اما بی انصافی (حتی سهل انگاری) را نیز تأیید نمی کنم.

آرشام پارسی دبیر کل و سخنگوی آشکار سازمان است. بخشی از مسئولیت او همین است که زیر سؤال برود و همچنان که در کنفرانس

ها بلندگوی برنامه های سازمان است و در مسیر خود تحسین و تمجید می شود، متهم به استفاده از سرمایه ی سازمان، از طرف کسانی که

دستمایه ی سازمان را گروگان نگه داشته اند، بشود. اگر توان و حوصله ی تحمل نداشت، قبول مسئولیت نمی کرد. حالا هم دیر نیست، هر

وقت نداشت کنار خواهد نشست. اما سازمان کنار نخواهد نشست. به تعداد این سازمان های دگرباشان هم، نه به دلیل امیدواری ما، فقط به

دلیل نیاز جامعه ی دگرباشی، افزوده خواهد شد. ما می دانیم که افراد و اسامی بزرگترین بار، و همزمان، ناچیزترین بار را به دوش می کشند.

بگذریم، چیزی حدود بیست و هفت سال پیش روح الله خمینی وعده داد پس از براندازی دولت وقت، دولت تازه سهم مردم از پول نفت را ماه به ماه در خانه ی مردم برده تحویل خواهد داد. ساده دل ترین مردم ایران در انتظار سهم خود از انقلاب ماندند. آگاهان و روشنفکران این وعده را به حساب ساده دلی رهبر انقلاب گذاشتند. هر سه طرف در تحلیل یکدیگر در اشتباه بودند.

بعد از گذشت بیست و هفت سال از آن تاریخ، جامعه ی دگرباشان ایرانی به دنبال هیچ سازمانی، گروهی، هیچ رهبری که حقوق حقه ی دگرباشان را ماه به ماه در خانه ببرد تحویل بدهد، نیست. سازمان دگرباشان جنسی ایرانی تنها یک وعده داده است: انتخاب اهداف روشن، لازم، ممکن. در راستای کسب حقوق شهروندی دگرباشان جنسی ایرانی. این قدم اول نیست. قدم های اول پیش از آن که سازمانی متشکل شده باشد برداشته شده است. ساویز شفایی و گروه هومان و وب لاگ نویسان دگرباش، و ماها و دلکده و حالا رنگین کمان. ابراز هویت حتی با نام مستعار و اعلام وجود حتی در فضای دگرباش گز ایران پیش از تشکل سازمان شروع شد. خب، حساب تاریخ دستان است. اما آنچه امروز و در ارتباط با سازمان دگرباشان جنسی ایرانی از جانب جامعه ی دگرباشان شناسایی شده و پاس داشته می شود، اهمیت عینی "تشکل" در تشکل سازمان است و قدم های قانونی که در مسیر قانونی کردن حضور دگرباشان در جامعه بر می دارد. این سازمان، دست آورد هر که، سرمایه ی ماست.

اساسنامه ی سازمان نیز توسط وکیل مجرب کانادایی تنظیم شد و تا نیمه های ماه آینده در سایت سازمان منتشر خواهد شد. سازمان دگرباشان جنسی ایرانی انقلاب نخواهد کرد، شما بهتر می دانید، اما جامعه ی دگرباشان و سازمان/های دگرباشان در بافت جامعه ی ایرانی تحول ایجاد خواهند کرد، قدم به قدم و با تکیه به عقل سلیم.

امیر، که در ایران شکنجه شده بود و به ترکیه گریخت، در حال حاضر در تورنتو زندگی می کند. علاقه به فعالیت و مصاحبه با روزنامه ها فعلاً ندارد. بعضی از سؤال ها و شبهه های مطرح شده در کامنت شما، با نهایت احترام، از مرز جدی بودن خارج می شوند. خیر، آرشام پارسی عامل سازمان های بیگانه نیست.

سؤال دیگر این بود: چرا متن های نوشته شده با امضای آرشام پارسی دو سبک نگارش متفاوت دارند. خیلی ساده است. آرشام پارسی در وب لاگ شخصی خودش به آن شیوه ای که شخص خودش مایل است می نویسد. متن های رسمی، نظیر نامه ای که برای شاهرخ رئیسی در مورد بازپرداخت وجه تنخواه گردان و ۶۰۰ یورو نوشته شد، توسط یک یا چند تن از مدیران، و در مواقع لزوم توسط وکیل تهیه و تنظیم شده به امضای دبیرکل سازمان می رسند. کاری که در تمام ادارات و سازمان های دولتی و غیر دولتی انجام می شود.

سازمان دگرباشان جنسی ایرانی گرایشات اسلامی ندارد، به هیچ شکل، اما در میان دگرباشان، معتقدان به دین اسلام، مسیحیت، یهود،

بهبایی و .. افراد سکولار، طبیعتاً حضور دارند و سازمان دگرباشان ایرانی به اعتقادات مذهبی دگرباشان و نیز عدم آن، احترام می گذارد.

در مورد دلشوره ای که صادقانه و در تعدادی از کامنت ها نمایان است باید بگویم اگر از نزدیک شاهد بوده اید در هفت ماه گذشته می دانید در مسیر شاهرخ گرامی، این نیز بگذرد.

باید اضافه کنم که من با شاهرخ ملاقات کرده ام، از نزدیک با او آشنایم، مقداری از احترام سابق من به او هنوز به جای خود باقی است و با وجود تنش های ایجاد شده از جانب این وب لاگ و اندک فضای شک بر خاسته از آن، هیچ شکی ندارم که شاهرخ به هیچ عنوان عامل نفوذی نبوده و نیست و اظهارات او در ارتباط با سازمان و مؤسسان و کادر سازمان، به هیچ عنوان ربطی به خرابکاری عوامل رژیم در خراب کردن چهره ی سازمان ندارد. در این اطمینان و اعتماد نیز دبیر کل و دبیران سازمان با من همراهند.

(توجه داشته باشید که سازمان پولی از خود ندارد و بابت کمک های مالی خرج شده، که یکی از آن ها همین ۶۰۰ یورو است، حساب پس می دهد. نامه به شاهرخ رئیسی، پس از استعفای وی، و دو هفته پس از ایمیلی به او، دوستانه، در مورد باز پرداخت پول، و پس از دریافت ایمیلی مبنی بر خط و نشان کشیدن برای سازمان در صورت جدی شدن چنین تقاضایی، توسط مدیران سازمان تنظیم و به آدرس وی ایمیل شد. در این نامه به او دو هفته مهلت داده شد. وی در خواست یک ماه مهلت کرد، قبول شد، در مهلت مقرر، دوباره یکروز مهلت داده شد. روز بعد، شانزدهم ژانویه ی ۲۰۰۷، نامه مجدداً به آدرس ایمیل شاهرخ رئیسی، چند نشریه و چند وب لاگ فرستاده شد، در وب لاگ آرشام پارسی نیز منتشر شد. به فاصله ی چند ساعت، وب لاگ "درباره ی پی جی ال او" به راه افتاد. تنظیم نامه و تصمیم به دادن مهلت و نیز انتشار نامه در صورت خودداری شاهرخ از پرداخت(حتی به صورت اقساط) توسط مدیران سازمان گرفته شد. از تابستان ۲۰۰۶ تا به حال سازمان به صورت شورایی و توسط دبیر کل و مدیران ساکن تورنتو اداره می شود)

(ایمیل شاهرخ رئیسی پس از استعفای ایشان بسته شد. اصولاً هیچ سازمان یا اداره ای، پس از استعفا یا اخراج، به عضو سابق امکان

دسترسی به اموال و وسایل ارتباطی خود را نمی دهد)

دوباره و در جواب مشخص تر به پرسش، برخورد ساقی قهرمان (و مدیران سازمان) با این وب لاگ (و برخوردهای دیگر شاهرخ در ارتباط با ما) تا به امروز در حد لبخندی که زیاد مایه ای از خنده ندارد بوده است.

ساقی قهرمان

سی و یکم ژانویه ۲۰۰۷

گزارش مفصل از سمپوزیوم و متن سخنرانی‌ها همراه با عکس در شماره آینده منتشر می‌شود.



لیلی پورزند

حقوقدان، دانشجوی مطالعات زنان دانشگاه یورک

سازمان دگرباشان جنسی ایران در روز شنبه ۲۷ ژانویه ۲۰۰۷ سمپوزیوم یک روزه‌ای با هدف بررسی وضعیت گروه‌های اقلیتی در ایران از منظر حقوق بشر در شهر تورنتو برگزار کرد. این سازمان اولین سازمان ایرانی است که به طور رسمی و مستقیم به بررسی مسائل دگرباشان جنسی ایرانی می‌پردازد. اهمیت این سازمان در جهت شکستن تابوهای فرهنگی و اجتماعی و گشودن واقعیت سر به مهر زندگی دگرباشان جنسی ایران، اهمیت انکار ناپذیری دارد. این سازمان نوپا در طی چند ماه حیات خود، با تلاش بسیار در صدد فرهنگ سازی در مورد این امر مهم انسانی بوده است. سمپوزیوم یک روزه بررسی حقوق بشر در ایران را شاید بتوان اولین دست‌آورد عملی این سازمان معرفی کرد. هدف از برگزاری سمپوزیوم بررسی وضعیت حقوق بشر در ایران، طرح و نقد شرایط ناعادلانه اجتماعی، فرهنگی و حقوقی حاکم بر زندگی اقلیت‌ها از جمله اقلیت‌های دینی، جنسی، قومی و زبانی در ایران بوده است. برگزارکنندگان این سمپوزیوم یک روزه از اساتید و کارشناسان برجسته، سیاستمداران دست‌اندرکار مسائل حقوق بشری و مسئولین سازمان‌های حقوق بشری جهت بحث و بررسی تحلیلی، آماری و راهکاری برای ارائه نظر خود در قالب سخنرانی دعوت به عمل آورده بودند.

برنامه‌های این سمپوزیوم در سه بخش برگزار شد به شرح ذیل:

۱- در ابتدای بخش اول برنامه، آرشام پارسی، نیاز سلیمی و دکتر ویکتوریا طهماسبی به حاضرین در جلسه و سخنرانان خوش آمد گفتند. اولین سخنران این بخش، خانم باربارا هال، رئیس کمیسیون حقوق بشر استان انتاریوی کانادا بود. این کمیسیون، یکی از مراجع و مراکز فعال حقوق بشر در استان انتاریو در کشور کانادا است و خانم باربارا هال نام و چهره‌ای آشنا در زمینه فعالیت‌های حقوق بشری و به خصوص در مورد مسائل مربوط به حقوق اقلیت‌ها در این استان است. ایشان در طی سخنرانی خود نگاهی تاریخی به وضعیت حقوقی دگرباشان جنسی در استان انتاریوی کانادا داشت. ایشان با بررسی تاریخی روند تحولات حقوقی جهت به رسمیت شناختن دگرباشان و قانونی شدن روابط آنان از چندین دهه پیش تا به امروز که حق ازدواج زوج‌های همجنسگرا در کانادا قانونی شده است، را مورد مطالعه اجمالی قرار داد.

سخنران دوم این بخش خانم دکتر هایدی مغیثی استاد جامعه‌شناسی دانشگاه یورک (تورنتو) بود. تمرکز سخنرانی ایشان در خصوص

تنگناهای قانونی در کشور ایران بود. ایشان با بیان چندین نمونه تبعیضات حاکم بر قوانین ایران در باب حقوق زنان و هم‌جنس‌گرایان را

سپنتا را
در نشریه
رنگین کمان
بخوانید

آدرس رنگین کمان
در صفحه ۹۰
نشریه چراغ

بررسی نمود. سخنران سوم این بخش از برنامه، آقای دکتر رضا براهنی، ادیب، شاعر، منتقد ادبی و استاد دانشگاه بود. ایشان با نگاهی کلی به بررسی مسأله هم جنس گرایی در تاریخ ادبیات فارسی پرداختند. هم چنین از وضعیت ناعادلانه اقلیت های قومی و زبانی از جمله ترک زبانان ساکن ایران و همچنین وضعیت زنان ایرانی سخن گفتند.

۲- بخش دوم برنامه با سخنرانی چهار سخنران برگزار شد. اولین سخنران این بخش، خانم دکتر هدی فرای، نماینده پارلمان کانادا از ونکوور بود که در مورد وضعیت حقوق بشر و حقوق اقلیت ها در کشور کانادا و سیستم ها و چالش های قانونگزاری در این کشور سخن گفت و سپس مشخصاً به مسأله اقلیت های جنسی در کشور کانادا پرداخت.

دومین سخنران این بخش، ادین کمن، از طرف کمیسیون بین المللی حقوق بشر همجنسگرایان، مستقر در نیویورک در این سمپوزیوم یک روزه شرکت نموده بود. ایشان در سخنرانی خود نگاهی داشت به وضعیت دگرباشان در سطوح بین المللی، و مشکلات و مسائل دگرباشان جنسی را در دنیا بررسی نمود. سومین سخنران این بخش الفاروق خاکی از جانب اتحادیه مسلمانان کانادا و از مدیران سازمان سلام کانادا، جمعیت دگرباشان مسلمان در این برنامه شرکت نموده بود. محور سخنرانی ایشان در مورد مسائل فرهنگی، اجتماعی و حقوقی دگرباشان جنسی در کشورهای اسلامی بود. وی سپس به بررسی راهکارهای ممکن برای بهبود وضعیت این گروه اقلیتی در کشورهای اسلامی پرداخت.

سخنران آخر این بخش از برنامه، جسیکا استرن از سوی سازمان دیده بان حقوق بشر مستقر در نیویورک بود. ایشان که در بخش حقوق بشر و دگرباشان جنسی فعالیت دارند، با بررسی وضعیت دگرباشان جنسی در ایران پرداخت. با توجه به سفر شخصی ایشان به ایران و کار مداوم در این زمینه به خصوص در مورد، اطلاعات دقیق بسیار پرارزشی در مورد همجنسگرایی در ایران به حضار انتقال داده شد.

۳- بخش سوم برنامه میزبان چهار سخنران بود. اولین سخنران این بخش مارینا نعمت نویسنده ایرانی بود. مارینا نعمت که از آرامنه ی مقیم ایران است چندین سال از دوران جوانی خود را در زندان های ایران سپری کرده است. ایشان پس از آزادی و مهاجرت به کانادا خاطرات دوران زندان خود را به چاپ رسانده است. وی در مورد تجربیات و مشاهدات خود در زندان زنان، وضعیت نگهداری زنان زندانی، مسائل بهداشتی آنان و در نهایت مسأله همجنسگرایی زنان در زندان سخن گفت.

سخنران دوم این بخش، خانم دکتر شهرزاد مجاب استاد دانشگاه تورنتو بود. دکتر مجاب سال هاست نیروی خود را در جهت انتشار خاطرات زنان زندانی سیاسی در دوران جمهوری اسلامی در ایران معطوف کرده است. خانم دکتر مجاب سخنرانی خود را در باب خاطرات زنان زندانی و تجربیات و مشاهدات آنان در زندان برای حضاران در جلسه ارائه داد و درباره رفتارهای زنان که به ارتباط جنسی آنها تعبیر می شد و مورد تنبیه قرار می گرفتند اشاره نمود. سپس خانم رها بحرینی دانشجوی دانشگاه تورنتو و فعال حقوق بشر در مورد معلولیت و

حقوق معلولین سخن گفت. سخنرانی ایشان در مورد وضعیت حقوق بشری معلولین در ایران بود. سخنران پایانی این بخش آقای دکتر عزت

مصلی نژاد از سوی سازمان کانادایی قربانیان شکنجه بود. ایشان سخنرانی خود را در مورد مشاهدات خود از وضعیت نا هنجار اقلیت های جنسی در ایران ایراد نمود.

هر کدام از بخش های برنامه به دنبال جلسه پرسش و پاسخ از سخنرانان به پایان رسید.

در طول این برنامه یک روزه دو فیلم کوتاه نیز برای حضار به نمایش گذاشته شد. فیلم نخست نگاهی کوتاه به محدودیت های فرهنگی ایرانیان برای گفتمان در باب مساله اقلیت های جنسی را به صحنه کشیده بود. فیلم دوم تحت عنوان امینه و دوود، در رابطه با زندگی زنی مسلمان در امریکا که درصدد احیای حقوق زنان که با نام دین ضایع شده است، بود.

در پایان برنامه سام کوشا ضمن تشکر مجدد از حضار و سخنرانان، خوشحالی خود را از موفقیت آمیز بودن این سمپوزیوم یک روزه ابراز کرد. او همچنین یادآور شد که سال آینده، دومین سمپوزیوم حقوق بشر این سازمان برگزار خواهد شد که اطلاعات آن در وب سایت سازمان منتشر خواهد شد.

با امید به اینکه فعالان حقوق بشر ایرانی از این پس با جدیت بیشتری به مسأله ی دگرباشان جنسی هموطن خود بپردازند. حضور اساتید به نام و معتبر در جایگاه سخنران خود حکایت از این دارد که جامعه ایرانی به حساسیت و اهمیت پرداختن به این موضوع پی برده است. برنامه هایی از این قبیل و هرگونه فعالیت دیگری، راه را برای تابو شکنی و آغاز بحث و گفتگوی هموار می کند.

با تبریک و تشکر از سازمان دگرباشان جنسی ایران جهت برگزاری برنامه سمپوزیوم یک روزه حقوق بشر که به بهترین نحو با موفقیت اجرا شد، امیدواریم در ماه های آینده شاهد توانمندتر شدن این سازمان و پربارتر شدن برنامه های آن باشیم.

حکومت ایدئولوژیک یا مصلحت گرا ؟

امیر پورشریعتی

زیر نظر داشتن اجتماعات و حتی روابط شخصی کار روزمره ی همه سازمان های اطلاعاتی و امنیتی است ولی هر کدام با هدف و شکلی منحصر به خود. حکومت جمهوری اسلامی نیز در این زمینه سابقه ی قابل توجهی دارد و شاید به دلیل

همین سابقه است که گاهی در ایران زیر نظر گرفته شدن با در معرض خطر گرفته شدن یکی می شود.

به تازگی در یکی از وب لاگ ها مقاله ای با عنوان "مراقبت از همجنسگرایان" نوشته شده و در این مقاله ادعا شده که با اجازه ی وزارت اطلاعات و کشور، یک روز در هفته یکی از رستوران های لوکس بالای شهر تهران به همجنسگرایان اختصاص داده شده و این سازمان ها تجمع همجنسگرایان را در این محل تحت نظر دارند. در این مقاله مشخص نشده که کدام رستوران ولی گمانه زنی در این مورد زیاد دشوار نیست زیرا تعداد محل های عمده ی تجمع همجنسگرایان در شمال شهر تهران که لوکس هم باشند زیاد نیست و می توان به دو مورد اشاره کرد اول مرکز خرید جام جم و سپس کافی شاپ (البته غیر لوکس) توت فرنگی در پارک ملت است. در مورد مرکز خرید جام جم من مطلع شدم که تعدادی دوربین مدار بسته در قسمت کافی شاپ

کار گذاشته شده و استفاده از این دوربین ها در محل های عمومی بدون اجازه ی مقامات ممکن نیست. در یکی از تصاویر جاهایی که ممکن است قرار گرفته باشند را مشخص کردم. در مورد پارک ملت هم در جریان حضور مأمورین و چند مورد تذکر به همجنسگرایانی که ظاهر خاصی داشتند قرار گرفته ام، ولی در



مورد دوربین مدار بسته در آنجا تا به حال خبری به من نرسیده. در مورد پارک دانشجو و محل های دیگر هم، سال هاست که زیر نظر هستند و مأموران به روش های بسیار متنوعی این محل ها را زیر نظر دارند. ولی خبر مجوز دادن برای حضور همجنسگرایان تا به حال بی سابقه بوده و اگر درست باشد نشانه ی بسیار امیدوار کننده ای از تحمل شدن همجنسگرایان در ایران است. ولی اطلاعات موجود و منابع نا معلوم این خبرها هنوز جای شک باقی می گذارد که آیا این زیر نظر گرفتن ها رفتار عادی سازمان های امنیتی است یا مستقیماً مربوط به همجنسگرایان می شود!

برای خواندن مطلب نامک به این سایت مراجعه کنید http://naamak.blogspot.com/2007/01/blog-post_13.html

پست های این
وبلاگ همه
شعرد
همزاد
www
Hamzaaad
blogspot
Com

امیر: ببینید تمام این مطالب درست هست ولی این مقاله طوری نوشته شده که تصویر اشتباهی در ذهن درست میکنه . وزارت اطلاعات و کشور و کلا مجموعه جمهوری اسلامی مثل هر دولت دیگری جامعه را زیر نظر دارند ولی به روش خاص خودشون . این ماموران و مسئولان نه تنها محل تجمع همجنسگرایان را زیر نظر دارند بلکه تمام محل های تجمع و رستورانها و هر جایی که پاتق دگرجنسگرایان هم باشد تحت نظر دارند حتی محلی که برای مثال دانشجویان فلان دانشگاه برای سیگار کشیدن جمع میشوند یا محلی که معنادان فلان محله برای مصرف مواد مخدر دور هم جمع میشوند از این چیز های بی اهمیت بگیری تا فعالیت های سیاسی ولی اینکه حکومت فقط نظاره گر است و کاری انجام نمیدهد دلیل بر اینکه میخواهد با مردم کنار بیاید نیست واضح است که زندان ها برای تمام مردم ایران جای ندارد با قوانین غیر انسانی در ایران در هر صورت هر شخصی به نوعی مشغول قانون شکنی است چه کسی که دور یک روحانی مخالف حکومت جمع میشود چه کسی که مشروب میخورد چه کسی که همجنسگراست و حکومت توان برخورد با همه مردم را ندارد .

حال این سوال پیش می آید که چرا حکومت این محل ها و اجتماعات را زیر نظر دارد ؟

پاسخ را باید از کسانی که به دلایلی (مثلا سیاسی) بازداشت شده اند جست.... وقتی بازداشت میشوید پرونده ای چند صد صفحه ای در مقابل رویتان می اندازند که تمام SMS هایی که به دوست دختر خود زده اید یا آدرس شریک جنسی همجنسگرای شما یا محلی که از آنجا مشروب میخرید به دقت لیست شده !!! و در پی آن اعتراف نامه ای هم به شما پیشنهاد میشود

هم قبله: اره قراره بهمون کاندوم کوپنی و ژل و نخ بخیه هم بدن بد بخت شما که ایران نیستید اگر بودید دیگه نیازی نبود برید منت این و اون رو بکشید چون حکومت واقعا داره ماهارو مفت و مجانی می کنه جای شما خالی. در ضمن بعد از اینکه کونمون رو پاره کردن مجانی بخیه می کنند ارایه خدمات بیمارستانی که خبر داری چقدر هزینه بر می داره اونا مفت و مجانی انجام می دن

دختر لزیبن: خطاب به امیر آقا می خواستم عرض کنم که از نظر ایشون زیر نظر داشتن معتادین یک مسئله بی اهمیت هستش؟ این دو مسئله هیچ ربطی به هم ندارند. یعنی اگر جمهوری اسلامی واقعا با اعتیاد مبارزه می کنه، و معتادین را زیر نظر داره، این مسئله اش با مسئله همجنسگراها فرق داره و این یک کار را لاقول درست انجام می ده. البته اگر واقعا انجام می ده

امیر: نه تنها دولت معتادین را زیر نظر داره بلکه زباله هایی که به سطل آشغال دستشویی زنانه دانشگاه آزاد قزوین دانشکده الکترونیک و کامپیوتر هم ریخته میشه زیر نظر داره و خیلی چیز های دیگه ... ولی این به آن معنا نیست که مراقب هست معتادان کار بدی انجام دهند یا میخواد همجنسگرایان را دستگیر کنه یا جلوی روابط دختر و پسر را بگیره یا جلوی مجرمین را بگیره ... حتی اگر وزارت اطلاعات از دسیسه قتل یک شهروند هم با خبر بشه احتمالا دست روی دست میگذراه و هیچ عکس العملی نشان نمیده که البته این کار همه

سازمان های امنیتی است چون حاضر نیستند به خاطر جلوگیری از وقوع جرم روش های خودشون را لو بندن در ایران هم که اصلا به این

چیزها اهمیت نمیدند ولی وای به روزی که اتفاقی بیفته که جمهوری در خطر باشه اونوقت هست که زباله هایی که به سطل اشغال ریخته شدند بیرون میانند ، مکالمات تلفنی و پیغام های کوتاه رو میشه ، محل هایی که به عنوان مهمان دعوت بودید لیست میشه و خیلی چیز های دیگه که به عقل جن هم نمیرسه . این ها چیز تازه و عجیب و غریبی نیست و بین همه سازمان های امنیتی دنیا معمول هست ولی خوب هر کدام به روش خود

چیزی که برای من عجیب هست اینه که چرا شما زیر نظر گرفتن را با مبارزه کردن یکی میدانید ؟ من هرگز نگفتم کسی داره با اعتیاد مبارزه میکنه

حمید: من دارم شاخ درمیارم . بذار دوباره بخونم!

تمامی آدرس های ایمیل متعلق به سازمان

از @pglo.net

به @irqo.net

تبدیل شد

موقعیت همجنسگرایان در میان اقلیت های جنسی: خوب ها یا بدها

واراند



خوب یا بد؟ سؤالی است که به ندرت در مرزبندی های اجتماعی برای تعیین موقعیت گروهی که در جامعه وجود دارند اما به آنها پرداخته نمی شود، پرسیده شده. اقلیت ها در هر جامعه ای بسته به میزان پذیرا و آزاد اندیش بودن اکثریت، امکان می یابند نسبت به عنوان کردن خواسته ی مشروع و قانونی خود اقدام و برای رسیدن به این حقوق طبیعی تلاش کنند. اما در جامعه ای مثل ایران که حتی اقلیت های مذهبی ای که مشروع و

قانونی شمرده می شوند، حقوقشان پایمال می شود، نمی توان انتظار داشت که دولت حاکم با انواع جدید تعاریف اقلیت ها کنار آمده و آن ها را مشروع بداند.

این روزها با واژه ای جدید در فرهنگ لغات فارسی آشنا شده ایم، واژه ای که به کسانی اطلاق می شود که با آن که قرن ها در میان همین جامعه ی محافظه کار و مذهبی و متظاهر می زیند، اما همیشه به عنوان یک مگو، یک خطر، تلقی شده اند: جامعه ی دگر باشان، یا اقلیت های جنسی، که اگر در صد قابل توجهی از جمعیت ۷۰ میلیونی ایران را تشکیل ندهند، شمارشان ناچیز هم نیست.

این واژه ی مرکب با خوش بینی تمام از جانب کسانی مطرح شد که اعتقاد راسخ داشتند تمامی ابنای بشر از یک سرشتند و شأن اجتماعی یکسانی دارند. این واژه با سخاوت فراوان شامل تمام گروه های دگر باش و دگرگونه ی جنسی ایرانی می شود و سازمانی که با افتخار این واژه بر عنوانش قرار گرفته سعی دارد از تمام اقلیت های جنسی ایرانی به طور برابر و یکسان پشتیبانی حقوقی و اجتماعی نماید.

پس تا بدینجا مشخص شد که همجنسگرایان زن و مرد (هموسکشوال ها)، دو جنسگونه ها (ترانسجندرها) و دو جنسگرایان (بایسکشوال ها) ایرانی، همه با همین واژه تعریف می شوند. اما سؤالی که برای هر کسی پیش می آید، این است: در قلمرو این اقلیت آیا مرزی برای خوب بودن و بد بودن انسان ها بدون در نظر گرفتن گرایش جنسی شان وجود دارد؟

مسلماً وقتی صحبت از خوب و بد بودن می شود، اخلاقیات و رعایت قوانین شهروندی هر جامعه مد نظر قرار می گیرد و نوع گرایش جنسی فرد برای ارزیابی خوب و/ یا بد بودن شخص معیاری برای سنجش نیست، چرا که گرایش جنسی مشخصه ی هویت جنسی افراد و انتخاب روابط خصوصی عاطفی – جنسی ایشان است و در تقابل با رعایت قوانین شهروندی اجتماعی که در آن زندگی می کنند نیست زیرا همه ی شهروندان یک جامعه موظف به رعایت قوانینی هستند که به نظم عمومی جامعه ی قانونمند یاری می رساند.

نمونه ی نثر زیبا

کسری

kasranegah1

blogspot
com

متأسفانه هنوز در جامعه ی ما هستند کسانی که دچار توهم مرزبندی میان اقلیت های جنسی هستند. اگر بخواهیم عقیده هر کسی را در مورد عمومی قبول کنیم و آن رابه دیگران هم تعمیم دهیم پس باید عقیده ی مثلاً نویسنده این نوشتار را هم در مواضع اقلیت های جنسی اعمال کنیم که عقیده ی راسخ دارد ترانسجندرها به هیچ وجه در محدوده ی اقلیت های جنسی ایرانی قرار نمی گیرند چون این گروه در ایران هیچ مشکلی برای تغییر جنسیت و در آمدن به قالب اصلی خویش ندارند و دولت نیز در انجام این کار به ایشان کمک مالی کرده تا به هدف خویش برسند. اما از آنجا که عقیده ی من تنها در حیطه ی عقاید شخصی جای می گیرد و درموردی که منافع جمعی مد نظر است، عقیده ی جمع را محترم شمرده و بر مواضع کلی سازمانی که هدفش رسیدن به آرمان هایی فراتر از ذهنیت شخصی من است، احترام می گذارم و علی رغم میل، ترانسجندرها را نیز جز لاینفک اقلیت های جنسی محسوب می دارم.

اما متأسفانه با این که برنامه ریزان دفاع از حقوق اقلیت های جنسی با خوش بینی زیاد ترانسجندره های ایرانی را زیر- مجموعه ی اقلیت های جنسی محسوب کرده اند، این گروه هنوز خود را در زمره ی اقلیت های جنسی به شمار نیاورده و بعضاً با اکراه از هموسکسوال ها در ایران نام می برند.

دلیلی که باعث شد تا به این موضوع مهم پردازم، مصاحبه ی ایندپندنت در نوامبر سال ۲۰۰۵ با چند تن از ترانسجندره های ایرانی بود که با کمال تأسف با مرزبندی ای که توسط یک ترانسجندر صورت گرفته بود، مواجه شدم. عقیده ی هر کسی محترم و مربوط به خود او است و تا زمانی که در حیطه ی عقاید خصوصی اوست مورد احترام است اما در مواردی که این عقیده صورت حکم کلی به خود می گیرد و عمومیت پیدا می کند، باید جدی گرفته شده و نقد شود.

اما دولت آیت الله خمینی دوجنسیتی ها را با جماعت همجنسگرای ایران یکی می دانست، به کرات به آنها حمله ور می شد و آنها را دستگیر می کرد. میلاد که در گذشته محبوبه نام داشت، از مرد بودن خود بسیار احساس رضایت می کند. او می گوید: "قبل از صدور این فتوا توسط آیت الله خمینی، فساد بسیار بالا بود. صدها همجنسباز مرد و زن درست در قلب تهران در پارک لاله گرد یکدیگر جمع می شدند. اما امام با آزاد کردن تغییر جنسیت، خوب و بد را از هم جدا کرد." تنها نشانه هایی که از زندگی گذشته میلاد باقی مانده است، سوراخ های گوش او و عکس های سیاه و سفید خانوادگی است. در یکی از این عکس ها محبوبه سه ساله به خاطر موهای بافته شده اش گریه می کند.

در این مصاحبه ، آقای میلاد کوجوهی نژاد ناعادلانه و در یک اظهار نظر کاملاً غیر حرفه ای، برای اقلیت های جنسی مرزبندی قایل شده و خیلی راحت شاخه های مختلف اقلیت های جنسی را به خوب و بد تقسیم می کند. این فرد که از این به بعد، با احترام، جناب آقای میلاد خطابش می کنیم، طوری صحبت می کنند که انگار ترانسجندرها در ایران دارای پاتوق های رسمی و تعیین شده هستند و انگار که تمام

دگرباشان ایرانی دوجنسگونه هستند و در میان ایشان عده ای هوسباز، با پست ترین امیال جنسی و به دنبال ارضاء امیال پست حیوانی

هستند که باعث خراب شدن وجهه ی متشخص و بیگناه آقای میلاد گشته و دولت محترم نیز آنها را یکی دانسته و بدانها، به خاطر گناه دیگران، حمله ور شده است. اما خوشبختانه کسی از غیب آمد و این جماعت بیگناه را نجات داد. کسی که با وجود سختگیری ها و محدودیت ها آنقدر روشنفکر بود که حساب ترانسجندرها را از همجنسبازان گناهکار جدا کرد!

حال، با آن که بنا به توضیحاتی که قبل از این داده شد به هیچ وجه نمی توان بر اساس نوع گرایش و روش زندگی شخصی افراد مشخص نمود که آیا این فرد خوب است یا بد! کاری که خلاف آن را این فرد تغییر جنسیت داده به راحتی انجام می دهد و بر آن پا فشاری نیز می کند. جالب این جاست که پدر این آقا فقط از ترس اینکه فرزندش همجنسباز! گردد، اجازه ی تغییر جنسیت به او می دهد، و نه با یک مطالعه ی علمی و تحقیق و مشورت با پزشکانی که بنا به تخصصشان قادرند به او تفهیم کنند فرزندش در قالب زن اما با خصوصیات جنسی مرد به دنیا آمده و نیاز به تغییر جنسیت در او وجود دارد.

محبوبه نه ساله بود که یک بار پدرش که یک راننده کامیون بود، او را در حالی که یکی از دوستان دخترش را در آغوش گرفته بود، دید. او چیزی نگفت اما مطمئن بود که دخترش داشت به یک همجنس باز تبدیل می شد.

جمله ای در این مصاحبه خود نمایی می کند که هر هموسکسوالی را دچار این تردید می کند که واقعاً من کیستم؟ آیا واقعاً انسانی فاسد، و مضر برای جامعه ام؟ جایگاه من به عنوان یک شهروند، که ملزم به رعایت اصول زندگی اجتماعی است، چیست؟ آقایی که خود را یک ترانسجندر تغییر جنسیت داده معرفی کرده و اتفاقاً بسیار متدین و پایبند به مذهب نیز می باشد، در مورد فتوای آقای خمینی رهبر درگذشته ی ایران اسلامی، آنچنان صحبت می کنند که انگار وحی منزل از جانب پروردگار است، و ایشان تنها کسی بوده است که می توانست برای نجات ترانسجندرها راه چاره ای بجوید که همانا صدور اجازه ی تغییر جنسیت برای ایشان و رهاشدن از اجتماعات همجنسبازان ایرانی بوده است؛ عملی که به تعبیر نشریه ی ایندپندنت، تهران را به پایتخت ترانسجندرها تبدیل کرد.

جالب این جاست که کسی از این آقای میلاد کوچوی نژاد نمی پرسد شما که همجنسباز نبوده و بر این امر نیز واقف بودید، چرا در این اجتماعات شرکت می کردید؟ به امید ملاقات با زنان به این گروه ها وارد می شدید؟ که می دانیم واقعیت ندارد. چرا که لزبین های ایرانی حتی امروزه روز نیز به محل های عمومی و پاتوق های همجنسگراها در تهران و یا شهرهای بزرگ دیگر وارد نمی شوند.

اما به راستی در جامعه ای به شدت سنت گرا، متحجر، و بسته، جایگاه اقلیت های جنسی کجاست؟ و مهمتر از آن، آیا درست است که میان جامعه ی اقلیت های جنسی، به صرف این که گروهی، که تعداد قابل توجهی هم نیستند، اجازه ی تغییر جنسیت دارند، مرزبندی هایی قابل شویم که از عقل سلیم به دور، و نیز غیر منصفانه است؟

با علم به این که در جایگاهی نیستیم تا در این مورد قضاوت کرده و بر درست یا نادرست بودن نظرات منتشر شده در این مصاحبه، و به دلیل اظهارات غیر مسئولانه و غیر کارشناسانه مصاحبه شونده، اظهار نظر کنم، توجه خاص مسئولان سازمان همجنسگرایان ایرانی را به دستی چراغ را روشن می کند

در قالب
مصاحبه ی مدرن

داریوش برادری

www
iranglobal
dk
/emtyseite3
.php
?news
-id=1459

این موضوع موضوع معطوف می کنم:

با وجود اینکه اکثر افرادی که به ظاهر ترانسجندر هستند، بدون این که بر هویت جنسی خویش آگاهی کامل داشته باشند، حساب خود را از هموسکشوال ها جدا می کنند و هموسکشوالیته را امری غیر عادی و ناهنجار تصور می کنند، آیا وقت آن نرسیده تا در این مورد موضع خاص گرفته و تعاریف جدیدی برای اقلیت های جنسی و زیر مجموعه های مورد حمایت سازمان انجام شود؟

چه اگر حکومت جمهوری اسلامی آنقدر دموکرات است که بر حقوق فردی افراد صحنه گذاشته و حق تغییر جنسیت برای ترانسجندرها قائل می شود، و با انجام این عمل در حیطه ی قانونی مشکلی ندارد، می توان گفت زمانی که فردی به قالب و هویت جنسی خویش درآمد، حکومت عادل و دموکرات! اسلامی برای او حق شهروندی قائل شده و مدارک جدید مبنی بر هویت جنسی جدید فرد به او می دهد. پس تا زمانی که افراد حاضر به تغییر جنسیت هستند نه گناه کارند و نه مستوجب مجازات اسلامی، چون آنان کاری را انجام می دهند که غریزه شان حکم می کند، اما مشکل بزرگ این دولت و حکومت همانا هموسکشوال هایی هستند که غرق در گناه و بدی هستند. ترانسجندرها نیز با افتخار اعلام می کنند که با فتوای آقای خمینی مرز بین این دو مشخص گشته و ترانسجندره های عزیز نیز دیگر نیازی نیست در اجتماعات همجنس بازان پایتخت به دنبال هوی و هوس خود بروند. اینان بعد از تغییر جنسیت می توانند به راحتی ازدواج کرده و تشکیل خانواده دهند و مانند یک هتروسکشوال زندگی کنند. در حالی که همه می دانیم حتی با تغییر جنسیت امیال و هویت جنسی افراد تمام و کمال تغییر نیافته و امکان تغییر ۱۰٪ وجود ندارد.

خوشبختانه امروز اکثر هموسکشوال های ایرانی، خصوصاً آنان که در ایران زندگی می کنند، آنقدر از اوضاع مملکت اطلاع دارند که توقعی بیشتر از این تصور نداشته باشند. اما سؤال این است که چرا باید نظر یک فرد به عنوان نظریه ی تمام افراد، توسط یک نشریه خارجی که از اوضاع اجتماعی ایران هیچ اطلاعی ندارد، به عنوان نظریه ی جمعی وانمود و منتشر گردد؟

به هر صورت ترانسجندرها چه بخواهند و چه نخواهند زیر مجموعه ی اقلیت های جنسی اند و مطمئناً هر دگرگونی که در وضعیت اقلیت های جنسی به وقوع بپیوندد آنها نیز، علیرغم این که ظاهراً ایشان هیچ مشکلی با دستگاه حکومت و رسیدن به آمال خود ندارند، بی نصیب نخواهند ماند. وظیفه ی همه ی افراد متعلق به اقلیت های جنسی است که در راه رسیدن به اهداف سازمان، که همانا نجات اقلیت های جنسی از مجازات های اسلامی ناعادلانه، و شناخت گرایش جنسی جامعه ی اقلیت های جنسی به عنوان یک امر طبیعی است، کمک کرده و هر آنچه که از دستشان بر می آید انجام دهند حتی اگر حکومتی اقتدارگرا همچون حکومت اسلامی برای ترانسجندره های عزیز حقوقی مبتنی بر تغییر جنسیت و رهایی از هم-هویتی با هموسکشوال های بد قائل شود.

<http://www.mani-poesie.de/index.jsp?aId=3163>

آدرس سایت مورد نظر برای علاقمندان :

نظر خدا در مورد همجنس گرایی!

آرمین



در نام مقدس خداوند

در نام مقدس خداوندی که خالق تمام نیکویی هاست و همو بدی را آفرید نه برای آزمایش ما انسان ها بلکه برای آزاد بودن ما و انتخاب نمودن ما. آنچنان که در کلامش فرموده امروز تو را بین حیات و موت و برکت و لعنت مختار گذاشتم تا انتخاب کنی .

خداوند به تنهایی انسان ها را خلق نمود و در روند تکامل خلقت و تکوین عالم آفرینش، ایشان را به انواع گوناگون ساخت. چنانچه ما خداوند را تنها خالق هستی بدانیم لاجرم باید معتقد باشیم که همه چیز را خداوند آفریده و اگر به این اعتقاد داریم که بخشی و تنها بخشی از خلقت از ناحیه شیطان بوده است ما به خداوند کفر ورزیده و مشرک شده ایم.

اما حقیقت اینست که خداوند تنها خالق همه چیز است. خداوند بود که انسان را جفت آفرید و ایشان را زن و مرد ساخت. و خداوند بود که به انسان تمایل همخوابگی با زوجه اش را داد تا نسل انسان زیاده گردد و فرزندان آدم روی زمین منتشر شوند. و اگر ما خداوند را خالق می دانیم باید بپذیریم که او انسان ها را به گونه های مختلف خلق کرد. آری او انسان را سیاه و سفید و سرخ و زرد ... آفرید. او زبان های گوناگون را بوجود آورد و نژاد های مختلف را خلق نمود. او انسان ها را دگر جنس گرا و همجنسگرا آفرید. او خالق همه چیز است.

عده ای می گویند خداوند هیچ گاه شخصی را همجنسگرا نیافریده و اینگونه اشخاص بیمار هستند و دعوی بیماری خود را به خدا نسبت می دهند. همچنین می گویند خداوند خلقت خود را در شش روز آفرینش به پایان رساند! و بعد از آن خدا خلقتی انجام نداد! سخن من به اینگونه افراد اینست: آیا سیاه پوستان و سرخ فام گان خلقت شیطان بوده اند یا خدا؟ رنگ پوست آدم و حوا؛ کدامیک سیاه بوده؟ کدامیک از آدم و حوا سرخ پوست بوده اند و آیا تمامی این نژادها که امروز در جهان هستند در خون آدم و حوا بوده؟ خیر اینگونه نیست که بعضی ادعا می کنند خلقت خدا در همان شش روز بوده بلکه به صراحت گفتار عیسی مسیح خدا تا امروز مشغول به کار است (انجیل یوحنا ۵ : ۱۷). پس یقیناً خداوند مخلوقات دیگری جز شما که دگر جنس گرا هستید دارد. آنچنانکه خداوند مخلوقات سیاه و سرخ نیز دارد.

منشوری از آن
خود

www
shabakeh
de

اما من در این مقاله سعی دارم در مورد درستی خلقت خداوند سخن بگویم.

خداوند بعضی از انسان ها را همجنسگرا آفرید و همچنانیکه تا مدت ها سیاه پوستان تحت جفای سپید رویان! بودند به همانگونه امروز

همجنس گرایان تحت جفای دگر جنس گرایانند. اما در حقیقت این سیه چردگان به اصطلاح منفور بودند که برای آزادی و به رسمیت

شناختن حقوقشان پایمردی کردند و ساکت ننشستند و حقوق خود را اثبات نمودند.

همین سیاه پوستان بودند که زمانی اجازه ورود به کلیسا را نداشتند. ولی امروز برای خود کشیش و اسقف و کلیساهای بشارتی ویژه دارند.

دوستان خوبم ما همجنسگرایان نیز امروز باید تلاش کنیم و قلم ها را بر صفحات بلغزانیم و جنگ تمام عیار حق و باطل را در جبهه راستی

و درست باوری تقویت کنیم. تا در آینده نه چندان دور شاهد به رسمیت شناختن حقوق خویش در جوامع باشیم.

اما ما برای رسیدن به چنین اهداف بلندی باید از خود شروع کنیم. براستی چگونه می توانیم بجنگیم در حالیکه خود زخمی و تیر خورده

اعتقادات درونی مان هستیم؟

متأسفانه در ایران غالب همجنسگرایان به علت احساس گناه شدید درونی از همجنس گرا بودنشان و بار سنگین گناه کبیره لواط که در

قرآن مجازات مرگ برایش در نظر گرفته شده از خود بیزارند و حس سنگین گناه وجود شان را تسخیر کرده و همچون موربانه روح و

قلبشان را می جود.

عده ای نیز خود را خلاص می کنند و می گویند اگر قرآن چنین گفته و با همجنس گرایان مخالف است، پس اصلاً خدایی وجود ندارد و با

اصل موجودیت خالق خود در معارضه قرار می گیرند. و البته چنین اشخاصی در گرفتاری و مصائب خدا را به یاد خواهند آورد!

عده ای نیز با نگاه خوش بینانه می گویند مقصود اسلام همجنسگرایی نیست بلکه همجنس بازی است و ما از تیر رس مجازات قرآن به دور

هستیم. سخن من به این دوستان عزیز این است: آیا شما خودتان را می فریبید؟ یا به واقع انسان های خوش بینی هستید؟ و البته شک

دارم چنین افرادی با خودشان هم صادق باشند.

اما به راستی نظر خدا در مورد همجنسگرایی چیست؟

آیا اگر مذهبی با حقیقت واضح و روشنی مثل همجنسگرایی مخالفت نمود نمی توان این نتیجه را گرفت که آن مذهب از جانب خداوند

نیست؟

چرا امروزه در جهان مسیحیت گرایش های زیادی در مورد پذیرش همجنس گرایی وجود دارد و روزانه اخبار زیادی می شنویم که

کلیساهای دیگری نیز مسأله همجنس گرایی را پذیرفته اند و حتی در کلیسا برای چنین اشخاصی مراسم ازدواج بر پا می کنند؟ و باز سؤال

دیگر اینکه آیا تا به حال شنیده اید که فقط یکبار از سوی یک مقام رسمی اسلامی همجنسگرایی به عنوان امری الهی پذیرفته شده باشد؟

حال چه برسد به برپایی عقد اسلامی برای همجنس گرایان!!!

جواب این سؤال بسیار ساده است و قصد من این است تا در این مقاله شما را همراه کنم تا با هم جواب این سؤال را بیابیم...

البته نیاز است تا شما نیز برای این همراهی تعصبات دینی خود را کنار گذاشته و حقیقت را بپذیرید.

من عقیده دارم اگر همجنسگرایان ایرانی خود را باور کنند و خود را بشناسند می توانند اعتقادات اطرافیان خود را نیز نسبت به همجنسگرایی تغییر دهند.

روزی به یک مسیحی که در حال مرگ بود گفتند آیا توانستی کسی را در عمرت تغییر دهی؟ او در جواب گفت، اگر من در طول حیات خویش، خودم را بر طبق انجیل عیسی مسیح تغییر می دادم، دیگران نیز مطمئناً تغییر می کردند. چون کلام خدا در انجیل می گوید بگذارید نور خدا از شما و رفتارتان بر مردم بتابد.

متأسفانه طریق زندگی غالب همجنسگرایان ایرانی به سوی یک بی قاعدگی و بی بند و باری اخلاقی و جنسی و داشتن شرکای متعدد سکسی، فحشاء، تنزل انسانیت، مجالس عیش، نوشیدن مشروبات الکلی، مواد مخدر، قرص های توهم زا و هزار و یک مسأله جهنمی دیگر پیش می رود.

در این میان کودک آزاران و همجنس بازان نیز به شبهه در رده ی همجنسگرایان قرار می گیرند و در نظر جامعه سنتی ایرانی همجنسگرایان با همجنس بازان و کودک آزاران فرقی نمی کنند... که البته باید به جامعه حق داد زیرا حقیقتاً اینگونه اعمال، شرافت انسانی را لکه دار می کند.

غالب همجنسگرایان فکر می کنند طریق زندگی آنها یعنی پیش رفتن به سوی یک اشتیاق سیری ناپذیر و بی پایان جنسی. اما نگاه منصفانه این است که ایشان با چنین اعمالی خود را به سوی انحطاط روحی و بیماری های جسمی از جمله افضاء عضلات حسی مقعد به سبب ایجاد ارتباطات غیر فیلتر شده و داشتن شرکای سکسی متعدد پیش می برند.

در حقیقت این روش ابداً طریق زندگی نیست بلکه بیشتر مایل به طریق مرگ است تا روش زندگی. ما هرگز نمی توانیم با این روش زندگی کنیم، یقیناً ما اینگونه خواهیم مرد. خداوند از آن نفرت دارد، بله او از آن روش زندگی نفرت دارد زیرا ما را بسیار دوست می دارد. خودتان ببینید که اینگونه زندگی کردن چقدر ما را تنزل می دهد و ارزش انسانی ما را زیر سؤال می برد، به ما آزار می رساند و در ما این احساس را بوجود می آورد که چقدر پست و بی ارزش شده ایم.

اگر شما واقعاً به اینجا رسیده اید که این روش زندگیست پس در یک زندان هستید و اگر می خواهید از این زندان رهایی یابید با من در این مقاله همراه باشید...

لطفاً دقت کنید که همه چیز به این واژه بستگی دارد ((طریق زندگی))...

در دنیای دگر جنس گرایان نیز نوشیدن مشروبات الکلی، استعمال مواد مخدر، کودک آزاری، فحشاء و... وجود دارد و این مسایل فقط دستی چراغ را روشن می کند

مختص به همجنسگرایی نیست و در میان دگر جنس گرایان نیز رواج دارد.

پس نه همجنسگرایی و نه دگر جنس گرایی هیچیک به خودی خود گناه نیستند مگر آنکه به صحنه بی بند و باری و فحشاء کشانده شوند...

نیاز سلیمی

در شهروند
شماره ۱۱۱۱

www
shahrvand
.com

پس آیا همجنسگرایی در چشمان خدا گناه محسوب می شود چون که بعضی از همجنسگرایان دوست دارند به اینگونه زندگی کنند؟ البته که نه! چون بسیاری از دگر جنس گرایان نیز بدینگونه زندگی می کنند. البته خداوند از اعمال ایشان نفرت دارد و گناهان ایشان در نظر خدا مکروه هستند ولی نباید فراموش کنیم که خداوند همیشه می خواهد که همه انسان ها از گناهان خود توبه نمایند و به آغوش پدران او بازگردند. محبت خدا فراتر از آن چیز است که در ذهن ما بگنجد و نمی توان محبت او را با محبت هیچ شخص دیگری مورد تمثیل قرار داد. خداوند هیچ گاه نمی پذیرد که ما خود را مورد آزار و اذاء قرار دهیم.

یقیناً من نمی خواهم از چنین طریق زندگی در دنیا حمایت کنم ولی اکثریت همجنسگرایان فکر می کنند که اگر با قوانین الهی هماهنگ شوند به سوی یک زندگی کلیشه ای پیش می روند ولی باید پرسید که آیا وفاداری دو همسر و زوج به یکدیگر در روابط شان کلیشه ایست، البته برای دنیای خالی از محبت و وفا داری امروز شاید اما در نقشه های الهی هرگز... ما انسان ها به گونه خارق العاده ای خلق شده ایم. و ما به خوبی می دانیم که خداوند ما را در رحم مادر خود همجنسگرا آفرید و بر خواسته های درونی ما نقش بست... اما بیایید تا در کلام خدا بررسی کنیم و حس درونی مان را با کلام خدا مطابقت دهیم و اطمینان خویش را به راستی خلقت خویش بیشتر کنیم...

مزمور ۱۳۹ : ۱۳ — ۱۸

زیرا که تو بر دل من مالک هستی، مرا در رحم مادرم نقش بستی

تو را حمد خواهم گفت زیرا که به طور مهیب و عجیب ساخته شده ام

کارهای تو عجیب است و جان من این را نیکو می داند. استخوان هایم

از تو پنهان نبود وقتی که در نهان ساخته می شدم و در اسفل زمین

نقشبندی می گشتم. چشمان تو جنین مرا دیده است و در دفتر تو همه

اعضای من نوشته شده، در روزهایی که ساخته می شد، وقتی

که یکی از آنها وجود نداشت. ای خدا فکر های تو نزد من چقدر عظیم

است!

هدف از نوشتن این مقاله فقط این است که بگویم خداوند نمی خواهد به هیچ وجه شما را به خاطر اینکه همجنسگرا آفریده شده اید

محکوم کند. چون او هرگز خود را و آفرینش خود را محکوم نمی کند.

غیر از ما نیز انسان هایی هستند که منحصر به فرد خلق شده اند ولی برای همه ما انسان ها بهتر و بهتر اینست که همه قلب خود را به خداوند هدیه کنیم و با قدرت روح او زندگی کنیم که برآستی این طریق زندگیست چرا که حیات این است که خدا را محبت کنیم.

انجیل متی ۲۲: ۳۶-۴۰

ای استاد کدام حکم در شریعت بزرگتر است؟ عیسی وی را گفت:

اینکه خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر

خویش محبت نما. این است حکم اول و اعظم و دوم مثل آن است

یعنی همسایه خود را مثل خود محبت نما.

ماجرای سدوم و عموره

داستان هلاکت دو شهر سدوم و عموره دست اندازی است برای بعضی از مردمان تا همجنسگرایان را محکوم کنند. استدلالی که ایشان به

کار می برند این است که خداوند این دو شهر را نابود ساخت برای اینکه مردمان این شهر همجنسگرا بودند!!!

ما در این قسمت با مستندات و آیات صریح کتاب مقدسی می خواهیم اثبات کنیم که نابودی سدوم و عموره به دلیل همجنسگرا بودن

ساکنانش نبوده.



تنها کتابی که می خواهیم از آن برای اثبات این مسأله استفاده کنیم تنها و تنها کتاب مقدس است چرا که کتاب مقدس تنها کتابیست که

در خود تناقض ندارد زیرا که کلام مصون از خطای خداوند است و خدا نیز در کلام خود بی ثبات نیست.

شروع این داستان در کتاب پیدایش باب ۱۳ است:

پیدایش ۱۳ : ۸ — ۱۳

پس ابرام به لوط گفت "زهار در میان من و تو، و در میان شبانان من

و شبانان تو نزاعی نباشد، زیرا که ما برادریم. مگر تمام زمین پیش

روی تو نیست؟ ملتمس اینکه از من جدا شوی. اگر به جانب چپ روی

من به سوی راست خواهم رفت و اگر به طرف راست روی، من به جانب

چپ خواهم رفت"

آنگاه لوط چشمان خود را بر افراشت، و تمام وادی اردن را بدید که همه

اش مانند باغ خداوند و زمین مصر، به طرف صوغر، سیراب بود، قبل

از آنکه خداوند سدوم و عموره را خراب سازد. پس لوط تمام وادی اردن

را برای خود اختیار کرد، و لوط به طرف شرق کوچ کرد، و از یکدیگر

جدا شدند. ابرام در زمین کنعان ماند، و لوط در بلاد وادی ساکن شد و

خیمه خود را تا سدوم نقل کرد. لکن مردمان سدوم بسیار شریر و به خداوند

خطاکار بودند.

ابراهیم و لوط تصمیم گرفتند تا از هم جدا شوند زیرا زمینی که ایشان در آن ساکن بودند بسیار وسیع بود اما کارگزاران ابراهیم و لوط با

یکدیگر نمی ساختند و نزاع پیش آمده بود و ابراهیم به دلیل خویشاوندی که با لوط داشت نخواست رابطه وی با لوط خراب شود.

در قسمت بعدی خواهیم خواند که خداوند چگونه ابراهیم را در مورد نقشه ای که پیرامون این دو شهر داشت مطلع می سازد.

پیدایش ۱۸ : ۲۰ — ۲۱

پس خداوند گفت: "چونکه فریاد سدوم و عموره زیاد شده است، و

خطایای ایشان بسیار گران، اکنون نازل می شوم تا ببینم موافق این

فریادی که به من رسیده، بالتمام کرده اند و الا خواهم دانست"

ابراهیم به محض اطلاع یافتن از نقشه خداوند برای هلاکت سدوم و عموره شروع کرد به شفاعت نمودن این دو شهر زیرا پسر خواهرش لوط

در آن مکان ساکن بود. در حالیکه خداوند و ابراهیم مشغول صحبت کردن بودند آن دو فرشته به سوی سدوم و عموره حرکت کردند.

دستی چراغ را روشن می کند

دنا رباطی

در شهروند
شماره ۱۱۱۱

رویا

(داستان سمبوزیوم)

www
shahrvand
com

و وقت عصر، آن دو فرشته وارد سدوم شدند، و لوط به دروازه ی سدوم
 نشسته بود و چون لوط ایشان را بدید، به استقبال ایشان برخاسته، رو بر
 زمین نهاد و گفت "اینک اکنون ای آقایان من، به خانه بنده ی خود بیایید
 و شب را بسر برید، و پای های خود را بشوئید و بامدادان برخاسته، راه
 خود را پیش گیرید" گفتند "نی، بلکه شب را در کوچه بسر بریم" اما
 چون ایشان را الحاح بسیار نمود، با او آمده، به خانه اش داخل، شدند
 و برای ایشان ضیافتی نمود و نان فطیر پخت، پس تناول کردند. و به
 خواب هنوز نرفته بودند که مردان شهر، یعنی مردم سدوم، از جوان و پیر،
 تمام قوم از هر جانب، خانه وی را احاطه کردند و به لوط ندا در داده
 گفتند "آن دو مرد که امشب به نزد تو در آمدند کجا هستند؟ آنها را نزد ما
 بیرون آور تا ایشان را بشناسیم" آنگاه لوط نزد ایشان، بدرگاه بیرون آمد
 و در را از عقب خود بست و گفت "ای برادران من، زنهار بدی مکنید
 اینک من دو دختر دارم که مرد را نشناخته اند ایشان را نزد شما بیرون
 آورم و آنچه در نظر شما پسند آید با ایشان بکنید. لکن کاری بدین دو مرد
 ندارید زیرا که برای همین زیر سایه ی سقف من آمده اند" گفتند "دور شو"
 و گفتند "این یکی آمد تا نزیل ما شود و پیوسته داوری می کند الان با تو
 ایشان بدتر کنیم" پس بر آن مرد یعنی لوط بشدت هجوم آورده نزدیک
 آمدند تا در را بشکنند. آنگاه آن دو مرد دست خود را پیش آورده لوط را
 نزد خود به خانه در آوردند و در را بستند. اما آن اشخاصی را که به در
 خانه بودند از خرد و بزرگ، به کوری مبتلا کردند که از جستن در،
 خویش را خسته ساختند و آن دو مرد به لوط گفتند آیا کسی اینجا داری؟
 دامادان و پسران و دختران خود و هر که را در شهر داری، از این مکان
 بیرون آور زیرا که ما این مکان را هلاک خواهیم ساخت چونکه فریاد

شدید ایشان به حضور خداوند رسیده و خداوند ما را فرستاده است تا آنرا

هلاک کنیم.

معمولاً در این داستان و آیات کتاب مقدس که با استناد به همین آیات گفته می شود که هلاکت سدومیان به دلیل همجنسگرایی بوده

چندین سوراخ وجود دارد که اثبات کنیم دلایل مفسرین کاملاً اشتباه است:

اول آنکه خیلی مسخره است که فکر کنیم همه مردان شهر سدوم همجنسگرا بودند!

زیرا چون اولاً لوط متعهد شد که دو دختر خود را در اختیار مردان شهر قرار دهد

و دوم آنکه اگر واقعاً همه مردان شهر همجنسگرا بودند به چه دلیلی لوط دختران خود را برای آرام کردن ایشان به آنها پیشنهاد می دهد؟

به نظر شما چقدر موجه به نظر می رسد که برای لذت سکسی مردان همجنسگرا ارتباط جنسی با یک زن را پیشنهاد دهند؟ آن هم اگر فکر

کنیم که آن مردم همجنسگرا بودند و لوط نیز بین ایشان سال های زیادی زندگی کرده، یقیناً لوط باید ضائقه ی ایشان را در سکس

تشخیص می داد!

و بالاخره اینکه این مردم لوط را مورد تهدید قرار دادند که اگر با خواسته ایشان موافقت نکند با او از آنچه که قرار است به سر آن دو نفر

وارد آورند بدتر خواهند کرد. آنها همچنین بسیار مصر بودند که در خانه لوط را بشکنند.

مسئلاً هرگاه شما بخواهید به زور و عنف با شخصی که مایل به برقراری رابطه ی جنسی نیست، سکس کنید، آنگاه به شما همجنسگرا نمی

گویند... بلکه شما را یک **متجاوز** و کسی خواهند دانست که مرتکب تجاوز جنسی به عنف شده اید. و این فقط مربوط به همجنسگرایان

نیست بلکه دگر جنس گرایان نیز مرتکب چنین اعمالی می شوند.

اکنون داستان دیگری را در کلام با هم مرور می کنیم که مشابه همین اتفاق در آنجا نیز رخ داد:

داوران ۱۹ : ۱۳ — ۲۷

به غلام خود گفت "بیا و به یکی از این جاها، یعنی به جبعه یا رامه

نزدیک بشویم و در آن شب را بمانیم. پس از آنجا گذشته برفتند و نزد

جبعه که از آن بنیامین است آفتاب بر ایشان غروب کرد.

پس به آن طرف برگشتند تا به جبعه داخل شده شب را در آن بسر برند

و او در آمد در کوچه شهر نشست اما کسی نبود که ایشان را به خانه خود

ببرد و منزل دهد.

و اینک مردی پیر در شب از کار خود از مزرعه می آمد. و این شخص

از کوهستان افرایم بوده در جعبه ماوا گزیده بود اما مردمان آن مکان
بنیامینی بودند و او نظر انداخته شخص مسافری را در کوچه شهر دید و
آن مرد پیر گفت: "کجا می روی واز کجا می آیی" او وی را گفت
"ما از بیت لحم یهودا به آن طرف کوهستان افرایم می رویم، زیرا از آنجا
هستم و به بیت لحم یهودا رفته بودم و الان عازم خانه خداوند هستم و هیچ
کس مرا به خانه خود نمی پذیرد و نیز گاه و علف به جهت الاغ های ما
هست و نان و شراب هم برای من و کنیز تو و غلامی که همراه بندگانت
است می باشد و احتیاج به چیزی نیست"
آن مرد پیر گفت "سلامتی بر تو باد تمامی حاجات تو بر من است ولی
شب را در کوچه بسر مبر" پس او را به خانه خود برده به الاغ ها
خوراک داد و پای های خود را شسته خوردند و نوشیدند.
و چون دل های خود را شاد می کردند اینک مردمان شهر یعنی بعضی
اشخاص بنی بلیعال خانه را احاطه کردند، و در را زده به آن پیرمرد
صاحب خانه خطاب کرده، گفتند "آن مرد را که به خانه تو داخل شده
است بیرون بیاور تا او را بشناسیم" آن مرد صاحب خانه نزد ایشان
بیرون آمده به ایشان گفت "نی ای برادرانم شرارت مورزید، چونکه
این مرد به خانه من داخل شده است؛ این عمل زشت را منماید.
اینک دختر باکره من و کنیز این مرد، ایشان را نزد شما بیرون می آورم
و ایشان را دلیل ساخته، آنچه در نظر شما پسند آید به ایشان بکنید لیکن
با این مرد این کار زشت را مکنید اما آن مردمان نخواستند که او را
بشنوند پس آن شخص کنیز خود را گرفته نزد ایشان بیرون آورد و او را
شناختند و تمامی شب تا صبح او را بی عصمت می کردند و در طلوع فجر
او را رها کردند...

به همسان بودن و شبیه بودن این دو داستان و نقاط اشتراک آنها توجه کنید. با مقایسه نمودن پیدایش ۱۹ : ۴ — ۵ و داوران ۱۹ : ۲۲ :

و به خواب هنوز نرفته بودند که مردان شهر یعنی مردم سدوم از جوان پیر، تمام قوم از هر جانب، خانه وی را احاطه کردند و به لوط ندا در داده گفتند "آن دو مرد که امشب به نزد تو در آمدند کجا هستند؟ آنها را به نزد ما بیرون بیاور تا ایشان را بشناسیم"

داوران ۱۹ : ۲۲

و چون دل های خود را شاد می کردند اینک مردمان شهر یعنی بعضی اشخاص بنی بلیعال خانه را احاطه کردند و در را زده به آن مرد پیر صاحب خانه خطاب کرده گفتند "آن مرد را که به خانه تو داخل شده است بیرون بیاور تا او را بشناسیم"

در داستانی که در داوران نقل شده، پیر مرد صاحب خانه برای آرام کردن آن مردمان کنیز خود را پیشنهاد داد تا با او سکس کنند و این ثابت می کند که آنها همجنسگرا نبودند بلکه آنها فقط می خواستند با زور و اجبار مرتکب تجاوز جنسی به عنف شوند کما اینکه در ادامه داستان خواندیم که آنها با همان کنیز چنین عمل زشتی را تا طلوع فجر انجام دادند و این کافیسست که اثبات کند ایشان همجنسگرا نبودند بلکه اشخاص دگر جنس گرایی که تحت اسارت شیطان و ارواح شریر در آمده بودند...

اگر شما آیات و باب های جلوتر را بخوانید خواهید دید که قبیله ی بنیامین تقریباً روی هم رفته به دلیل چنین عمل زشتی (تجاوز جنسی به عنف) منهدم شدند.

هیچ کدام از دو داستان سدوم و بنیامین اثبات نمی کنند که جزای ایشان و هلاکت آن مردمان به دلیل همجنسگرایی بوده بلکه در هر دوی این داستان ها به طور آشکارا در مورد گناه بزرگ تجاوز جنسی به زور و اجبار صحبت شده است. همانطور که مردم سدوم قصد تجاوز به دو فرشته را داشتند همانگونه مردم جبعه (بنیامینیان) قصد تجاوز و همخوابگی به زور با آن مرد مسافر را داشتند.

علت نابودی سدوم و عموره چه بود ؟

پس علت نابودی سدوم و عموره چیست؟ چرا این دو شهر با گوگرد و آتش عذاب الهی سوختند؟

به راستی گناهی که موجب شد تا خداوند ایشان را مستحق چنین عذابی ببیند چیست؟

آن فریاد بزرگی که از ایشان به نزد خدا در پیدایش ۱۸ بلند شده بود به واقع چه فریاد و گناهی بود؟

نیازی نیست که ما بسیار متعجب شویم و یا از این مسأله وامانده گردیم.

چرا که خود کتاب مقدس به روشنی برای ما بیان می کند که به چه گناهی مردمان این شهر مستوجب هلاکت و نابودی شدند. پس با هم

به سراغ کلام لا یتغیر خداوند حکیم می رویم:

حزقیال ۱۶ : ۴۸ — ۵۰

پس خداوند یهوه می گوید "به حیات خودم قسم که خواهر تو سدوم و

دخترانش موافق اعمال تو و دخترانت عمل نمودند. اینک گناه خواهرت

سدوم این بود که تکبر و فراوانی نان و سعادت‌مندی رفاهیت برای او و

دخترانش بود و فقیران و مسکینان را دستگیری نمودند.

در کتاب حزقیال نبی باب ۱۶ خداوند از یک مثال برای بی ایمانی اسرائیل استفاده می کند و می گوید مثال شما مثال زنا زنی شوهر دار

نسبت به شوهر خویش است.

در این آیات شما به وضوح و روشنی لیست گناهایی را که مردم سدوم مرتکب شدند می

بینید اما شما در این لیست همجنسگرایی را مشاهده نمی کنید...

گناه نفرت انگیزی که مردم سدوم مرتکب شده بودند گناهی بود که خشم خدا را بر افروخته

بود و آن به طور واضح در کلام بیان شده، و تنها گناهی که خشم خدا را تا سرحد نابودی بر

می انگیزد روی گرداندن از پرستش اوست و رو آوردن به پرستش بت ها و تمثال های ریخته

شده به دست (عملی که مردم سدوم انجام دادند)

و ایشان در پرستش خدایان خود مرتکب عمل زشتی می شدند و آن پرستش خدایانشان با عمل سکس دسته جمعی در معابدشان بود و

این معابد که معروفترین آنها معابد بت عشتروت و بت بعل بودند (که دو بت مؤنث و مذکر بودند) مردان با مردان و زنان با زنان حتی اگر

همجنسگرا نبودند مرتکب این عمل می شدند و خدایشان را به اینگونه می پرستیدند.

در این قسمت شما را به آیاتی می بریم که وضوح این مدعا را برایتان روشن تر سازد:

تثنیه ۲۹ : ۲۲ — ۲۶

طبقه ی آینده یعنی فرزندان شما که بعد از شما خواهند برخاست، و



غریبانی که از زمین دور می آیند، خواهند گفت هنگامی که بلایای این

زمین و بیماری هایی را که خداوند به آن می رساند ببینند، و تمامی زمین

آن را که کبریت و شوره و آتش شده، نه کاشته می شود و نه حاصل

می روید و هیچ علف در آن نمو نمی کند و مثل انقلاب سدوم و عموره و

ادمه و صبوییم که خداوند در غضب و خشم خود آنها را واژگون ساخت

گشته است؛ پس جمیع امت ها خواهند گفت چرا خداوند با این زمین چنین

کرده است و شدت خشم عظیم از چه سبب است؟

آنگاه خواهند گفت: از این جهت که عهد بیهوه خدای پدران خود را که به

وقت بیرون آوردن ایشان از زمین مصر با ایشان بسته بود، ترک کردند

و رفته خدایان غیر را عبادت نمودند، به آنها سجده کردند، خدایانی را

که نشناخته بودند و قسمت ایشان نساخته بود.

بله خداوند در این آیات به خوبی نشان داد که گناهان سدومیان چه بود و موسی نیز اسرائیل را برحذر می کرد که اگر سراغ پرستش

خدایان غیر بروند همان عاقبت سدوم و عموره در انتظار ایشان است این پیشگویی موسی در کتاب مقدس به جهت تمرد اسرائیل از احکام

خداوند (دچار شدن به عاقبت سدوم) به دلیل همجنسگرایی اسرائیل نبود بلکه به سبب سرپیچی و رویگردانی ایشان از خدایی بود که

ایشان را از مصر بیرون آورده و نجاتشان داده بود.

البته این تهدید خداوند مبنی بر هلاکت اسرائیل با وعده دیگر خدا در تثنیه ۳۰ بنا بر محبت عظیم خداوند تغییر کرد و وعده داد که دوباره

اسرائیل را مورد تفقد قرار دهد به شرطی که او از پرستش بت ها روگردان شود و خدای پدران خویش را بپرستد یعنی خدای واحد حقیقی.

(که صحبت کردن در این مقوله به مجال دیگری نیازمند است)

حال به سراغ دیگر آیات می رویم:

عاموس ۴ : ۱۱

و بعضی از شما را به نهجی که خدا سدوم و عموره را واژگون ساخت

سرنگون کردم و مانند مشعلی که از میان آتش گرفته شود بودید.

معهدا خداوند می گوید بسوی من بازگشت نمودید.

اگر شما کتاب عاموس نبی را به خوبی بخوانید خواهید دانست که دلایل خدا برای وعده نابودی اسرائیل همانند دلایل وی برای نابودی

دستی چراغ را روشن می کند

سدوم و عموره سه چیز است:

فراموش کردن خدا و پرستش خدایان دروغین، فراموش کردن فقرا برای کمک رسانی در عین توانمندی، و داشتن زندگی خود پسندانه. که البته باز هم خواهید دید که همجنس گرایی در جوار این دلایل قرار نگرفته ...

ارمیا ۲۳ : ۱۳ — ۱۴

و در انبیای سامره حماقتی دیده ام که برای بت بعل نبوت کرده، قوم

من اسراییل را گمراه گردانیده اند. و در انبیای اورشلیم نیز چیز

هولناک دیدم. مرتکب زنا شده، به دروغ سلوک می نمایند و دست های

شیران را تقویت می دهند مبادا هر یک از ایشان از شرارت خویش

بازگشت نمایند. و جمیع ایشان برای من مثل سدوم و ساکنان آن مانند

عموره گر دیده اند.

در این آیات یکی دیگر از مقایسه های خدا در مورد اسراییل و سدوم دیده می شود که بت پرستی و رغبت انبیای اسراییل به کمک رسانی انبیای دروغین سامره، با گناه سدومیان مورد قیاس قرار گرفته.

بار دیگر در این مطلب نیز یک بد عهدی دینی دیده می شود نه همجنس گرایی...

متی ۱۰ : ۱۱ — ۱۵

و در هر شهری یا قریه ای که داخل شوید ، بپرسید که در آنجا که لیاقت

دارد؛ پس در آنجا بمانید تا بیرون روید. و چون به خانه ای در آیید، بر

آن سلام نمایید؛ پس اگر خانه لایق باشد، سلام شما بر آن واقع خواهد شد

و اگر نالایق بود، سلام شما به شما خواهد برگشت. و هر که شما را

قبول نکند یا به سخن شما گوش ندهد، از آن خانه یا شهر بیرون شده،

خاک پای های خود را بر افشانید. هر آینه به شما می گویم که در روز جزا

حالت زمین سدوم و عموره از آن شهر سهل تر خواهد بود.

در این آیات عیسی مسیح سدوم و عموره را قیاس می کند با شهری که پیام نجات بخش انجیل را نپذیرد و آنرا رد نماید، دقیقاً مثل سدوم

و عموره که پیام لوط را برای ایمان آوردن به خدای حقیقی اسراییل و عبرانیان نپذیرفتند.

آنگاه شروع به ملامت نمود بر آن شهرهایی که اکثر از معجزات وی در آنها ظاهر شد زیرا که توبه نکرده بودند.

"وای بر تو ای بیت صیدا! زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر گشت

در صور و صیدون ظاهر می شد، هر آینه مدتی در پلاس و خاکستر توبه

می نمودند. لیکن به شما می گویم که در روز جزا حالت صور و صیدون

از شما سهل تر خواهد بود. و تو ای کفرناحوم که تا به فلک سر افراشته

ای، به جهنم سر نگون خواهی شد زیرا هر گاه معجزاتی که در تو پدید

آمد در سدوم ظاهر می شد، هر آینه تا امروز باقی می ماند. لیکن به شما

می گویم که در روز جزا حالت زمین سدوم از تو سهل تر خواهد بود"

در اینجا خداوند بار دیگر اشاره به دلایل ویرانی سدوم و عموره می کند که عدم پذیرش ایمان به خدای حقیقی بود که مسیح اینبار می

گوید، شهرهایی که پیام و معجزات او را قبول نکرده بلکه رد نمودند وضعیتی بدتر از اوضاع سدوم در روز جزا و داوری دارند چرا که

شهرهایی که مسیح در آنها معجزات انجام داد در عصر فیض خدا به سر می بردند و به همین دلیل خدا کسانی را که در دوره فیض پیام او

را قبول نکنند در روز داوری شدیدتر مجازات می کند چونکه در زمان و دوره فیض، داوری خدا از انسان ها بر داشته شده و دیگر مجازات

هایی مثل ویرانی سدوم و عموره انجام نمی شود...

اما همانگونه که دیدیم در جملات عیسی مسیح نیز گناه شهر سدوم و عموره همجنسگرایی نبوده بلکه گناه اینان رو گردانی از خدای واحد

آسمانی بوده. (و البته پرستش بت ها به جای خداوند).

اگر شما عیسی را خداوند نمی دانید یا او را به عنوان منجی قبول ندارید لا اقل می توانید به صداقت گفتار او اعتماد کنید زیرا که او هیچ

گناهی در زندگی خویش مرتکب نشد و شهادت کتاب مقدس و تاریخ نویسان حتی مغرض و کافر به خدا برای ما کافیسست که اثبات کند

عیسی بدون گناه زندگی کرد و عادل از این دنیا رفت.

انجیل یوحنا ۳ : ۱۶ — ۱۸

زیرا خدا اینقدر جهان را محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که به

او ایمان آرد هلاک نگردهد، بلکه حیات جاودانی یابد. زیرا خدا پسر خود

را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا بوسیله او جهان

نجات یابد.

آنچه که کلام خدا در این آیه به آن اشاره دارد این است که هر کس به عیسی ایمان آورد حیات جاودانی را خواهد یافت، باز هم تأکید می‌کنم او فرمود هر کس به او ایمان آورد... و او در این آیه همجنسگرایان را مستثنی ننموده است...

اگر شما باور کرده اید که گناهکار هستید و به خداوند نیاز دارید فقط و فقط یک فرآیند ساده در کار است. از خداوند بخواهید که گناهان شما را ببخشد و هر آنچه که بین شما و او جدایی انداخته بر دارد...

وقتی شما از او خواستید او امین است که شما را ببخشد...

رساله اول یوحنا ۱ : ۹ - ۱۰

اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را

بیمرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد. اگر گوییم که گناه نکرده ایم، او را دروغگو می‌شماریم و کلام او در ما نیست.

برای چنین کاری فقط نیاز است یک کار انجام دهید فقط آنچه که او در کلامش از ما می‌خواهد:

رومیان ۱۰ : ۹ - ۱۰

زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان

آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت.

چونکه به دل ایمان آورده می‌شود برای عدالت و به زبان اعتراف می‌شود به جهت نجات.

عهد جدید(انجیل) و مساله همجنس گرایی

در خواندن عهد جدید کتاب رومیان باب اول به آیاتی می‌رسیم که تلویحاً در مورد مردم سدوم وعموره صحبت می‌کند. (برای خواندن این آیات به انجیل رجوع فرمایید)

و باز هم عده ای از مفسرین با استناد به این آیات به اشتباه، گناه سدومیان را همجنس گرایی قلمداد می‌کنند.

حالا قصد داریم با هم این قسمت از کلام را مورد مطالعه قرار دهیم تا ببینیم که آیا حقیقتاً اینچنین است یا خیر.

اصل مطلب از آیات ۱۶ تا ۳۲ می‌باشد که متشکل از یک شعر و مطلب ادبی است.

در دستور زبان یونانی که زبان اصلی نوشتاری اناجیل است این قطعه از کلام خدا، یک متن منظوم و به اصطلاح شعر محسوب می‌شود.

بر طبق قواعد دستوری زبان یونانی این متن دو شعر در قالب یک سروده محسوب می‌گردد.

شعر اول آیات ۱۶ و ۱۷ می باشند که در آن پولس رسول (یکی از شاگردان عیسی مسیح) در آیه ۱۶ مطرح می کند که از انجیل مسیح عار ندارد و آنرا قوت خدا می انگارد و در آیه بعدی یعنی آیه ۱۷ می گوید که انجیل مسیح عدالت خداست و این مطلب حقیقتی است که هیچ یک از فرقه های مسیحی در مورد آن بحثی ندارند زیرا همه با استناد به کتاب مقدس می دانیم که عدالت کسب کردنی نیست و قابل تحصیل هم نمی باشد بلکه هدیه ایست از جانب خداوند که با مصلوب شدن عیسی مسیح در راه بشریت برای ما حاصل شد و از جانب خدا به هر کس که به صلیب مسیح ایمان بیاورد عطا می گردد.

عدالت سودی نیست که با یک عمل تجاری برای شما حاصل شود؛ عدالت پول خورد گم شده شما نیست که بگردید و آنرا پیدا کنید. عدالت با دگر جنس گرایی زاییده نمی شود و با همجنسگرایی زیر سؤال نمی رود. بلکه عدالت یک عطیه است. (من به طور محکم ایمان دارم که ما همجنسگرایان در این طریق زاده شده ایم).

مطلب دیگری که پولس رسول در این شعر به آن اشاره می کند مردمانی هستند که ایمان به خدا ندارند.

اینان کسانی هستند که حقیقت خدا را با دروغ معاوضه کرده اند و خدا را با علم بر اینکه می شناسند تکذیب می کنند و به عقب خدایان دروغین می روند.

آیا شما نیز از دسته انسان هایی هستید که حقیقت او را انکار می کنید؟ من فکر نمی کنم

چرا که وقتی شما این مقاله را می خوانید در حقیقت به دنبال جواب سؤالات خود در مورد خواست اوید. آمین.

به طور قابل توجهی پولس رسول در این آیات از مردان و زنانی حرف می زند که خدانشناسی و شرارت را پیشه خود کرده اند و به عمد از خدا روگردان شده اند

اینان پرستش مخلوق را به جای خالق بر گزیده اند، آنها جلال خدا را به صورت انسان و بهایم و حشرات در آورده اند و می گویند خدا اینگونه است!!!

در این آیات پولس به یک مراسم سنتی پرستش در ادیان خدا ناباور می کند که پرستندگان بت های بعل و عشتروت بودند که برای

پرستش بت هایشان مراسمی ابداع کرده بودند و آن سکس دسته جمعی در مقابل بت هایشان بود (در میان خود بدن هایشان را خوار ساختند).

در حقیقت مقصود اصلی پولس در این شعر همجنسگرایی نیست بلکه نوع گناه شرم آور ایشان است که پرستش با چنین اعمالی محکوم است. حتی اگر رابطه ی سکسی یک زن و مرد در حضور خدا برای پرستش باشد.

و گرنه ممکن است همین کار را دگر جنس گرایان نیز انجام دهند ولی در بین این قبایل اینچنین مرسوم شده بود که روابط طبیعی جای

خود را به روابط نامعقول بدهد مثلاً یک دگر جنس گرا به زور می بایست برای پرستش بعل هم که شده همجنسگرا شود!!! و مسلم است که

چنین اعمالی غیر طبیعی هستند نه اینکه مقصود انجیل این است که همجنسگرایی غیر طبیعی است...

حتی اگر یک همجنسگرا مجبور شود که دگر جنس گرا باشد هم یک مسأله ی کاملاً مسخره به نظر می رسد چون که در اینصورت ما سعی می کنیم خلقت خدا و طبیعت ذاتی وجودیمان را تغییر دهیم. اینکه پولس می گوید مردان استعمال طبیعی زنان را کنار گذاشتند و مرد با مرد مرتکب اعمال زشت شده مقصودش این است که ایشان به همجنس بازی رو آوردند و در صورتی که چنین تمایلی در آنها نبود خود را وادار به چنین اعمالی کردند (همجنس بازی — انحراف جنسی — فحشاء)

در آیات ۲۸ به بعد پولس به اعمالی اشاره می کند که ثمره ی عمل آنان است و با خواندن این ثمرات خواهید فهمید که مطالبی که بدان اشاره شده تنها مختص همجنسگرایان نیست بلکه غالب دگر جنس گرایان نیز بدان دچار می شوند... البته همه ی دگر جنس گرایان اینگونه نیستند و مسلم است که همه همجنسگرایان نیز بدینگونه نیستند... این آیات اشاره ای دارند به پرستش خدایان دروغین که توسط سدومیان مورد پرستش قرار می گرفتند...

آیه دیگری که در عهد جدید دستاویز است برای مدعیان، رساله اول قرنطیان است

در رساله اول قرنطیان باب ۶ آیات ۹ تا ۱۲ اینچنین می گوید :

اول قرنطیان ۶ : ۹ — ۱۲

آیا نمی دانید که ظالمان وارث ملکوت خدا نمی شوند؟ فریب نخورید زیرا فاسقان و بت پرستان و زانیان و لواط و دزدان و طمعکاران و می گساران و فحاشان و ستمگران وارث ملکوت خدا نخواهند شد. و بعضی از شما چنین می بودید لکن غسل یافته و مقدس گردیده و عادل کرده شده اید به نام عیسی خداوند و به روح خدای ما.

در ترجمه ای که به زبان فارسی انجام شده متأسفانه باید گفت که معادل مناسبی برای این واژه، دقیق تر از آنچه در زمینه ی اعتقادات اسلامی بوده، یافت نشده است.

البته ترجمه ی کامل و جدیدی که از انجیل به زبان فارسی تحت عنوان هزاره ی نو انجام شده است، حقیقت مخاطبین اصلی آیه را بهتر و واضح تر نشان می دهد...

ترجمه هزاره نو از انجیل عیسی مسیح:

اول قرنطیان ۶ : ۹ — ۱۲

آیا نمی دانید که ظالمان وارث پادشاهی خدا نخواهند شد؟ فریب نخورید

بی عفتان، بت پرستان، زنا کاران، همجنس بازان — چه فاعل و چه

مفعول — دزدان، طمع ورزان، میگساران، ناسزاگویان، و شیادان

وارث پادشاهی خدا نخواهند شد. بعضی از شما در گذشته چنین بودید

اما در نام عیسی مسیح خداوند و توسط روح خدای ما شسته شده، تقدیس

گشته و پارسا شمرده شده اید.

همانطور که دیدید در ترجمه جدید واژه همجنس بازی جانشین واژه ی لواط شده است

لازم به ذکر است که همجنس بازی با همجنسگرایی فرق می کند و در یک جمله می توان گفت همجنسگرایی یک حس درون زادی و

طبیعی و نرمال بعضی از انسان هاست که با آن حس به دنیا می آیند و تنها در زمینه ی سکسی نیست که حاضر به برقراری ارتباط با

همجنس خود هستند بلکه کاملاً نیازهای روحی خود را نیز توسط همجنس خود بر طرف می سازند ولی در مقابل همجنس بازان انسان

های بیماری هستند که با این حس متولد نمی شوند بلکه این حس با توجه به شرایط اجتماعی و تربیتی و عقده های ایجاد شده در فرد،

در ایشان ایجاد می گردد و ایشان فقط به دنبال ارضای جنسی هستند و هیچ وابستگی روحی به همجنس خود ندارند. بنابراین تشخیص

یک همجنسگرا از همجنس باز مشکل نیست....

در ثانی همجنس بازان در این آیه سریعاً بعد از زناکاران درج گردیده و در این آیه یک نوع سنخیت بین زنا و لواط دیده می شود که این

ارتباط قابل توضیح است.

همانطور که در روابط زناشویی دگر جنس خواهان مسأله ای تحت عنوان زنا وجود دارد در بین همجنسگرایان نیز مسأله ای تحت عنوان

لواط موجود است.

در زبان یونانی معادلی که مترجمین آن را همجنس بازی و لواط معنی نموده اند به ترتیب می شود (malakoi) و جمله ی دوم

(arsenokoitai).

که مترجمین اولی را به زناکاران و دومی را به لواط ترجمه نموده اند که در برگردان به لاتین مفهوم جمله ی دوم می شود

(homosexual offenders) که ترجمه ی روان آن به فارسی می شود (همجنس گرایان متخلف) یعنی همجنسگرایانی که تعدد شرکای

جنسی دارند و حتی بدین معنی نیز می باشد: (همجنسگرایانی که به جهت تحصیل پول فاحشگی می کنند) دقیقاً مثل زنانی که برای

کسب پول زنا می کنند.

در کلام خدا آمده که صحت هر مطلب به شهادت دو یا سه شاهد عادل ثابت می گردد

ما در این مقاله بیش از دو و سه شاهد عادل آوردیم. آن هم شهود و آیاتی از کلام زنده خدا، که عدالت خداوند بر هیچ انسان خدا باوری پوشیده نیست.

بیاپید زندگی خود را وقف به یک خداوند، و قلب و جسم خویش را هدیه به یک و تنها یک انسان کنیم و با آن انسان پیمان ابدی ببندیم تا خداوند نیز رابطه مان را برکت دهد. آمین.

در انتهای این مقاله بیاپید در کلام خدا تعمق کنیم و از او بخواهیم که کلامش را برایمان بیشتر باز کند و آنگاه او را خدا و خداوند خود بدانیم و او را به زندگی شخصی خود دعوت کنیم...

اگر مسیح را به عنوان منجی و خداوند خود پذیرفتیم بیاپید در کنار او راه برویم و باور کنیم که او ما را همین گونه که هستیم آفرید و برای آنچه که هستیم او را شکر کنیم و خود را با سایر مخلوقاتش که همگی عجیب هستند یکسان بدانیم و مطمئن باشید که او شما را طرد نخواهد کرد زیرا او خالق شماست.

او در انتظار شما با بازوهای گشوده و آغوش باز، خواهد ماند...

او به خوبی می داند که همه این مسایل که ما در گناه زندگی می کنیم و فکر می کنیم خدایی نیست و با گناهان خود روح او را آزرده می سازیم فقط سوء تفاهمی است از القائنات علما و مفسرینی که کتاب مقدس خدا را با قرائت نادرست تفسیر کرده اند.

محبت بی حد و حصر او را هرگز انتهای نیست....

مزمور ۴۸ آیه ۹

ای خدا در رحمت تو تفکر کرده ایم، در اندرون هیكل تو.

با آرزوی سلامتی برای همه شما

برادر مسیحی شما آرمین

Gay.life_life@yahoo.com

برای پاسخگویی به سوالاتان با ایمیل من در تماس باشید :

توضیح کوتاهی در مورد کتاب مقدس: (مجموعه تورات و انجیل را به اصطلاح کتاب مقدس می گویند و برای خواندن و دانلود کردن این

کتاب می توانید به سایت های زیر رجوع بفرمایید.)

www.farsinet.com

www.kalameh.com

www.kelisanet.org

بازگشت به فهرست

بازی با نوک پستان



امتحان کرده اید؟ لذت بردید؟ نوک پستان بسیاری از مردان بسیار حساس است و ارتباط مستقیم با میان ران هاشان دارد، ربطی به گرایش جنسی هم ندارد. اگر "او" پستان های حساس دارد حتماً تا حالا شیوه ی لذت بردن از این مکانیسم عجیب و غریب را یاد گرفته اید. اما اگر تا به حال با نوک پستان بازی نکرده اید، (یا زیاد بازی نکرده اید) از دست رفته ها را جبران کنید.

آرشام پارسی
وبلاگ ندارد

www
·
irqo
·
wordpress
·
com

با او، یا حتی تنها که هستید و جلق می زنید، اول نوک پستان را لبس بزنید (باشه قبول، حضور یک نفر دیگه اینجا لازمه) یا با انگشت نوک پستان ها را به نرمی بمالید تا بر آید. انگشت اشاره را کمی خیس کنید و به نرمی نوک پستان و دوره ی آن را بمالید، با حرکتی آرام و دورانی و اندکی فشار. چه حسی دارید؟ گاز بگیرید سر پستان را، تلنگر بزنید، چه حسی دارید؟ سر زبان را دور تا دور سر پستان بمالید. بی شتاب، سر زبان را به سر پستان بمالید. به دوره ی پستان بکشاید زبان را، سر پستان را خیس کنید. به چشمه های نگاه کنید، لذت دارد. خودتان می توانید کشف کنید کجاها با فشار زیاد و کجاها با اندک فشار تحریک می شوند. تفاوت درد و لذت معلوم خواهد بود. ادامه بدهید و زمانی که صدای ناله ی او بلند شد می فهمید به چه معنا است، آخ درد و یا وای لذت.

شلنگی کردن چیست و به چه کار می آید؟

شلنگی کردن (Douching) مدت هاست سر زبان ها افتاده و استفاده می شود، اما خیلی از همجنسگرایان از چگونگی آن بی اطلاعند. شلنگی کردن اصطلاحی است که برای تمیز کردن روده قبل از کنش جنسی به کار می رود. روده را با تنقیه، یا شلنگ توالیت، از آب ولرم پر کرده، پس از مدت کوتاهی خارج می کنند. با این کار شخص از تمیز بودن رکتوم و ماهیچه های مقعدی مطمئن می شود. می توانید مایع ویژه ی تنقیه بخرید و به جای آب ولرم استفاده کنید، اما اغلب، آب را ترجیح می دهند، از صابون برای داخل مقعد استفاده

نکنید.

ماهیه‌های مقعد را به لوبریکیت آغشته کنید و بمالید. مقداری از لوبریکیت را با سر انگشتان داخل مقعد کنید. راحت باشید و خود را شل کنید، مثل زمانی که در حال کنش پذیری هستید، چه با کبر چه با بازیچه‌های جنسی. نشستن به حالت خمیده نیز شاید بتواند به تو رفتن لوله‌ی لوبریکت کمک کند. لازم نیست زیاد تو برود، همین که از ماهیه‌های اسفنکتر بگذرد کافی است.

به آرامی و به تدریج شیر آب را باز کنید و یا پمپ لوله‌ی تنقیه را بفشارید. مراقب باشید که ناگهان شیر آب را باز نکنید. به آرامی ادامه دهید تا زمانی که حس کنید روده پر از آب شده است. سعی کنید برای چند دقیقه آب را نگه دارید و بعد از آن بیرون دهید.

این کار را در توالی انجام دهید. دو و یا سه مرتبه تکرار کنید، تمام است. بهترین زمان برای شلنگی کردن حدود یک ساعت قبل از کنش جنسی است.

شلنگی کردن برای رعایت بهداشت است و از بسیاری از بیماری‌ها جلوگیری می‌کند، اما جای استفاده از کاندوم را نمی‌گیرد.



در طی این مدتی که به مطالعه ی مجلات همجنسگرایی می پرداختم

متوجه شدم که ما اقلیت ها از اینکه بعضی از اسامی را روی ما می

گذارند ناراحت می شویم و نظرم آن این است که دیگران نباید ما را با

این اسامی صدا بزنند. برای مثال از همین کلمه ی اوخواهر یاد می

کنم. من خودم با اینکه لژیین هستم اما مدت زیادی نیست که با

اقلیت های جنسی و با گرایش خودم به طور آگاهانه آشنا شده ام و تا همین چند ماه پیش از ترنس جندرها ی عزیز خوشم نمی آمد و آنها

را اوخواهر خطاب می کردم. نکته ای در علم روانشناسی است که می گوید اگر علت و ریشه ی یک مشکل را پیدا کنید، به حل آن مشکل

کمک می شود. در واقع اگر نسبت به چند و چون مشکلی آگاهی داشته باشیم در بسیاری موارد همین آگاهی به درمان آن مشکل کمک

می کند. خودم هم نمی دانم چه اتفاقی افتاد که نظرم عوض شد اما وقتی خواندم که به کسانی که ترنس جندر و یا دگرجنس گونه اند، و

اینگونه به دنیا می آیند می گویند اوخواهر، تصمیم گرفتم از کلمه ی اوخواهر دیگر استفاده نکنم. اما الان مدتی است به این فکر می

کنم که این عبارت زیباست. راستش حیفم می آید این عبارت حذف شود و در این فکر که چرا نباید از این اسم استفاده کنیم؟

در مورد به کار نبردن این کلمه ی زیبا فکر می کردم که ناگهان به ذهنم رسید که واقعاً حذف کردن یک کلمه از فرهنگ لغت، حالا

چه فرهنگ لغت ادبی چه عامه (خصوصاً عامه)، خیلی سخت است. مثل این است که یک عده تصمیم بگیرند لفظ خر خون یا بچه مثبت را

حذف کنند. اصلاً چه نیازی است که ما دایره ی لغاتمان را محدود کنیم؟! بعضی از کلمات در آینده معانی متفاوتی به خود خواهند گرفت.

بعد به فکر افتادم که یک کلمه به خودی خود خنثی است؛ معنایی که برای آن کلمه قائل می شویم و نوع دیدگاه مردم است که بار مثبت

یا منفی را به کلمه نسبت می دهد. مثل همین دوست پسر، که در بعضی خانواده ها بار معنایی مثبت دارد و نشانه ی افتخار محسوب می

شود، در بعضی از خانواده ها خنثی است، و در بعضی از خانواده ها بار معنایی منفی دارد. بار معنایی اوخواهر بعد از مطالعه در مورد ترنس

جندرها، برای من، از منفی به مثبت تبدیل شد. فرض کنید قرار بر این شود که معنی واژگان جنده و متدین با هم عوض شود. در این

صورت خانواده های مذهبی برای وصلت با پسرشان دنبال دختری جنده می گردند و مردهای حشری زنان متدین را برای برقراری رابطه ی

جنسی نشان خواهند کرد. البته که در این وضعیت خصوصیات اخلاقی و روحی تغییر نکرده فقط جای دو تا کلمه با هم عوض شده است.

عفت ماهباز

کمپین یک
میلیون امضا

Herlandmag

net
/issue19/07
,01,21,07
,12,55

همانطور که می دانیم در دنیای غرب از بعضی از کلمات که بار معنایی منفی داشتند تابو زدائی شده و کسانی هستند که به راحتی خود را کوئیر یا کونی و... می خوانند. ما هم می توانیم اوا خواهر و دیگر لغات نظیر آن را به معنی مثبت به کار ببریم. مثلاً همانطور که در صحبت های رسمی می گوئیم برادر یا پدر و مادر اما در صحبت های صمیمانه و خودمانی می گوئیم داداش، بابا، و مامان، در سخنرانی های رسمی، ترنس جندر، و در محاوره ی خودمانی اوا خواهر به کار ببریم. بعضی افراد معتقدند که این لفظ توهین به زن است اما مگر رفتار زنانه چه اشکالی دارد که اگر یک مرد مثل زن رفتار کرد او را با این اصطلاح خوار و خفیف می شمارند و به او توهین می کنند؟ نظر من این است که ما خود به یک کلمه بار معنایی منفی یا مثبت می دهیم و در درجه بعدی علت خوار شمردن اینگونه افراد داشتن رفتار زنانه نیست، بلکه داشتن رفتاری مشابه رفتار جنس مخالف است. در جامعه ی ما داشتن رفتار مشابه رفتار جنس مخالف، غیر عادی و تابوست و این در مورد زنان هم صدق می کند. دخترهایی که پسرانه رفتار می کنند و ظاهری پسرانه دارند در جامعه ی ما دوستداران زیادی ندارند. به همین دلیل من کاربرد این لغت را اهانت به جنس مؤنث نمی دانم.

نکته ی دیگر جوک هایبیست که ما در مورد اقلیت های جنسی می شنویم و ظاهراً اقلیت های جنسی نسبت به این جوک ها حساسیت دارند و از شنیدن چنین مضمون هایی ناراحت می شوند. به نظر من، با اینکه خیلی خوب است آدم احترام خود را حفظ کند اما در کنار آن، حساسیت بیش از حد هم نباید داشت. شما اگر در مورد اقلیت های جنسی جوکی بشنوید و ببینید که مایه ی خنده ی دیگران است ناراحت می شوید اما من خودم از هر چیزی خوشم بیاید از شنیدن یا خواندن مطلب طنز در مورد آن هم خوشم می آید. اصلاً به نظر من بهترین فرصت برای آگاه کردن مردم همان لحظه است و آدم در عین خنده می تواند بگوید "البته این گروه از اقلیت ها اینطوری هم که در جوک ها گفته می شود نیستند و این اسامی و صفات هم به اشتباه به آنها نسبت داده شده. من خیلی در مورد این ها مطلب خوانده ام و آدم های باسواد و معنوی و ورزشکار و سیاستمدار و... هم در بینشون هست. بیماری یا یک چیز غیر عادی نیست..." با حرف هایی از این قبیل می توانیم به آگاهی دادن به مردم بپردازیم. البته اگر دقت داشته باشیم متوجه خواهیم شد که جوک های مربوط به اقلیت های جنسی هم مثل خود آنها در اقلیت هستند. جوک و مطلب طنز در مورد همه وجود دارد، از آلبرت انیشتین گرفته تا ادیان و پیامبران، کشورها، ملیت ها و اقوام و نژادها و حتی زبان های مختلف. اگر کمی فکر کنیم می بینیم فراوان ترین جوک های سکسی در مورد سکس با غیر همجنس است و چقدر هم خنده دارند. اگر بخواهیم جوک های سکسی و قومی قبيله ای را حذف کنیم باید به همان کلاغه می گه دو دوتا می شه غارتا بخندیم. البته هر کسی بسته به دیدگاه خودش با مسائل برخورد می کند.

کلام آخر من با شما دوستان عزیزم این است که برای بالا بردن فرهنگ جامعه و آگاهی رساندن به مردم، راه مناسب حساسیت نشان دادن نسبت به مسائل و تلاش در جهت حذف موارد نیست. ما می توانیم با قضا یا با یک دید مثبت برخورد کنیم. به جای ترسیدن رویارویی با موضوع، با آن کنار بیاییم و در درجه ی اول مشکل را بپذیریم و بعد بیندیشیم که چگونه می توانیم از این موقعیت بد به نفع خودمان و دستی چراغ را روشن می کند

در راه پیشبرد اهدافمان استفاده کنیم. ما بهتر است در جستجوی راهی باشیم که به جای حذف عبارات و اصطلاحات، از آنها تابو زدائی کرده و به آنها بار معنایی مثبت بدهیم. یک کلمه به خودی خود فاقد ارزش معناییست و این فرهنگ یک جامعه است که به یک کلمه ارزش معنوی مثبت یا منفی می دهد. کلمات در دل فرهنگ یک جامعه معنا یافته اند و در مرحله ی بعد، در فرهنگ لغت جا گرفته اند. پس بهتر است با مثبت اندیشیدن فرهنگ منفی جامعه مان را نیز به مثبت اندیشیدن بکشانیم. آن موقع است که یک انسان لامذهب، مرتد، مطرب، کونی و یا اواخواهر، در صورتیکه به کسی ظلم نکند، انسانی با هویت اجتماعی مثبت خواهد بود که زندگی جنسی و خصوصی او تأثیری در ماهیت دیدگاه های اجتماعی او نخواهد داشت. آن موقع وزیر ارشاد هم با خیال راحت اگر دلش بخواهد کون می دهد یا کون می کند و دیگر به صرف داشتن ارتباط جنسی از پشت شخصیت و هویت کسی را زیر سؤال نمی برد.



تقریباً از نفس افتاده، از چهار پله ی باقیمانده هم بالا می روم، کیسه های خرید را زمین می گذارم و در آپارتمانم را باز می کنم. از راهروی تاریک به آشپزخانه، جایی که مواد غذایی را در یخچال می چپانم می روم و بعد به اتاق اولی. می خواهم کیفم را در آنجا و نامه ها را روی میز بگذارم که او را می بینم.

او میان دو باند بلندگو، با بلوز گشاد قرمز به بالا سر خورده، کپل صاف و برنزه، ران های از هم باز، روی موکت دراز کشیده است. به آهستگی سرش را با چرخشی به سوی من بالا می آورد و با لبخند ظریف و بازیگوشی بر لب هایش نگاهم می کند و می گوید:

"به، چه عجب،" و ادامه می دهد، "خیلی وقته که در انتظارتم،"

قلبم می ایستد، برای چند ثانیه، و سپس ضربه های تند و سریعش تا نوک موهایم شروع به زدن می کند. تا حالا اینجوری جا نخورده بودم. می بینم که زندگی منظم روزانه ام به سرعت برق از هم وا می رود.

آن زن، زنی که کاملاً خودمانی روی زمین دراز کشیده و مشغول مطالعه است، منم، آره، خودم هستم. انگاری روزهاست که بر زمین دمر افتاده و کتاب می خواند، با بلوز قرمز کمی به بالا سریده و با ساق هایی که در هوا بازی می کنند.

به سرگیجه می افتم، چشمانم سیاهی می رود، در لحظه، هم سردم است و هم گرم، لرزم می گیرد. در گوش هایم سوتی تحمل ناپذیر کشیده می شود. حرف نمی توانم بزنم. به هوا نیاز دارم. اصلاً نمی توانم نفس بکشم. دارم خفه می شوم.

به آهستگی از جایش بلند می شود. النگوهایش تا مچ دست به پایین می افتند. وقتی که به سویم می آید، می گوید: "د، بیا دیگه" و شانه هایم را می گیرد. خودم را پس می کشم، تماس بدنش شبیه برق گرفتگی است. نه، رویا نیست، شبح نیست، دستی نرم و گرم است، بازویی پر زور و زنده که خودش را تا گردنم می سراند و بر شانه هایم می افتد. حس می کنم که کرک-موهای پس گردنم سیخ شده اند، پوستم از هم کشیده می شود.

"می دونی" درمانده شروع می کنم به زمزمه، "می دونی، بارها واسه خودم چنین لحظه ای رو نقاشی کرده بودم. همیشه قبل از به خواب رفتن صحنه هایی به این شکل رو مجسم کرده ام اما.." می گوید: "می دونم، و حالا وقتش رسیده، می رم چایی رو درس کنم." از من کنده می شود و پا برهنه به آشپزخانه می رود.

گرمای دستانش هنوز شانه هایم را می سوزاند. زانو می زدم، زانوهایم از من دور می شوند. به زمین می نشینم و سرم را لای دست هایم پنهان می کنم، چشم هایم را می بندم و می کوشم که آرام و عمیق نفس بکشم تا این آشوبی که درونم را از هم پاره می کند آرام بگیرد و بتوانم دوباره به خود آیم. چند روزی می شود که در شکمم، کسی صدایم می کند. مثل وقت هایی که از چیزی تحریک بشود. اما اینجا... یک رویا. باید این پریشان خیالی را از خودم دور کنم و به واقعیت خودم برسم. می ترسم که بندهای زندگی بسیار منظم پاره و از هم جدا شوند. عقل، فکر باز و روشن، منطقی، نه هیچ چیز نمی تواند کمک کند تا دوباره سر پا شوم.

صدای ریختن آب در کتری را در خلال این کلنجارهای فکری می شنوم، صدای جابجایی ظرف ها را. نه، نباید بی حرکت ظرف ها را. نه، نباید بی حرکت اینجا بنشینم. باید به آشپزخانه بروم، همین الان و بی معطلی، این زن، این من را ببینم و مواظبش باشم. کاملاً خودمانی، خودمانی تر از هر کسی در دنیا در آشپزخانه ی من دو فنجان را می شوید و شکردان را پر می کند.

گهگاهی خنده ی ریزی به سمت من می زند، مثل آن که بخواهد به بچه ی ترسیده ای احساس امنیت بدهد. نه می توانم و نه می خواهم که حرفی بزنم. طلسم این جادوی غریبی که مرا بندی خود کرده است را نمی توان با کلمات شکست. به چارچوب در تکیه می دهم و او را می پایم - فقط همین. معنای هر حرکتی را از بر است.

بارها جلوی آینه مسخره بازی در آورده و رقصیده ام، ساعت ها تلفنی حرف زده و در همان حالت به حرکات صورت و بدنم در آینه بازی کرده ام، اما حالا اینجا در آشپزخانه ی من همه چیز طور دیگری است. او کاملاً حق به جانب رفتار می کند اما من بی تابی ای را در بین خودمان احساس می کنم. هنوز کمی می لرزم ولی از او آرامش و گرما بیرون می زند؛ از دست هایش، بازوهایش، حرکتی که به اجزای بدنش می دهد و از آن حالت لبخندش به من. تنها یک چیز می خواهم - به سویس کشیده شوم، خودم را آغوشش بیندازم، به او بچسبم و صورتم را در انحنای گردنش چال کنم، او را کامل حس کنم و آرامشش را در درونم جاری. اما نمی توانم. چسبیده به در، مانند چوبی ایستاده مانده ام. قلبم هنوز تا گلویم می تپد، دهانم خشک است و پس گردنم یخ زده است.

کاش این لحظه ی پر هیجان و غیر قابل تحمل به زودی به پایان برسد... چای آماده شده و او سینی در دست به اتاق خواب می رود. آن را بر عسلی می گذارد و بر تخت می نشیند. آنطور که مرا نگاه می کند، یعنی به سویم بیا. کنترل اعصابم را ندارم. سیگاری از پاکت سیگار بیرون می کشم. چوب کبریت ها می شکنند و هنوز سیگارم روشن نشده است.

"بیا، بیا اینجا دراز بکش" را طوری با لطافت و ناز و مهربانی می گوید که چاره ای برایم نمی ماند تا خودم را از تنگی شلوار آزاد کنم و در دستنی چراغ را روشن می کند

مجموعه ای تازه
از
رباب محب
دفتر شعر
"ر"
انتشارات گروه
آزاد ایران

خوابیده ام به پشت با چشمانی بسته و تپش تند قلب. سعی می کنم که تندی تنفسم را کنترل کنم. سرم را روی زانویش می گذارد و نرم و دلچسب موهایم را نوازش می کند. به بالا نگاه می کنم. به چهره و به چشم های خودم. گرما و آرامش در من جاری می شود و نم نمک آرام می شوم. به ناگاه احساس خستگی می کنم. خسته مثل یک مرده، هلاک. برای هر دمان چای می ریزد، به هر فنجان چای دو قاشق شکر و کمی آلبیمو اضافه می کند. حیران در این فکرم (عجب، او چای را به همان اندازه شیرین دوست دارد که من)، او برای سیگاری می گیراند. حرف زدن برایم، برای اولین بار در زندگی ام، بی خاصیت می شود. نیازی نیست چیزی به او بگویم او همه چیز مرا می داند و من هم همه چیز او را. رازی در کار نیست، کوچکترین پنهانکاری با هم نداریم، تمامی دیوارها و مانع ها از بین رفته اند. ما همدیگر را می شناسیم، تا مغز استخوان مان. در چشم های همدیگر نگاه می کنیم، به اعماق آن فرو می رویم، طولانی و گرسنه به شکلی که تا حالا به چشم هایم خیره نشده بودم. در ژرفنای چشم ها خودمان را کاملاً عریان، کودک، دختر بچه، زن، مسن می بینیم، ازلی و امروزی، بیگانه از هم و بسیار نزدیک به هم. تحریکی از زانوها به سمت ران ها راه می افتد از شکم می گذرد به قلب می رسد. چهار بازو گشوده می شوند و دو بدن همدیگر را در آغوش می گیرند. محکم به همدیگر فشار می آوریم. نمی دانیم که قلب در کجای بدنمان این همه تند می تپد. مثل این که سوار بر ترن هوایی در پارک بازی هستیم و قبل از آن که واگن به پایین برسد، در همان لحظه، لحظه ای قلب و نفس از حرکت باز می ایستند، و سپس سقوط به اعماق.

من مشتاق او هستم و می دانم او هم مرا می خواهد. با انگشت هایم صورتش را نوازش می دهم و نوازش می شوم. گرما زده از شود اشتیاق لب های ترک خورده ی یکدیگر را می بوسیم. گاز می گیریم. دندان ها به هم ساییده می شوند، زبان ها همدیگر را هل می دهند و بالاخره داخل دهان می شوند.

مزه ی دهانش، شکر، چای، توتون، آبی زلال، دندان ها سفید، براق، سفت و صاف. سق ها نرم و مرطوب. دست هامان به زیر بلوز و تی شرت می روند. زیر بغل ها گرم و خیس. نوک پستان ها رمیده و برجسته.

لباس هامان را از تن یکدیگر می کنیم. از جامان برمی خیزیم و به جلوی آینه می رویم. دست بر بدن هم می کشیم. من - چهار تا - دست هایش بر پشتم، بر کپلم. سرش کنار سر من، سر من خوابیده بر گردنش، موهامان در یکدیگر. تشخیص مان از هم ناممکن. چرخان خمیده، دست ها بر پوست سر می لغزند، انگشت ها در هم فرو می روند، ناخن های سرخ و طلائی بر پوست برنزه ی تراش خورده و نرم برق می زنند. در مقابل هم می ایستیم، چهار تا نیمرخ.

به زانو می نشینم و سرم را بر شکمش می گذارم. صدای درونم را می شنوم. صورتم را به ران ها و شرم موهایش می فشارم. می بویسم. می

بویم. بویی که عاشقش هستم و هیچگاه به اندازه ی کافی نداشتمش. دلم می خواهد که خودم را در این بو دفن کنم.

بر زمین دراز می کشد و مرا به سوی خود می کشد. دوباره سرم را بر شکمش می گذارم. ناخن ها بر پشتم، از کیل ها تا زیر بغل کشیده می شوند. در موها فرو می روند. جشن. زبان بر گردنش می سرد، بر گردی پستان می چرخد تا به نوکش برسد. مزه ی زیر بغل بر زبان. عرق لب هایش را از لبم می بوسد. موهای طلایی نرم و لطیف مثل تاج گلی دور ناف - درخشندگی خیسی میان دو شرم - لب ها، رنگ خاکستری و صورتی شان، رنگ آن اسفنج دهانه، لغزندگی، کلیتوریس ورم کرده به رنگ صورتی سیر. با نوک انگشت آرام آرام با آنجا بازی کردن، با کف دست بر آمدگی داخلی بالای ران را فشار دادن، لرزش ریتیمیک کپل هایش مرا هم می لرزاند. زبان از پوست مرواریدی بالای ران رو به پایین سر می خورد تا گودی داخلی زانو و از آنجا تا قوزک پا، بعد مکیدن و دندان دندان کردنش و لیسیدن کف پا. مچ پایش را در دست گرفته تا پایش را عقب نکشد. شست پا را با نوک زبان دور زدن، آن را در دهان پر آب پنهانیدن و محکم مکیدن و به آهستگی رهاش کردن.

آه و ناله ها و لرزش های او، لرزیدن من و ضربان واژنم دردی سوزان را به ژرفنای درونم جاری می کند. با پشت دستش به گوشت داخلی رانم فشار می دهد و همزمان با کف دست انحنای باسنم را می نوازد. شستش به دور دهانه ی واژنم می چرخد و یکباره به درونش فرو می رود. شستم در او لمس می کند دیواره های واژن را و نوازش می دهد دهانه ی رحم را. انگشتی به سوراخ باسنم فرو می رود. آن دیواره ی نازکی که این دو سوراخ را از هم جدا می کند! انگشت ها حرکاتی دورانی بر پایه ی کلیتوریس دارند. جنبیدن کپل ها، یک سونات، یک رقص. ریزش آبخاری از شست پا به سمت قلب، لرزیدن و در خود جمع شدن، درد، آن کشش درون شکم.

باید تمامش کرد. اضطراب و تشویش از تمامی ذرات بدن بیرون می زنند، همه چیز به دور خودش می چرخد، دیگر نمی توان جلوی هیجان را گرفت. به لختی نباید اجازه داد. هنوز نه.

صورت را در خیسی ها پنهانیدن، خود را مزه کردن، نوشیدن، نه هرگز نمی توان همه چیز را به اندازه کافی داشت. با نوک زبان مزه ام را، طعمی را که تا امروز لب ها و دست های دیگران بر خود داشتند. همه ی پنهان شده ها را، چروک ها و عمق ها را کاویدن، با لب ها تمامی رطوبت شرم - لب ها را بوسیدن، با دست ها کیل ها را چنگ زدن.

ماهیچه ها از هم باز می شوند، ران ها به هم فشار می آورند، لزجی ها از شرم - لب ها محو می شوند و به هم می چسبند. ریزش ها، تکانه ها، لرزش ها، دردها. درست مثل پاسیفیک، وقتی که موجی بزرگ مرا به درون کشید، وقتی کف دریا لرزید و سرانجام مرا به ساحل انداخت. حالا هم مثل آن روز روی بدنش دراز کشیده ام، نفس نمی کشم، لرزان و تقریباً از خود شده.

به او نگاه می کنم، موهای او چسبناکند به مانند موهای من - صورتش سرخ شده و لب هایش خشک، مثل من - بدن هامان هنوز تبادرند. خودم را به سویش خم می کنم و چشم هایش را می بوسم. "دوستت دارم"

پانی بهش گفته بود که امشب خیلی به خودت برس و توپ توپ بشو. گفته بود این مشتری با آن یکی ها خیلی فرق دارد و از آن مایه دارهاست. بهش گفته بود سعی کن قاپش را بدزدی و طرف را عاشق خودت کنی تا بتوانی تیغش بزنی. بهش گفته بود یک پیرسگ هاف هافوست که روی گنج بادآورده ای خوابیده و تمام عمرش را تو عیش و عشرت بوده. پانی بهش گفته بود همه جوهره باهش کنار بیا، به سنش نگاه نکن، او یک حیوان هار تنوع طلب است.



برای همین ساعت دو بعدازظهر که از خواب پا شد، بعد از حمام و درست کردن موهاش، به ناخن های بلند دست و پاش لاک سیاه، و روی آن ها را هم برق لاک زد. صبر کرد تا خشک شوند. تمام صورت و گردن و چشم هاش را با لوسیون پاک کرد. جعبه ی کرم پودرها را باز کرد، رنگ برنز را برداشت و مقدار مفصلی از آن را بر تمام پوست صورت، گردن، بالای سینه، بازوها و حتی روی دست هاش مالید و حسابی آن را ماساژ داد تا جذب پوست شود. ریمل سیاه، رژ گونه ی آجری تیره، رژ لب قهوه ای و خط لب سیاه زد. دوباره به چشم هاش ریمل و پشت چشمش سایه ی قهوه ای زد. سه باره ریمل زد. مداد مشکی کشید. پشت گوش ها، روی سینه و دست هاش را عطر تندی زد که تا یکی دو ساعت دیگر که می خواهد پیش یارو باشد بوش ملایم شده باشد. پانی بهش گفته بود این عطر این قدر تحریک کننده است که هر وقت آن را می زنی هوس ارضا شده را در من بیدار می کند. روی هر لاله ی گوشش سه سوراخ بود؛ از بالا به پایین گوشواره ی ریز، متوسط و درشت نقره انداخت. انگشت های دستش را هم با انگشتی های نقره پوشاند. به گردن و پای چپش هم زنجیر نقره انداخت. پیرهن دکلمه ی کرم و صندل های قهوه ای پاشنه بلند و روی این ها ماتتوی قهوه ای کوتاه بالای زانو پوشید و یک کیف کوچک قهوه ای نیز به دست گرفت. ساعت پنج عصر پانی با پراید آلبالویی که تازگی ها یکی از طرف هاش برایش خریده بود آمد دنبالش. صدای بوق را که شنید رفت پایین. پانی شیشه های ماشین را پایین کشیده بود و صدای ضبط را تا آخرین حدش بلند کرده بود و سیگاری گوشه ی لب داشت. تا سوار شد پانی یک نگاهی به سرتاپاش انداخت و گفت:

- نازی جون چه قدر جيگر شدي! بيٺيم چي کار مي کنی ها! بايد همه جوره بهش حال بدی.

و بعد ماشين را روشن کرد و راه افتاد. نازی گفت:

- حالا مطمئني اشتباه نکردی؟ نکند مثل آن دفعه سه بشود؟

- نه جونم، تو نگران اين جور چیزها نباش، فقط به اين فکر کن که چه جور مي توانی نگهش داری، همين و بس!

- حالا چه مدلی هست؟ کادو مي دهد يا پول؟

- تا کادوش چي باشد؟ بيٺيم کدام به آن يکی مي چرید؟

وقتي رسیدند پانی هم پیاده شد و تا دم آسانسور رفت، توی آسانسور هم رفت، قد بلند بود و پر و قوی. دست های بزرگش را دور کمر نازی

انداخت او را به طرف خودش کشید و محکم در آغوش گرفت. هر وقت اين کار را با نازی مي کرد يک چیزی تو دل نازی مي ریخت پایين.

خواست لب های نازی را ببوسد که نازی گفت:

- نه عزیزم، آرايشم به هم مي ریزد.

نازی موهای شرابی اش را مرتب کرد و روسری اش را درآورد.

- برو خوشگله، طبقه هفتم شرقی. شب مي آم پيشت.

يارو وقتی در را باز کرد مست لایعقل بود و خانه در غباری از دود پنهان شده بود. آخ که چه قدر دلش مي خواست. يک ماه مي شد که

ترک کرده بود ولی حالا که بويش را شنید يک حالی شد.

تا لباس هاش را درآورد يارو از پشت بغلش کرد و خودش را چسباند بهش و از گردن شروع کرد به بوسیدن. نازی خودش را از بغلش بيرون

کشید، رفت طرف ميز و ليوانی برای خودش ریخت. يارو گفت:

- چرا فرار مي کنی گریه ی ملوس؟

داشت فکر مي کرد چه طور بايد نگهش دارد و چرا تو اين کار بی عرضه است. دلش مي خواست پانی رويش حساب کند. ليوان را گذاشت

روی لبش که يارو دوباره رفت طرفش، دستش را گذاشت روی گونه های ظريف و داغش، و بعد آرام آرام طرف گوش و گردن و بعد موهای

بلند و قرمزش را نوازش کرد.

تلخ بود اما خنک. پيش خودش گفت زود بروم سر اصل مطلب. برای همين تا يارو بغلش کرد، پرسید:

- چند تا؟

- هر چي تو بگویی خوشگله.

- صد تا

- صد تا.

- برو بیار

- باید ببینم.

خنده ی کجی رو لبهای یارو نشست و گفت:

- باید ببیند.

بعد رفت تو اتاقی. نازی خوش حال که بالاخره این بار موفق شده، روی کاناپه ولو شد. یارو با یک دسته اسکناس سبز تو دست هایش، از

اتاق بیرون آمد و گذاشتش روی دامن نازی. لیوانش را تا ته سرکشید. پای کاناپه ایستاد. لیوان نازی را دستش داد و گفت:

- بخور.

تا ته سر کشید. یارو بلندش کرد و او را به خودش نزدیک کرد. انگشت سبابه اش را روی لب های برجسته ی ناری کشید و بعد لب های

نازک قهوه ای اش را چسباند، طوری که داشت بیش تر گاز می گرفت تا بوسیدن. دستش را از پشت برد زیر دامنش و باسنش را لمس کرد

و کم کم برد جلو، و یکهو مثل دیوانه ها پیرهن را از بالا جر داد و نگاه کرد. رفت عقب و با صدای زیرش جیغ کشید:

- کثافت، تو که مثل منی. تو که مثل منی. تو آشغال را چرا برای من فرستادند؟ کثافت. کثافت.

ماهی می شوم

ماهی می شوم، شناکنان توی پس کوچه‌ها.

لعنتی! ببین چه کار کردی!

کاری کردی همه‌ی پس کوچه‌ها پر بشود از تصاویرِ سیاسفید و برفکیِ تو و من که دستادستِ هم قدم می‌زنیم توی پس کوچه‌ها. ماهی می‌شوم و شناکنان توی پس کوچه‌ها، می‌روم لای تصاویرِ برفکی و می‌روم، می‌روم همه‌ی بقایای انعکاسِ صدای تو را که توی پس کوچه‌ها جامانده قورت می‌دهم.

لعنتی! ببین چه کار کردی!

کاش ماهی می‌شدم، ماهی می‌شدم توی جوبِ کناره‌ی آن پس کوچه‌ها، می‌رفتم شناکنان تا آنجاها که تویی، می‌رفتم تا دورها.

ببین چه کار کردی!

کاری کردی ماهی بشوم، شناکنان توی پس کوچه‌ها. یک گاری بگیرم دستم، دوره بیفتم و جار بزنم: شنیدم خالی لب‌هات می‌فروشی، خریدارش من‌ام چند می‌فروشی؟

لعنتی! ببین چه کار کردی!

ماهی می‌شوم، شناکنان توی پس کوچه‌ها، ماهی‌ترین آدمِ روی زمین.

دریانورد

مردِ من

مردِ کوچکِ من،

آتش‌های تو

آتش‌های پسرانه‌ی تو

-- که مثلِ درد

کش آمده در تمامِ تاروپودِ تن‌ام --

چه وحشیانه معصومانند

□ □ □

ببین که تو

روی سردیِ این‌شناها

چه اقیانوسانه موج می‌زنی

ببین که من

لبه‌ی این اقیانوسِ ابری

چه پرچمانه می‌رقصم

□ □ □

ببین

چه جادوگرانه در من‌ای

□ □ □

مردِ من
مردِ کوچکِ من،
تو نوح‌ای
دلتنگیِ ما
توفان است و سیل
و من
چه کشتیانه می‌روم
□ □ □
مردِ من
مردِ کوچکِ من...

عشقِ من: آنفولانزا

صبح که بیدار شدم آنفولانزا با من بود. و من عاشقِ آنفولانزا شدم. آنفولانزا به یک دلتنگیِ کهنه می‌مانست، آنفولانزا مثلِ یک بغضِ چنگ انداخت به گلوی من. آنفولانزا در من بود، مثلِ یک عشقِ خسته. آنفولانزا همه‌ی زندگیِ من شد، و من در تبِ آنفولانزا سوختم. آنفولانزای من، آنفولانزای ابدی...

من برای آنفولانزا چای ریختم، کم‌رنگ. من به آنفولانزا لیمو خوراندم، شیرین. من به آنفولانزا سوپ دادم، داغ. و آنفولانزا در سکوتی بیماروار مطیعِ من بود. من با آنفولانزای خودم به زیرِ پتو رفتم. من به همه جای آنفولانزای خودم دست کشیدم. من با آنفولانزا تا مرزِ عرق و انزال عشقبازی کردم. تنِ آنفولانزای من تب داشت، تنِ آنفولانزای من مریض بود از عفونت و چرک. آنفولانزا را به دکتر و دواخانه بردم. در تمامِ راه، در تمامِ تاکسی، آنفولانزا پیشانیِ چسبانده بود به سرمایِ شیشه و به مه‌آلودگیِ خیابانِ ابری نگاه می‌کرد. آنفولانزا، تو به چه فکر می‌کردی؟

و باز به خانه برگشتیم. و آنفولانزا در سگراتِ کدیین زیبا و خواستنی‌تر شد. من و آنفولانزا به هم مبتلا شدیم و از درد و داغی به هم پیچیدیم. ما پر بودیم از اشک و آبریزش و خلط. و من نمی‌دانستم که دارم آنفولانزای خودم را می‌کشم: آن قرص‌ها، قرص‌های لعنتی، آنفولانزا را نابود کردند، آنفولانزا را گرفتند از من... کدیین با تو چه کرد آنفولانزا؟ دکونژستان و سفیکسیم ۴۰۰ چه بلاها بر سرت آوردند؟ آنفولانزا رفت و دلِ من برای آنفولانزا، برای همه‌ی آن شب و روزها که با هم به رخت‌خواب رفتیم تنگ است.

آنفولانزا، آنفولانزای ابدی... تو با من چه کار کردی؟

سازم را

کوک می‌کنم

چیزی از ولع

در دست‌های من می‌دود

چیزی از ولع در کمرگاه من

چیزی از ولع پخش می‌شود

موج می‌شود

می‌گذرد

و آوازی در حنجره

که قفل شده در پس پشت زبان

در دهان هی چرخ می‌زند

و چرخ می‌زند،

نگاه

در دایره‌ای پیچان

با چرخش کمرگاه.

سری خمیده می‌ماند روی این ساز

دالامب

دالامب

دالامب

بچرخ

تا به جهنم

و بیچ شعری

در حنجره

در این همه ارتعاش

و جرینگ‌جرینگ زنگ‌ها

صدا

در صدا

راهی که در دالان‌ها تمام می‌شود.

قطره‌قطره

که از انگستان دستم

چرق چرق
تا یاد ساز کوک نکرده

کوک
در این همه ناکوک

ضرب
ضرب
ضرب پشت هر ضرب
فرو می رود
نیشی که
در یک لبخند.

پیچ می خورد
حلقه ای
در گوش هایش
و دریده
می شود
پوست نازک یک موج

۸۴/۹/۲۱

یلدا بازی در وبلاگ های همجنسگرایان

و فهرست نامزدهای برترین مطالب به همراه برگزیدگان نهایی جشنواره یلدا بازی



برگرفته از سایت خانه هنر

<http://khanedegar.blogfa.com>

جمع کل شرکت کنندگان ۲۸ نفر و تعداد اعترافات ۱۵۲ عدد (دلیل دوازده تا اضافه شدن

اینست که سه نفر شش تایی و دو نفر هفت تایی و یک نفر ده تایی نوشته اند)

متن کامل ۱۵۲ مطلب به ترتیب روز و ساعت ورود به بازی:

۱- همزاد

چهارشنبه ۶ دی ساعت ۷:۵۵

۱- جنونِ سرعت دارم. یک بار که برادرم مسافرت بود ماشین‌اش را با سرعتِ ۱۲۰ کوبیدم به تهِ یک اتوبوس. اتوبوس سالم ماند.

۲- چپ‌دستم. و فانتا لیمویی لذیذترین نوشیدنیِ دنیاست.

۳- همیشه تعجب می‌کنم -- زیاد -- از این که بعضی وقت‌ها کسی می‌گوید وبلاگِ تلخی دارم. چند سالِ پیش به خاطرِ ترقه انداختن توی

چهارشنبه‌سوری بهم دستبند زدند.

۴- از اداها و عادت‌های رفتاری و تکیه‌کلام و افه و این‌جور چیزها بدم می‌آید. چند قرن قبل مثبت‌ترین و مذهبی‌ترین بچه‌ی فامیل بودم.

۵- ناامید اصلاً و ابداً نیستم، افسرده اما زیاد می‌شوم. و فانتا لیمویی لذیذترین نوشیدنیِ دنیاست.

۲- آدم آهنی

چهارشنبه ۷ دی ساعت ۲۲:۳

۱- دهن لق، در موضوعات مربوط به خودم، طوری که با اطمینان ۹۵ درصدی می‌تونم بگم هیچ رازی ندارم.

۲- عاشق دروغ گفتن، با کلی شگرد و ابتکار.

۳- دوست دارم در کانون توجه باشم، مثبت یا منفی فرقی نمی‌کنه؛ اصلاً به افه‌هایی که با این ادعا منافات دارن محل نذارین.

۴- از روبوسی خوشم نمیاد.

۵- تقریباً هر کی و هر چی رو بخوام راحت فراموش می کنم.

۳- هم سرشت

چهارشنبه ۷ دی ساعت ۲۳:۵۵

۱- از سیگار متنفرم ولی از بوی دهان بعضی از سیگاری ها مست میشم. البته فقط بعضی ها ها ها

۲- وبلاگ نویسی رو یه جور جاکشی می دونم، مثل آدمی که رختخوابشو هر جا بخواد می کشه و هر جا بخواد پهن می کنه و بعد یا می

خوابه یا یا دراز می کشه یا داد می کشه یا ...

۳- تا هزار سال فکرمی کردم سکس یعنی مالوندن. راجع به چیوندن هم فکر می کردم چیوندن یعنی همون چیوندن.

۴- وقتی بچه بودم مطمئن بودم نمی دارم هیچی منوبکنه، وقتی بزرگ شدم مطمئن شدم اشتباه کردم (هو هو عوضی ور ندارید

منظورم اینه که فهمیدم چه کلاهی سرم رفته که اینجور تصمیم گرفته بودم بچه گی هم که دیگه تکرار نمیشه! تا تجدید نظری

کرد.)

۵- به اندازه ی موهای سرم دادم، البته توی خواب(شماها چقدر عوضی هستید هی اونجوری برداشت می کنید! منظورم این نیست که

وقتی خواب بودم به اندازه ی موهای سرم منو آره منظورم همون اون یکی خوبست)

۴- روزبه اتحاد

پنجشنبه ۷ دی ساعت ۱:۳۹

۱- قدم کوتاه است (۱۷۲ سانت) و من نتوانستم تمام این بیست و چند سال زندگی ام با این موضوع کنار بیایم. همیشه از این قضیه

عذاب کشیده ام و دوست داشتم که بلند تر باشم. شاید برای همین است که از افراد قد بلند خوشم می آید. میلاد حدود بیست سانت از من

بلند تر است.

۲- دیگر می ترسم هر متنی را در وبلاگم قرار دهم، برای نوشته هایم وقت می گذارم، با وسواس آنها را ویرایش می کنم مبادا که در شأن

وبلاگ من نباشد. فکر می کنم وبلاگ بسیار عمیقی دارم، خطی مشخص را دنبال می کنم و حرف های گنده در آن می زنم. همین است

دیگر، کامنت هایم زیاد شده است و من از هر زمان دیگری کم ظرفیت تر.

۳- روابط دوستانه ی زیادی دارم و چه در میان دوستان خودم و چه در میان همکلاسی هایم چهره محبوبی به شمار می آیم چون با تک

تکشان رابطه ی دو نفره ی خوبی دارم. اگر بخواهم می توانم در نگاه اول تأثیر خوبی بر دیگری بگذارم به این شرط که با او تنها باشم. اما در

میان جمعی غریبه هیچگاه نتوانستم تأثیر مثبتی به جای بگذارم و محبوب واقع شوم.

۴- فرد گرا هستم و مسئولیت تمام موفقیت ها و شکست های خودم را می پذیرم. کمتر عوامل بیرونی را مسبب ناکامی های خودم می دانم

و بر این عقیده ام که همیشه محدودیت در ذهن ماست. تجربه کرده ام که اگر خودم را باور کنم به خواسته ها و آرزو هایم می رسم.

۵- تا هجده سالگی به شدت توسط خانواده ام محدود می شدم، آنها دوستانم را انتخاب می کردند، حتی اجازه نداشتیم شبی را در منزل

خواهرم بگذرانیم، تلفن هایم هم کنترل می شد. شاید به همین دلیل است زیادی دنبال آزادی ام و خودم را کاملاً مستقل کرده ام.

۵- مایک

پنجشنبه ۷ دی ساعت ۹:۵۹

۱- عاشق پرواز با هواپیما هستم و دوست دارم که در یک سانحه هوایی بمیرم.

۲- به مربا، شکلات، کره، عسل، کیک و کلاً چیزهای شیرین علاقه ای ندارم.

۳- دوست داشتم اگر می شد با اسکیت در خیابان راه می رفتم. هر چند اصلاً اسکیت سواری بلد نیستم.

۴- وقتی خوابم می آید یا گرسنه هستم بسیار کم تحمل می شوم.

۵- رنگ آبی و سفید را دوست دارم.

۶- My Bohemian World

پنجشنبه ۷ دی ساعت ۱۲:۲۸

۱- زندگی نامه ی آیت الله ها را با علاقه می خوانم. در کودکی و نوجوانی دچار این توهم بودم که از مقربین درگاه الهی هستم.

۲- در حد حماقت خوشباورم، قبلاً خیلی سر کارم می گذاشتند، الان احتمالاً احترامم را نگه می دارند.

۳- معتقدم بهترین شغل دنیا خوانندگی مراسم عروسی است.

۴- عاشق هیجان سکس های تصادفی با غریبه ها هستم و از زن های میانسال خوشم می آید.

۵- یکسری خاطره دارم از خواب های قبلی ام که فقط وقتی در حال خواب دیدن هستم یادم می آید. یک جور خواب دنباله دار یا یک

جور گذشته مخصوص دنیای خواب با تم های تکرار شونده و گسترش یابنده.

۷- Journalboy

پنجشنبه ۷ دی ساعت ۱۴:۲۲

۱- تا قبل از ورود به محله ی جدید به شدت مثبت بودم. تا اول راهنمایی هیچ جوک سکسی و بی تربیتی رو نمی گرفتم و الکی می

خندیدم تا ضایع نشم... تا همون اول راهنمایی اینا فکر می کردم کیر اسم بی تربیتی واسه همون کون است که بچه ها میگن... یه پسر تو

۳- جلوی چشم خودم دو چرخه ام رو دزدیدن و منم برو بر داشتم به دزد نگاه می کردم.

۴- وقتی چند تا از تابلوهای نقاشیم رو فروختم، داشتم از تعجب شاخ در ما آوردم، شک کرده بودم که اونی که تابلو هام رو خرید مخ درست و حسابی داره یا نه.

۵- بعضی مواقع که به رابطه های قبلیم فکر می کنم، از رفتارهای خودم ناراحت می شم. بعضی وقتا می گم کاش همچین اتفاقاتی برای من نیفتاده بود. کاش محتاط تر قدم بر می داشتم. کاش اون قدیما هم خودمو بهتر شناخته بودم. ولی به قول معروف، اگه همچون تجربه هایی رو پشت سر نگذاشته بودم، الان به این جا نرسیده بودم.

۱۰- سنگدل

شنبه ۹ دی ساعت ۱:۱۲

۱- در تصمیم گیری همیشه مردد هستم و گاهی خیلی طول می کشه برای یه کاری بتونم تصمیم بگیرم.

۲- همیشه کسانی که خودکشی می کردند را به دید انسان هایی ضعیف و .. می نگرستم ولی وقتی خودم آنرا دو بار تجربه کردم دیدم نسبت به آن آدم ها عوض شد.

۳- با اینکه موقعیت و کارم طوریه که باید همیشه در سفر باشم ولی با این همه هنوز وقتی سوار هواپیما می شم میترسم. مرگ را دوست دارم اما نه مرگ در هواپیما را.

۴- هیچ وقت نمی توانم به کسی بگویم دوستت دارم یعنی همیشه از دیگران این انتظار را داشته ام.

۵- از بچگی یادم می یاد هر وقت می گفتند علم بهتر است یا ثروت مجبور بودم بگویم علم. اما به تجربه دریافتم که ثروت هم دست کمی از علم ندارد.

۱۱- اینجا سرزمین آفرینش

شنبه ۹ دی ساعت ۱:۵۷

۱- وفا عاشق خاک ایرانه، وفا یک مصدقی تمام عباره، وفا به طور حرفه ای روزنامه بازه و یه سایت به نام (روز...) داره که بنا بر دلایل امنیتی باقی اسمش رو نمی گم، وفا فکر می کنه نویسنده بزرگیه، یا اینکه حداقل امیدواره یه روز یه نویسنده بزرگ باشه، در پایان اینکه وفا مطمئن هست که یک روز رئیس جمهور ایران می شه و از الان خودش رو منجی ایران می دونه.

۲- وفا نوا و آواهای هنرمندان زیر رو خیلی دوست داره: - همایون شجریان ۲ - استاد کیهان کلهر ۳ - سیاوش قمیشی ۴ - هومن

جاوید ۵ - رامین بهنا ۶ - بابک امینی ۷ - بابک ریاحی پور ۸ - فرزاد رحیمی ۹ - جرج مایکل ۱۰ - لورنا ۱۱ - فرمان

فتحعلیان ۱۲ - کاوه یغمایی ۱۳ - داود آزاد ۱۴ - لیبرت . از همه این ها که بگذریم، وفا عاشق نوای روحانی اذان موذن زاده اردبیلی ست.

۳ - وفا توی یه مؤسسه کنکور خیلی خیلی معروف کار می کنه، وفا شغل رسمیش "مشاور کنکور" ه. چیزی که هیچ ربطی به رشته ی تحصیلی ش نداره، آخه وفا ترم پنجم یه رشته ی مهندسی درس می خونه (از اون مهندسی ها که با بتون و میلگرد و کارگر افغانی سر و کار دارن)

۴ - وفا توی مهمونی ها همیشه یه لباس رسمی تنش می کنه. وفا همیشه کفشاش واکس زده است و لباس هاش مرتب. (گوش شیطان کر جدیداً خیلی هم خوش تیپ شده) جدی می شینه، اهل خوردن هیچ نوع نوشیدنی نیست و خلاف ترین نوشیدنی عمرش "نوشابه میراندا" ست. وفا ورق بلد نیست بازی کنه و دوست هم نداره یاد بگیره، وفا از جنگولک بازی بدش می یاد، بیشتر زمان مهمونی وفا با آدم های مهم مهمونی می گذره (لابد می پرسید من چقدر نارسیستم که این ها رو نوشتم. آره درسته، من خود شیفته ام اما باور کنید قضیه ی مهمونی به این خودشیفتگی من ربط نداره. باور کنید توی همه ی مراسم و مهمونی ها، شکل گیری اصلی اونها حول عنصر وجودی منه، بی اغراق گفتم این رو)

۵ - وفا سه سال عاشق بود، عاشق یه پسر به نام آرش. وفا برای داشتن این آرش همه کار کرد اما نمی دونست این آرش نمی تونه این دوست داشتن رو بفهمه، آخه طفلک این آرشه اصلاً براش عشق یه پسر به یه پسر معنا نداشت. وفا برای این که پیش این آرش باشه، یک سال همه خونه و زندگیش رو جمع کرد و گذاشت روی کولش و رفت به یه شهر دیگه، اما الان وفا دیگه یادگرفته که نباید عاشق آرشه باشه. وفا الان مدت هاست عشق نداره، به جاش وفا دوست های خوبی داره.

۱۲- الماس خوش تراش

شنبه ۹ دی ساعت ۹:۴۰

۱- همیشه آرزو داشتم که یه اتاق واسه خودم داشته باشم چون همیشه اتاقم رو با برادرم شریک بودم. الان هم که تو خوابگاه نه یکی بلکه دو تا هم اتاقی دارم! الان به جایی رسیده که خودم هم خیلی علاقه دارم بدونم اتاقی که مال خودم باشه چه شکلی میشه.

۲- از روز اول دانشگاه عاشق یه نفر شدم. فکر می کردم که این عشق فقط به قیافه ی طرف مربوطه و کم کم سرد می شه. اما متأسفانه یا خوشبختانه هر چی بیشتر شناختمش بیشتر ازش خوشم اومد. تا جایی که مجبور بودم بهش بگم. خوب...اون استریته...الان دوست های بسیار خوبی هستیم اما تو این دو سال و اندی پدر من در اومده و هنوز هم دوستش دارم.

۳- الان یه ساله که دارم داروی ضد افسردگی می خورم. هفته ی پیش هم یه داروی قوی تر شروع کردم.

۴- گاهی اوقات احساس می‌کنم که خیلی هنرمند هستم. یکی از آرزوهایم این است که به گیتاریست خیلی ماهر و معروف بشم و تو به گروه ترش متال آهنگ سازی و نوازندگی کنی.

۵- بیشتر از شش ماهه که س ک س نداشتی! نکته جالب این است که تا حالا پنج تا دوست پسر داشتم اما فقط با یکیشون س ک س داشتم!

۱۳- Alkipides

شنبه ۹ دی ساعت ۲۱:۷

۱- من آدم بی پروایی هستم و دوستانم معتقدند که من متخصص انجام امور غیر ممکن ام. مثلاً من تنها کسی بودم که حاضر شد وسط نا امنی های عراق بلند شه بره اونجا و یک پروژه ی عمرانی رو انجام بده. حتی یک بار نزدیک بود جزو ۸ نفر قربانی یک بمب گذاری باشم ولی موندم و کارم رو تمام کردم و تمام این مدت مادرم فکر می کرد من در سنج هستم. اما شما باور نکنید. این حقیقت من نیست، من این کارها رو می‌کنم تا رو ترس هام سرپوش بگذارم. حقیقت این است که من از خیلی از همکارهام ضعیف ترم، باور کنید.

۲- من به خاطر نوع زندگی و شغل شهرها و جاهای مختلفی میرم و تو هرکدم از اون جاها یک معشوق دارم. البته همه شون آدم های معمولی هستن که من فقط می‌تونم دوستشون بدارم، ولی اگه نباشن موندن برام مشکله (تو اهواز عاشق کارگرم شدم که یک پسر همدانی است و تنها حاصل این رابطه این بود که اون از کارگر ساده شد سرکارگر)

۳- من تو دروغ گفتن و کلاه برداری استادم (معمولاً مسئول امور قراردادها میشم اما در عین حال خیلی خیلی ساده و خوش باورم، باور کنید راحت می‌تونید دستم بندازید).

۴- درسته تنهایی آزار دهنده س اما بدم چطوری تنهایی رو با خودم بگذرونم. از تنهایی لذت می‌برم.

۵- آخرین رازم هم این است که این وبلاگ بازی ها رو دوست دارم و همین طور آدم هایی رو که اینجا باهاشون آشنا شدم

۱۴- pretending

یکشنبه ۱۰ دی ساعت ۱:۱۳

۱- من قدیما به عشق می‌خندیدم و به کسانی که می‌گفتن عاشقیتم، می‌گفتم بابا عشق چیه، اینا همش حرفه، همه تون سر و ته به کرباسین. تا اینکه خودم عاشق شدم و حالا نمی‌دونم دیگه چرا خنده م نمی‌گیره.

۲- من خیلی آدم حساسی هستم، سریع هم ناراحت می‌شم. نشون به اون نشون که سر فیلم بید مجنون آنچنان گریه ام گرفت (اون قسمتی که پرویز خودش رو تو آینه می‌بینه) که همه تو سینما برگشتن من رو نگاه کردن و بهم خندیدن از اون موقع دیگه سینما نمی‌رم. اصرار نکن آقا، نمیام دیگه.

۳- اصلاً به خودم نمی‌رسم، کلی شلخته هستم. نه برنامه ریزی واسه درس، نه تفریح، نه حتی خواب. تازه واسه اینکه موهام رو شونه نکنم دستت چراغ رو روشن می‌کنی

این اواخر کلاه می دارم سرم.

۴- من آدم رکی هستم، از دروغ و تعارف متنفرم و شکلات و سیگار رو هم دوست دارم. دارم سعی می کنم الکل رو بذارم کنار. رانندگی رو خیلی دوست دارم. از چهارم دبستان رانندگی می کنم (کیوان خواست باشه با من کل نندازی) دیگه اینکه من از رشته ی درسیم حالم به هم می خوره ولی سر لجبازی این رشته رو انتخاب کردم. من دوست دارم سنگ صبور همه باشم. نه اینکه فضول باشم اما وقتی حس می کنم می تونم کمکی بکنم، دلم می خواد حتماً این کار رو بکنم. من به مدت می رفتم باشگاه اما تنها چیزی که واسم مونده یه دیسک کمره.

۵- من عاشق موسیقی هستم و همه کارام با ریتمه (ای قربون خودم برم من) راستش رو بگم، هی، یه ته صدایی هم دارم، یه مدت هم گیتار می زدم، اما حمید بهم گفت نزن، منم دیگه نزدم (خاک بر سرش کنن) به زودی دوباره شروع می کنم گیتار رو، به کوری چشم حمید هم که شده. اصلاً یه کاست هم می دم بیرون. بخرینا، نمونه رو دستم. خب، اینا هم اعترافات من، کی گفته اعتراف کردن سخته ؟؟؟؟

۱۵- آرشام پارسی

یکشنبه ۹ دی ساعت ۲:۵

۱- غد و یک دنده هستم و کاری رو که تصمیم می گیرم انجام بدم باید، تکرار می کنم، باید انجام بشه. نشد و همیشه و سخته و امکانات نیست و ... حالیم نیست. هر وقت می بینم وسط کاری گیر کردم، به خودم می گم، می خواستی از اول تصمیم نگیری این کار رو انجام بدی، دندت نرم، انجام بده. (اخلاق بدی است، یاد نگیرد)

۲- تک پسر و خیلی هم لوس هستم. پدر و مادر و سه خواهرم هم که مشتری و خریدار دائمی لوس بازی های من هستند، طوری که خواهر کوچولوی من چند روز پیش تلفنی می گه، داداشی اگر هر چیزی می خوای فقط یک تک زنگ به من بزن، خودم برات تهیه می کنم. هاهها

۳- از کسی ناراحت نمی شم. یعنی سعی می کنم همیشه کوتاه بیام. همه ی چیزهای بدی که حس می کنم رو چشم پوشی می کنم، اما کافی ست حس کنم طرف فکر می کنه من هالو هستم. دیگه این تو بمیری از اون تو بمیری ها نیست. آسمون به زمین بیاد دلم باهاش صاف نمی شه. به قول معروف، کینه ی شتری دارم. همیشه می گم، بمیر چشم، بخواب چشم، برو چشم، دست نزن چشم، نرو چشم، نکن چشم؛ خر شو، خر نمی شم.

۴- قبل از سربازی خیلی خشک و منزوی بودم به طوری که تو مدرسه و ... جواب سلام هیچ کس رو حتی نمی دادم. هر کس می خواست به من دست بده یک نگاه بهش می کردم و می گفتم "شما در شخصیتی نیستید که من باهاتون احوال پرس می کنم" و صورتم رو بر می

گردوندم و می رفتم. آخری ها از بس مدیر و ناظم با من حرف زده بودند قرار گذاشته بودم فقط یک شنبه ها، اون هم از صبح تا ظهر جواب دستنی چراغ را روشن می کند

سلام بچه ها رو بدم. (خندم می گیره الان) اما بعد از سرپازی سعی کردم که اجتماعی بشم و الان فوق العاده راحتیم با اجتماع و مردم.

۵- توی کارهای خونه به شدت تنبل هستم و احتیاج به یک کلفت دارم. پارتنی بازی می کنم و یک خصوصیت مهم دیگه که هیچ کس نمی دونه رو اضافه تر می گم:

۶- اصلاً من با هیچ کس تو عمرم سکس نداشتم و به قول معروف هنوز باکره هستم (البته اون سکس با تو که سافت بود پس حساب نیست)

۱۶- جستجوگر عشق

یکشنبه ۱۰ دی ساعت ۲:۲۴

۱. توی معماری نمی تونم مباحثی که احتیاج به فکر و خلاقیت دارن رو توی خونه انجام بدم...حتماً باید برم توی یه کافه ی نه چندان شلوغ (ولی نه اینکه آدمی نداشته باشه توش) و یه قهوه ی ترک سفارش بدم و ۳-۴ ساعتی کار کنم...

۲. بعد از اون جریانی که توی بلاگم تعریف کردم و اون پسر رفت به آمریکا انقدر به خودم کم رسیدم و خودمو ول کردم و افسردگی لذتبخش...که ظرف یه سال ۱۵کیلو اضافه وزن پیدا کردم...که اجالتاً الان دارم بعد از ۵سال به جون کندن کمش می کنم...

۳. حراف خوبی هستم...اگه یکی بیاد و بخواد با هم حرف بزیم می تونم یه بند تا ۲۴ ساعت باهش حرف بزنم...البته رکوردم ۱۴ ساعت بود، یعنی طرف مقابل دیگه نکشید!!!

۴. آدمی هستم که زود نمی رنجم ولی می دارم ظرف صبرم پر بشه بعد شما می تونین بیگ - بنگ رو جلوی چشمتون ببینین!!!!

۵. بسیار توی دوست یابی حساسم ... با همه رفیقم ولی رفیق فابریک یکی، دو تا دارم...البته پیرو اون مثل که هر کسی رو از دوستاش بشناسین و همچنین پارامترهای درونیم، همه کسی رو طرف صحبتیم قرار نمی دم..

۱۷- بابک خرم آبادی

یکشنبه ۱۰ دی ساعت ۲:۲۴

۱- معمولاً در برخورد اول با دیگران به سبب رنگ چشمانم خوب به خاطر می مانم و این موضوع در خیلی از موقعیت ها که بهتر است کمتر شناخته شوم به ضررم بوده است(مثلاً هنگام پرسیدن درس و یا سرپازی حتی یک مدت لنز هم گذاشتم اما اوضاع بدتر شد)

۲- چون تنها فرزند خانواده هستم در کودکی بسیار خیال باف بودم به طوری که یک برادر(بهتر است بگویم بی اف) خیالی برای خودم

داشتم. اما حالا به جدی بودن و واقعیت گرا بودن معروفم. در عین حال که تا چند روز دیگر وارد ۲۳ سالگی می شوم هنوز خودم را ده ساله

فرض می‌کنم

۳- از درس و امتحان خیلی می‌ترسم و همین باعث شده که تا حالا که یک فوق دیپلم دارم و کلی امتحان دادم حتی یک بار هم نمره مردودی نداشته باشم. از آرزوهای دیرینه‌ی من ورود به دانشگاه ملی بود اما متأسفانه در دانشگاه آزاد پذیرفته شدم و این مسئله یک کم برای من عقده شده است.

۴- از ۱۶ تا ۲۱ سالگی به صورت حرفه‌ای فوتبال بازی کردم و در تیم‌های منتخب نوجوانان و جوانان استان لرستان توپ زدم و حتی سال ۷۸ هم به عنوان یکی از کاندیداهای معرفی به تیم ملی نوجوانان بودم تمام موفقیت‌ها در فوتبال را مدیون فکر کردن در زمین می‌دانم چون واقعاً استیل یک فوتبالیست حرفه‌ای را ندارم، به قول مربی‌هایم خیلی ظریف و سوسول هستم، اما خودم این طوری فکر نمی‌کنم.

۵- تا حالا دو بار خودکشی کردم اما بدبختانه زنده ماندم. اما با این همه معتقدم که زندگی ارزش مبارزه کردن را دارد و برای به دست آوردن زندگی مستقل و با کسی که دوستش دارم مبارزه می‌کنم.

۱۸- مهرداد دوست امیر (که وبلاگ ندارد و در وبلاگ سنگدل مطلب خود را نوشته است)

یکشنبه ۱۰ دی ساعت ۳:۲۶

۱ - من قبلاً نمی‌تونستم به کسی بگم دوستت دارم، ولی الان از این مرحله گذشته‌ام.

۲ - دوست دارم مرکز توجه همه باشم، البته از نظر تیپ و قیافه.

۳ - احساساتی هستم و زود ناراحت می‌شم.

۴ - فکر می‌کنم دیگه مزه عشق رو نمی‌چشم و تا تهش تنها می‌مونم.

۵ - دوست دارم بهم بگی دوستم داری. البته امیر چون این رو دال بر پرو بودن و پر توقع بودن من ندونی بلکه بخاطر اینکه احساس نزدیکی بهم دارم.

۶- قبل از این فکر می‌کردم کسانی که چت می‌کنند و یا وبلاگ نویس هستند افرادی هستند که اعتماد به نفس پایینی دارند و تو جامعه نمی‌تونند خود را جا بدنند، حرفشونو بزنند، دوست پیدا کنند، ولی نمی‌دونستم روزگار بازی‌های زیادی داره، این دنیای مجازی یک روزی ماوا و سنگ صبور خودم می‌شه؟ خلوتی هست بی‌همتا.

۱۹- هم قبيله

دوشنبه ۱۱ دی ساعت ۲:۱۸

یک - وقتی ناراحت می‌شم با یک من غسل نمی‌شه منو خورد.

دو - خوب ما چی مون از آرشام پارسی کمتره، پس منم اعتراف می‌کنم که تا حالا سکس نداشتم.

سه - وقتی کتاب به دستم میفته اگر کسی کونم هم بذاره حالیم نمی شه، به همین خاطر همیشه برای کتاب خوندن دنبال یه جای خلوت می گردم.

چهار - خیلی سرمایی هستم و تو این هوای سرد نیاز میرم به یک آغوش گرم دارم.

اما پنج - بزرگترین تفریحم تو کافی شاپ رفتنه، از سر و صدای دیسکو اصلاً خوشم نمیاد و از جمع بیش تر از دو نفر متنفرم.

۲۰- هزل و طنز (همجنسگرایی)

دوشنبه ۱۱ دی ساعت ۶:۳

۱- عاشق شعر سعدی و تخته نردم.

۲- به طرز فجیعی از شتر خوشم مییاد و از بچگی عاشق سکس با شتر بودم و از اینکه بی افم بهم قول داده یک بار مهار شتری را بگیرد تا من باهاش سکس کنم خیلی خوشحالم.

۳- عاشق قهوه و چای هستم و به جای آب هم چای می خورم.

۴- خیلی خیلی خجالتی هستم و اگر کسی بگه می خوام بکنمت از خجالت آب می شم.

۵- با اینکه خیلی سحر خیزم همیشه می بینم که کیرم از خودم سحر خیزتره.

۲۱- آتش پنهان

سه شنبه ۱۲ دی ساعت ۰:۸

۱- (مهمترین رفتار من در طی ۱۵ سال گذشته) قدرت فوق العاده ای دارم در اینکه دیگران را شیفته خودم کنم، البته به حساب زیبایی نگذارید که از آن چندان بهره ای ندارم. البته روش هایی که بکار می برم نسبت به افراد مختلف بسیار متفاوت است، به همین علت بازیگر بسیار توانایی هستم و می توانم به راحتی هر شخصیتی را بازی کنم و فعلاً در این وبلاگ تورم را پهن کرده ام.

۲- بی نهایت علاقه مندم کاری را که به نحو احسن شروع کرده ام ناقص رها کنم. بعنوان نمونه دانشگاه را در نیمه، با اینکه بهترین نمرات را داشتم، رها کردم.

۳- از کارهای جنون آمیز و ماجراجویانه به شدت لذت می برم بخصوص از رانندگی با سرعت بالا و فرار از دست پلیس.

۴- از سکس منجرم بخصوص در روابط عاشقانه، البته این مانع نشده که این کار را انجام ندهم (پیش خودتون بمونه تعدادشون از دستم در رفته)

۵- اینهم مربوط به گزینه ی اول می باشد، برای تور کردن به شدت هنرمندانه می توانم دروغ بگویم که هیچکس هم متوجه نشود.

یلدا بازی اگر چه صرفاً یک بازی ست، ولی برای من فرصتی بود تا بازهم کندوکاوی در خودم انجام دهم.

۱- نمی دونم چرا احساس می کنم سعی داری خیلی هنری و شاعر مسلم جلوه کنی.

۲- بیشتر می گریم تا بخندم بخصوص وقتی شعر می خوانم.

۳- تا دلتان بخواهد عاشق شده ام و همچین معشوق.

۴- بسیار رویایی هستم.

۵- بخاطر اینکه معمولاً اوقاتم به سکوت می گذرد کسی رغبت نمی کند با من رفاقت کند به همین علت تقریباً هیچ دوستی ندارم.

۲۲- عاشقانه های اروس

چهارشنبه ۱۳ دی ساعت ۸:۳۲

۱- یه خونه یی داشتم که محفل بچه های دانشجو بود فلسفه و هنرهای زیبا... بحث و بررسی و نمایش فیلم و خلاصه از شیر مرغ تا

جون آدمیزاد.....تمام هستی ام وعشقم این کلبه بود که بیش از سه سال دوام نیاورد و من کشور رو ترک کردم.

۲- یه زندگی سنتی و ساده دارم و بر این باورم که بزرگترین جنایت، تولید مثل و به دنیا آوردن یه انسانه، و آرزوم رسیدن انسان ها به سه

خواستگی ی همیشه شونه: نان، مسکن، آزادی

۳- هرچی پول دستم میاد به پای دوستان می ریزم.

۴ - تنها امتیازم اینه که شنونده ی خیلی خوبی هستم و دوست دارم تا جایی که ممکنه صلیب رنج های دیگران رو به دوش بکشم.. به

همین خاطر مسیح رو دوست دارم. البته آدم ماجراجویی نیستم اما اگه پاش بیفته تا سرحد مرگ مقاومت می کنم و چند بار هم تا این مرز

پیش رفتم ولی هنوز عاشق نشدم فکر می کنم همیشه عده ی خیلی کمی عاشق می شن.

۵- راستی اینو باید اول می گفتم که متولد سال خروس هستم... قضاوت با خودتون.

۶- بیشترین دوست رو دارم ولی تنها زندگی می کنم ... هنوز امیدوارم گمشده ام رو پیدا کنم ...یعنی یه دوست.

۲۳- هم آوا

چهارشنبه ۱۴ دی ساعت ۱۲:۲۱

۱- در سن ۱۶ سالگی بودم که از یک پسر بزرگتر از خودم خوشم اومد (نمی گویم عاشق چون عاشق جسارت دارد) که تو دبیرستانم بود

و جالب اینکه تو یک دانشکده بودیم (ترم اول) ولی هیچوقت جرأت پیدا نکردم با هاش حرف بزنم یا ابراز علاقه کنم.

۲- اینو می خواستم شماره یک بذارم ولی مهم نیست؛ و اینکه من عاشق شکلاتم مخصوصاً کاکائویی، برای همین این اواخر به دلیل نوش

جان کردن بیش از حد شکلات رژیم سختی گرفته ام که دارد جواب می دهد و فکر کنم تا پایان سال می شوم مثل بن افلک.

۳- رشته ی تحصیلی ام که واقعاً عاشقشم و برای به دست آوردنش خیلی زحمت کشیدم کلاً با ارقام و اعداد و پول سروکار دارد(قابل توجه

دستی چراغ را روشن می کند

وفا: مثل تو نوشتم چون کبی رایت نگذاشته بودی)

۴- به هیچوجه مشروبات الکلی استفاده نمی کنم و نوشیدنی هام محدود می شود به قهوه، شکلات داغ، شیر چای(نوشیدنی هندی) و نسکافه، از سیگار و مواد مخدر متنفرم.

۵- معمولاً در دانشکده سر و وضع مرتبی ندارم ولی سعی می کنم که تو مهمانی ها تک باشم که اغلب یک چیزی جور در نمی آید.

۶- از پیر شدن وحشت دارم(هنوز ریشه یابی اش نکرده ام)

۷- به قول بچه ها کرم کتابم و هر کتابی که دستم برسه می خوانم و علاقه زیادی هم به نویسندگی دارم(قبلاً مشغول نوشتن کتابی برای نوجوانان بودم که به دلایلی مدتی است دست از نوشتنش کشیده ام)

۲۴- پسر تنهای خسته

چهارشنبه ۱۳ دی ساعت ۱۳:۲۲

۱ - متولد اول آبان ۶۳ هستم، یه خواهر دو قولو داشتم که ربع ساعت از من بزرگتر بود، اما متأسفانه ۵ روز پس از تولد می میره و برادر کوچولو شو تنها می ذاره. حالا من مجبورم به جای ۲ نفر زندگی کنم!

۲- از همون بچگی خیلی آرام و سر به راه بودم. با اینکه همه ی بچه ها شدیداً دوستم داشتن و به قول معروف خیلی محبوب بودم (چون توی رأی گیری برای انتخاب مبصر با رأی موافق همه ی بچه های کلاس به زور مبصر می شدم!) اما هیچوقت هیچ دوست صمیمی ای نداشتم، یعنی از وقتی یادمه همه ش دنبال کسی بودم که بتونم یه جور رابطه ی دوستی عمیق باهاش برقرار کنم، اما متأسفانه هیچوقت چنین کسی سر راهم قرار نگرفت. همیشه شاگرد اول بودم، یادمه اغلب کمترین نمره ام نمره ی ورزشم بود!

۳ - توی یکی دو سال اخی، در مورد خودم، احساساتم، هدفم در زندگی، و کلاً هر چی که فکرش رو بکنید خیلی فکر کردم و با خودم کلنجار رفتم. بالاخره حس می کنم دارم به یه نقطه ی ثبات نزدیک می شم، یعنی خودمو می شناسم. توقعاتی که از خودم دارم رو مشخص می کنم و برای به دست آوردن اون چیزی که می خوام تا حد ممکن تلاش می کنم.

۴ - توی زندگی از دو تا چیز خیلی بدم میاد: دروغ و بدقولی. البته سعی می کنم اول از همه خودم تا جای ممکن از این موارد دوری

کنم. به چیزی که اعتقاد نداشته باشم به هیچ وجه عمل نمی کنم. متأسفانه اعتماد به نفسم خیلی کمه، که این منو آزار می ده. البته اخیراً دارم سعی می کنم خودمو آپگرید کنم! نمونه اش اینه که آدرس وبلاگم رو به چند تا از دوستان غیر هم احساسم هم دادم، که البته آدمای خیلی خوبی هستند. البته برای این کار یه برنامه ی میان مدت دارم که این تازه فاز اولشه!

۵ - من رشته ی تحصیلیم نرم افزاره. اصطلاحاً خوره ی کامپیوتر و اینترنت و طراحی دیتابیس و برنامه سازی و از اینطور کارها دیگه. فکر

کنم ۹۰٪ وقت آزادم صرف همین کارایی که گفتم می شه، ۱۰٪ بقیه هم به کارهای جانبی ام می رسم.

۲۵ و ۲۶- آتش عشق

پنجشنبه ۱۴ دی ساعت ۱۴:۳۰

دنی: ۱- وقتی بچه بودم چند بار سیگار کشیدم و دو سال پیش هم یکی دو ماهی پیپ کشیدم.

۲- از همون اول که وارد دنیای مجازی شدم هدفم کمک به هم نوانم بوده و هنوز هم همین عقیده رو دارم. اوائل هم اصلاً علاقه ای به

حامد نداشتم و فقط می خواستم بهش کمک کنم تا مشکلاتش حل بشه. ولی خوب این شد دیگه....

۳- روزانه ۵۰ تومان و موقعیکه خواب بدی ببینم تا ۱۰۰۰ تومان می دارم توی یه صندوق کوچیک و آخر ماه بین افراد مستحق تقسیمشون

می کنم. (یک ریال هم به کمیته امداد نمی دم چون از درست خرج کردنش اطلاعی ندارم). بعضی از دوستانم توی این کار بهم کمک می

کنن و برای شوخی من رو بابالنگ دراز صدا می کنن. (ولی واقعاً لنگ دراز نیستم)

۴- مرض تنوع لباس دارم و زود به زود لباس هامو آپدیت می کنم.

۵- سال ۸۰ دوره ی بازیگری رو با درجه ی مطلوب به پایان رسوندم و با یکی دو تا از هنرپیشه های معروف و پر طرفدار دوستان صمیمی

هستیم. برای چند تا از فیلم و سریال ها هم بهم پیشنهادات خوبی شد ولی نمی دونم چرا با عرض معذرت، بلا به نسبت شما، خیریت کردم

و ردشون کردم. (چون بعد از اینکه پخش شدند خیلی طرفدار پیدا کردند)

۶- اصلاً اهل چونه زدن نیستم، برای همین وقتی میرم خرید حسابی سرم کلاه می دارن؛ بر عکس حامد که خیلی چونه می زنه.

۷- موبایلم رو هیچ وقت خاموش نمی کنم و موقع خواب هم می دارمش بالای سرم.

حامد: ۱- اون اوائل هدفم این بود که با سرکار گذاشتن و مسخره کردن دیگران ناکامی هامو پر کنم و خیلی ها رو به تمسخر گرفتم. اون

اوائل هم که با دنی آشنا شدم هدفم مسخره کردن و سرکار گذاشتنش بود. ولی نمیدونم چی شد که دلم رو برد

۲- از ۲۴ ساعت زندگیم توی یک روز ۱۸ ساعتش توی رویا هستم. از این خیال پردازی هم خیلی حالم به هم می خوره.

۳- دروغ زیاد می گفتم و خیلی هم حرفه ای بودم توی این کار. طوری که می تونستم به عنوان دروغگوترین آدم توی کتاب رکوردها ثبت

بشم. اون اوائل هم که با دنی آشنا شدم خیلی بهش دروغ گفتم. ولی بعد نمی دونم چی شد؟ جرأت نکردم یا نخواستم که دیگه بهش دروغ

بگم.....

۴- وقتی دنی ازم زیاد تعریف می کنه لوس می شم.....

۵- یکی دو سال پیش می خواستم با دخترها رابطه جنسی برقرار کنم ولی هر کاری کردم نتونستم.

۲۷- من گناهکارم

پنجشنبه ۱۴ دی ساعت ۱۵:۵۱

۱- من در مورد پوزیشنم به دنی دروغ گفته بودم. من V بودم. ولی به خاطر T بودن اون بهش گفتم که B هستم. البته اون موقع خبری از این اصطلاحات نداشتیم. و با یه اصطلاحات دیگه ای اینها رو می شناختیم.

۲- با پسر همسایمون سکس داشتم ولی وقتی دنی مشکوک شد و ازم پرسید چون دنی رو قسم خوردم و گفتم تا حالا با هیچکس سکس نداشتم.

۳- به خاطر اینکه از شر پیمان راحت بشم و اون دیگه خودشو پیش دنی لوس نکنه با پیمان یه معامله ننگین مثل ترکمانچای و ... داشتم و اون معامله ننگین عبارت بود از چند بار رد و بدل نمودن سکس فی مابین من و پیمان.

۴- همیشه آرزو داشتم که حتی برای یک شب هم که شده به مدت طولانی در آغوش دنی لم داده و از خود بیخود شوم. ولی این آرزو هیچ وقت محقق نشد که نشد.

۵- موقعیکه به دلایل زیادی مجبور به ترک دنی شدم کار شب و روزم شده بود گریه و زاری ولی از سر اجبار خیلی باهوش بد رفتاری می کردم. مثلاً موقعیکه اون به دلیل تصادف توی بیمارستان بستری بود و حبیب پسر عموش اومد سراغم و کلی بد و بیراه بارم کرد و گفت که مقصر تویی. من هم فوری با دنی تماس گرفتم و به جای احوالپرسی کلی بد و بیراه تحویلش دادم و موجب دل شکستگی بیش از پیش اون شدم.

۲۸- از جنس هم

پنجشنبه ۱۴ دی ساعت ۸:۲۳

۱- اول اینکه زیاد زر میزنم

۲- دوم آدم متوقعی هستم

۳- سوم دوست داشتم به خردمندی الف ها بودم و صاحب آینه گالادریل

۴- چهارم چهار ساله دارم رقص عربی تمرین می کنم هنوز راه نیفتادم

۵- پنجم ورزشکارها رو خیلی دووووووووووست دارم

خبر کامل و اسامی برگزیدگان جشنواره یلدابازی را در وبلاگ خانه هنر ببینید.



بازگشت به فهرست

دستی چراغ را روشن می کند

مرا ببوس برای آخرین بار، خدا تو را نگهدار که می روم به سوی سرنوشت

بهار ما گذشته، گذشته ها گذشته، منم به جستجوی سرنوشت...

کلماتی که خواندید، سال ها پیش از دهان آوازخوانی به نام گل نراقی بیرون آمد و او و ترانه اش را به اوج رساند. می

گویند این ترانه وصف حال محکومی است که به سوی قتلگاه می رود تا اعدام شود. این کلمات آهنگین (چه بسا

بسیاری از شما با صدای خواننده ی اصلی یا خوانندگانی - که آن را باز خوانی کرده اند- نظیر مرتضی برجسته، شنیده

اید) خطاب به معشوقه یا معشوق یا دخترش، خطاب به کسی که دوستش داشته، برلب آورده... امروز خبر اعدام

کسی را شنیدم و به یاد مطلب و عکسی افتادم که چندی پیش در یکی از سایت های خارجی

http://en.wikipedia.org/wiki/LGBT_rights_in_Iran پیرامون اعدام دو همجنسگرای ایرانی، که در زمان

دستگیری و به گفته ی بستگان حتی در هنگام اعدام کمتر از هجده سال داشته اند، منتشر شده بود. (بادیدنش

احساس خفگی شدید کردم و بی اختیار در این فکر فرو رفتم که اگر من جای آنها بودم...) اینها، و مسایلی از این

دست، مرا به تفکری عمیق واداشت. در لحظه ی شنیدن خبر چه احساسی داشتیم؟ خشمگین بودم؟ ناراحت افسرده

نگران یا اینکه دلم می خواست این بغض دردآلودی که داشت خفه ام می کرد را بشکنم؟ نمی دانم، شاید مخلوطی از

همه اینها. فقط این را می دانم که عنان اختیارم را به قلب و دست و

نگشناهم دادم و اینچنین نوشتم:

مادرم مادر عزیزم

در فرصت کمی که باقیست این نامه را با عجله برایت می نویسم سرانجام در مقابل اصرارهای من قلم و کاغذی دادند تا وصیت کنم اما

ترجیح می دهم به جای وصیت با تو درد دل کنم مادر عزیزم از بردیا دلگیر نباش او بهترین کار را کرد در حق من مهربانی و لطف

نمود او می دانست که بدون او زنده نخواهم ماند تصمیم گرفت تا با هم بمیریم این را من از او خواستم روزی که با هم عهد بستیم و با

خون خود آن عهد نامه را امضاء کردیم که با هم بمیریم هیچکدام ما نمی توانست بدون دیگری زنده بماند...

آن روز که پدر رفت به تو قول دادم جای خالی او را برایت پر کنم برای خواهران کوچکم هم پدر باشم هم برادر دو شیفت کار می کردم تا پیش صاحبخانه شرمندۀ نشوی در این میان از دانشگاه اخراج شدم فقط به دلیل نوشتن مقاله ای کوتاه در نشریه دانشجویی دانشگاه...

مادرم مادر قشنگم

پس از آن بردیا را در محیط کار دیدم من همیشه به تو می گفتم او مثل برادرم است اما اعتراف می کنم که دروغ می گفتم فقط در مورد بردیا دروغ گفتم با اینکه عهد کرده بودم هیچ وقت به تو دروغ نگویم اما گفتم. بردیا برادرم نبود عشقم بود آری مادرم پسر تو یک همجنسگراست یادت می آید به من می گفتی تو چرا با دخترها نمی جوشی چرا همه رفیق هایت پسرنده؟! یا آن روز که در جواب پربیناز که به تو راجع به دختربازی من هشدار داده بود گفتی نه این برادر شما پسر باز است نه دختر باز!! داشتیم خودم را آماده می کردم که همه چیز را برایت بگویم که این اتفاق افتاد...

مادرم مادر با ایمانم

یادت می آید آن روز که بر سر سجاده مرا دعا می کردی به تو قول دادم هرگز تنهات نمی گذارم؟ مرا ببخش مادر خوبم مرا ببخش که نتوانستم به قول خود عمل کنم می دانم که کار من با آموزه های دینی جور در نمی آید با آن چیز که به ما یاد داده بودی که روزه بگیریم و نماز بخوانیم و خداترس باشیم یادم می آید آقا جان (پدر بزرگ را می گویم) می گفت از لواط عرش خدا می لرزه! خدا قهرش می گیره و از آدم رو بر می گرداند! شاید هم راست می گفت و حالا قهر خدا گریبانم را گرفته ولی تا قبل از آشنایی با بردیا هر چه که این خدای تو گفت انجام دادم مادر تو شاهی که روزه ام را می گرفتم نمازم ترک نمی شد سعی می کردم قرآن بخوانم



با اینکه از آن چیز زیادی نمی فهمیدم! پس آن زمان چه؟ چرا خداوند پدرم را از ما گرفت به تو گفتم گفتی صبر کن امتحان الهی یه داره بنده هاشو آزمایش می کنه صبر کن... عمو، همان عمو که تو به پاکدامنی و تدینش قسم می خوردی و همه در مسجد بازار پشت سرش نماز می خواندند، که از کثرت عبادت پیشانیش پینه بسته بود و با شنیدن نام امام حسین به گریه می افتاد سرمان کلاه گذاشت با جعل سند و تبانی با محضر دار و دفترخانه تمام اموال و خانه پدریمان را بالا کشید و ما را آواره کرد تو رو به قبله نشست و دستانت را به آسمان بلند کردی و از ته دل با آن سوزی که در صدایت بود عمو را نفرین کردی و از خدا خواستی او را به زمین گرم بزند اما خدا چه کرد؟ به جای اینکه خواسته ی بنده پرهیزکار و خداترسش را اجابت کند، بر ثروت و اعتبار عمو نزد مردم افزود و ما را از چشم همه انداخت باز به تو از عدل الهی شکایت کردم گفتی خدا امتحانمون می کنه... وقتی زلزله ی بهم آمد صدایت کردم و عکس های زلزله دستنی چراغ را روشن می کند

را نشانت دادم کودک نوزادی که در بغل مادرش جان سپرده بود خانه ای که تبدیل به تلی از خاک شده بود و در آن میان یک تابلو

باقی مانده بود که رویش نوشته بود پیوندتان مبارک وقتی با گریه به تو که با من می گریستی گفتم چرا؟ گفتم مامان جان حتما

مصلحت بوده خدا هیچ کارش بی حکمت نیست!

وقتی با بردیا آشنا شدم او مرا با ولتر نیچه لوتر دشتی شفا مشیری و بسیاری دیگر آشنا کرد در آن زمان بود که دریافتم من و تردیدهایم

تنها نیستیم شاید برای همین بود که وقتی عاشق شدم آن هم عاشق یک مرد، زیاد مقاومت نکردم دریافتم که یک بار دنیا می آیم

از دوران جوانی بسیار کوتاه و محدودی برخوردارم و باید از آن لذت ببرم من به دنیا آمده ام تا شاد باشم و از زندگی آن طوری لذت

ببرم که عشق فرمان می دهد وقتی فکر می کنم با بردیا چه روزهای خوشی داشتم یکی از خوشترین آن لحظات زمانی بود که با هم

در تاکسی نشسته بودیم راننده آدم دل زنده ای بود ترانه ای گذاشته بود که در فضا طنین انداز شده بود "...عشق فرمان داده که به تو

فکر کنم"

و من فارغ از این دنیا و هر چه در آن است سر بر شانه ی یار گذاشته بودم دستش را آن دست کوچک و گوشت آلودش را در دستانم

گرفته بودم و سرمست از با او بودن غرق در آن ترانه "من به آن می ارزم که در این قربانگاه تو بدادم برسی تو نجاتم بدهی از غم بی

هم نفسی تو به آن می ارزی که گریه بارانم را به تو تقدیم کنم ..."

از انتخابم پشیمان نیستم شاید به قول قاضی که ما را محکوم کرد و خطاب به ما فریاد زد "شما مفسدید و فساد را بروی زمین گسترش

دادید یک بار مرگ برایتان کم است باشد که در آن دنیا نیز در آتش قهر خدا بسوزید..." ما در آتش جهنم بسوزیم اما مطمئنم جهنم با

وجود بردیا جای بهتری است از آن بهستی که امثال عمو و شاید آقای قاضی خواهند رفت

مادرم مادر بزرگوام

آن روز را بخاطر می آورم که از دانشگاه اخراج شدم تو گریبان دم در کمیته انضباطی منتظر بودی دلداریت دادم که: ناراحت نباش مامانی

قربونت برم اصلا حالم از این درس و دانشگاه داشت بهم می خورد بهتر که انداختنم بیرون نمی نداختنم خودم می رفتم اصلا دیگه وقت

درس خوندن ندارم باید بیشتر کار کنم صابخونه اجاره شو برده بالا هزینه درس و کلاس دخترا هم که نگو.. ولی تو همچنان گریه می

کردی و ...

مادرم مادر صبورم

یکی از بچه های با معرفت اینجا توانست برایم قلم و کاغذی فراهم کند تا برایت این نامه را بنویسم وصیتی ندارم که بکنم چیزی ندارم

که بخواهم به کسی ببخشم فقط یک قلب داشتم که آن را مدتی است بخشیده ام!

مادرم برایم گریه نکن لباس سیاه نپوش گو اینکه می دانم با همه اینها تو کار خودت را می کنی وقتی مرا دستگیر کردند و در تمام

دستی چراغ را روشن می کند

مدت این دو سال فکر می کردم که تو چه می شوی خواهر هایم چه می شوند خیلی خوشحال شدم که شنیدم با حاج آقا پیش نماز محل ازدواج کردی می دانم به خاطر همین نتوانستی در این مدت به ملاقاتم بیایی یا حداقل برایم نامه ای بنویسی از طرفی خوشحال هم هستم که اینچنین نشد نمی خواستم مرا با سر تراشیده و چهره ای زخمی و باد کرده ببینی و از آن بدتر بفهمی که چرا من اینجا هستم حالا هم که این نامه را بعد این همه مدت برایت مینویسم به این خاطر است که تا ساعتی دیگر مرا به قربانگاه می برند بگتاش پسر همسایه مان آمده بود ملاقات می گفت مدتی است رفته اید خانه حاج آقا می گفت مادرت ناچار شد زن این ... بشود صاحبخانه جوابشان کرده بود مادرت هم که نمی تواند کار کند ... خیلی چیز های دیگر هم می گفت ...

بازگشت به فهرست

Bi The Way



دوجنسگرایی: چند پرسش و پاسخ

نویسنده Joe Woodhouse & Karina Roberts

مرکز تحقیقات دوجنسگرایان

بوستن - آمریکا

ترجمه: آرشام

سؤال: دوجنسگرایان چه کسانی هستند؟

جواب: دو جنسگرا به کسی گفته می شود که از نظر جنسی و عاطفی از سوی دو

جنس مرد و زن تحریک می شود.

س: یعنی آن ها می توانند کشش جنسی به زنان، مردان، دگرجنسگونگان و دوجنسی ها داشته باشند؟

ج: لزوماً خیر. برخی این طور هستند و برخی نه. برخی می گویند با زنان و مردان به گونه های مختلف تحریک می شوند. برخی می گویند

هویت جنسی تنها بدین معنا نیست که چه کسی تو را تحریک می کند.

س: آیا این به این معنی نیست که کسانی که به تمام جنسیت ها گرایش دارند در ارتباط دونفره کمتر تحریک می شوند؟

ج: بیشتر دوجنسگرایان می گویند که در رابطه های دونفره ۱۰۰٪ تحریک می شوند.

س: آیا واقعاً مردم فقط دگرجنسگرا و همجنسگرا نیستند؟

ج: خیر، باید اشاره کرد که از نظر پزشکی و روان شناسی دوجنسگرایی کاملاً طبیعی است و از گرایش های جنسی می باشد.

س: آیا این گرایش به طور موقت رخ می دهد؟

ج: نه، به همان اندازه ی دگرجنسگرای یا همجنسگرایی ادامه پیدا می یابد.

س: آیا دوجنسگرایی به همجنسگرایی تبدیل می شود یا نه؟

ج: در بعضی موارد این امکان هست، اما این را هم باید در نظر گرفت که بسیاری از همجنسگرایان در ابتدا به عنوان دوجنسگرا دست به

آشکار سازی می زنند، و سپس گرایش اصلی خود که همجنسگرایی است را اعلام می کنند.

س: چرا؟ دلیلش آن است که هنوز به خودباوری نرسیده اند؟

ج: نه، مسئله این نیست که دوجنسگرایان بین انتخاب زن و مرد مشکل دارند و نمی توانند یکی را برگزینند. گرایش به هر دو جنس برای

دوجنسگرایان، حقیقی و نیز طبیعی است. نبود اطلاعات کامل و جامع در ارتباط با دوجنسگرایان باعث می شود که احساسات آنها به

درستی درک نشود و دیگران خیال کنند که میان دو انتخاب سرگردانند.

س: فروید معتقد بود که ما همگی دوجنسگرا هستیم.

ج: خیر، فروید معتقد بود که ما همگی دوجنسگرا به دنیا می آییم و در طول زندگی تغییر خواهیم خواهیم کرد. همه لزوماً مطابق این نظر

فروید به دنیا نمی آیند، و در عین حال برخی افراد در مقاطع مختلف زندگی گرایشات متفاوت دارند.

س: من فانتزی ایجاد رابطه با دو هر دو جنس را دارم. دوجنسگرا هستم؟

ج: به خود شما بستگی دارد، حتمی نیست. برخی افراد با یک یا چند بار جذب شدن به جنس مخالف و موافق خود را دوجنسگرا نمی نامند

و این جذب شدن تنها کافی نیست. برخی افراد نیز دلایل دیگری دارند که خود را دوجنسگرا نامند.

س: چه دلایلی؟

ج: برخی افراد مایلند خود را «نرمال» تصور کنند و دوجنسگرا باشند. برخی افراد نیز به دلیل مسائل سیاسی و اجتماعی حاضرند خود را

همجنسگرا بنامند اما دوجنسگرا، نه.

س: آیا دوجنسگرایان در دسته بندی همجنسگرایان می گنجدند؟

ج: این یک بحث داغ برای بسیاری از مردم است. برخی اینطور فکر می کنند اما خود دوجنسگرایان مخالف این نظرنند. همجنسگرایان بیشتر

از دید مردم پنهان هستند اما دوجنسگرایان به دلیل اینکه به جنس مخالف خود نیز کشش دارند بیشتر آشکار هستند.

س: چرا ما دوجنسگرایان آشکارتر هستیم؟

ج: خوب، بر پیشانی هیچکس نوشته نشده که دوجنسگراست و اشتباه در این مورد بسیار شایع می باشد. اگر شما دو مرد و یا دو زن را

ببینید که همدیگر را می بوسند، حدس نمی زنید که این دو دوجنسگرا باشند، در صورتی که ممکن است اینچنین باشد. همچنین اگر شما

یک زن و مرد را ببینید که همدیگر را می بوسند باز تصور نمی کنید که یکی از آن ها یا هر دوی آنها دوجنسگرا باشند. ما واقعا در رسانه ها

و کتابخانه ها کمبود اطلاعات در ارتباط با دوجنسگرایان داریم. سازمان های بسیار کمی در ارتباط با دوجنسگرایان کار می کنند. برخی

دوجنسگرایان احساس می کنند که هیچکس حضور آن ها را به رسمیت نمی شناسد.

س: آیا دوجنسگرایان به ناقلان ویروس اچ آی وی مشهور نشده اند؟

ج: دوجنسگرایان توسط کسانی که اچ آی وی را بیماری همجنسگرایان می دانستند، نشانه گرفته شده اند. دوجنسگرایان فکر می کنند که

پلی هستند ما بین همجنسگرایان و دوجنسگرایان. با نگاهی درست می توان فهمید که کسی می تواند ناقل اچ آی وی باشد که مواد سیال

(مانند خون و یا مایع منی) فردی دیگر را در بدن خود بکشد. ویروس اچ آی وی اهمیت نمی دهد که جنسیت شخص چیست و حتی به

دستی چراغ را روشن می کند

گرایش جنسی افراد نیز ربطی ندارد. رعایت اصول سکس سالم می تواند در جلوگیری از انتقال برای دگرجنسگرایان، دوجنسگرایان و

همجنسگرایان مفید باشد.

س: آیا جنبشی به نام جنبش دوجنسگرایان وجود داشته؟

ج: در گذر تاریخ، دوجنسگرایان بخشی از جنبش همجنسگرایان بوده اند و هنوز هم می باشند. آنها همگی با یک نگرش در مبارزه هستند،

نگرشی که اساس تبعیض بر مبنای اینکه عاشق چه کسی هستی، می شود. جنبش دوجنسگرایان جوان است و باید به آن فرصت داد.

بازگشت به فهرست

صبا راوی جایزه می گیرد

جمعه، ۲۶ ژانویه ۲۰۰۶، صبا راوی در سالن شهرداری نایمیکن هلند، جایزه ی بورگمیستر دیلز را از آن خود می کند. صبا راوی یازدهمین نفری است که در طول سال ها به جایزه ی بورگمیستر دست یافته است.



صبا راوی همجنسگرایی ایرانی است که در حال حاضر در شهر نایمیکن هلند زندگی می کند. او بعد از پنج سال انتظار و یکبار رد شدن در دادگاه پناهندگی، موفق شد در هلند اجازه ی اقامت بگیرد. از سال ۲۰۰۱ تا کنون، صبا به همکاری داوطلبانه با سازمان محلی همجنسگرایان نایمیکن مشغول است.

صبا نماینده ی سازمان دگرباشان ایرانی (سازمان همجنسگرایان ایرانی) در هلند است. این سازمان که فعالیت بین المللی دارد در راه کسب حقوق همجنسگرایان مرد و زن و دو جنسگرایان، و دو جنسگونه گان ایرانی که در خارج از ایران به عنوان همکار سازمان و یا پناهجو/ پناهنده ساکن اند، تلاش می کند. همچنین این سازمان برای بهبود شرایط دگرباشان ایرانی داخل ایران و روشنگری در باره ی شرایط زیستی آنان می کوشد.

به عنوان یکی از سخنگویان سازمان دگرباشان ایرانی، صبا راوی، در مصاحبه های بسیاری با رسانه های هلندی، انگلیسی، فرانسوی، که شامل نشریات و تلویزیون می شود، شرکت کرده است. نظیر

(NRC, Volkskrant, Gaykrant, Winq, Gelderlander, VN, Groene Amsterdammer, Nova, Netwerk, RTL4, Radio 1, BNN, radio MVS Amsterdam, Reuters, La Liberation)

صبا راوی به همراه ایان هیرشی علی، نمایشگاهی از نشانه ها و آثار بازمانده از آزاری که رژیم نازی در طول جنگ دوم جهانی بر همجنسگرایان وارد کرد، در زندان سابق وستربروک افتتاح کرد.

درباره ی جایزه

جایزه ی بورگمیستر دیلز نام خود را از یکی از شهرداران سابق نایمیکن گرفته است. به دنبال تلاش های این زن سایستمدار بود که قاعده ی "عدم تبعیض" در اولین بند قانون اساسی هلند تصریح شد. این جایزه به اشخاص یا گروه ها و سازمان هایی داده می شود که به شایسته ترین شکل ممکن به این بند قانون اساسی، عدم تبعیض، عمل کرده و در این راه دست آوردهایی داشته باشند. این جایزه که توسط سازمان سی او سی نایمیکن بنیان گزارده شده، به هیچ عنوان محدود به جامعه ی دگرباشان نمانده است. هیئتی از داوران مستقل

برای چراغ

خبر

گزارش

تحلیل

بفرستید

برندگان هر سال را بر می‌گزینند. صبا راوی امسال بیانیه‌ای که به نام شخص او نوشته شده است را به همراه پانصد یورو دریافت خواهد کرد.

در جریان مراسم آقای ای جی کسترمنز، رئیس سازمان حقوق بشر/ قوانین عادلانه برای همگان، سخنرانی خواهد کرد. این مراسم که از اعتبار بسیار برخوردار است سالانه مهمانان بی شماری که عشق به عدالت اجتماعی و عدم تبعیض در کشور هلند دارند را برای شرکت در این مراسم به خود جلب می‌کند.

پیام سازمان ایلگا به سمپوزیوم حقوق بشر ۲۰۰۶

اعضای محترم سازمان دگرباشان جنسی ایرانی

سخنرانان عزیز سمپوزیوم

مهمانان عزیز



مدیران ایلگا، سازمان بین‌المللی همجنسگرایان، خوشوقتیم که به سهم خود در این سمپوزیوم، حتی از طریق این نامه، شرکت داشته باشیم. ما باور داریم که این لحظه‌ی حساسی در تاریخ سازمان دگرباشان جنسی ایرانی، و در مسیر مبارزه برای حقوق دگرباشان در ایران و جهان است.

ایلگا مفتخر است که سازمان دگرباشان جنسی ایرانی را در حلقه‌ی اعضای خویش از خاورمیانه، و عضو فدراسیون ایلگا که شامل پانصد گروه دگرباش در نود کشور جهان است، به شمار آورد. بسیار خوشوقتیم که دبیرکل ایرکیو، آرشام پارسی، در اکتبر گذشته در انجمن تازه بنیاد حقوق بشر سازمان ملل متحد همراه ایلگا بود و در پانلی در خصوص موقعیت دگرباشان سخن گفت. این نخستین باری بود که یک دگرباش ایرانی سازمان ملل را در مسأله‌ی دگرباشان ایرانی مورد خطاب قرار داد.

سمپوزیوم حقوق بشر ایران نقطه‌ی عطفی در گسترش ایرکیو است و ما امیدواریم در قوت بخشیدن به فعالیت‌های سازمان، ایجاد همیاری بیشتر و در مسیر روشنگری در میان برگزارکنندگان و حامیان مؤثر بوده باشد. ما تلاش‌های ایرکیو در ایجاد ارتباط با فعالان کانادایی، ایرانی، و جهانی و مقامات رسمی و استنادی که در این سمپوزیوم در موضوعات گوناگون نظیر نقض حقوق اقلیت‌های جنسی، زنان، قومی، مذهبی، ناتوانان جسمی، پرداختند، تقدیر می‌کنیم.

تلاش‌ها و فعالیت‌های چشمگیر این سازمان را تحسین کرده و مورد پشتیبانی قرار می‌دهیم. امیدواریم سازمان دگرباشان جنسی ایرانی

در راه روشننگری و گسترش نقش این سازمان در ایران (و جهان) موفق روزافزون داشته باشد زیرا حضور سازمان و تلاش های آن در ایران از اهمیت بسیار برخوردار است.

بهترین آرزوها را برای مدیران سازمان، اعضا، و مسئولان آن داریم و نیز برای مهمانان و شرکت کنندگان در برنامه. مسئولیت بزرگی که این سازمان به عهده گرفته است برای همه ی ما، و برای به رسمیت شناختن حقوق دگرباشان جنسی در زمره ی حقوق بشر در ایران از اهمیت حیاتی برخوردار است.


همچنین از تمام کسانی که در برگزاری بهتر این برنامه سهیم بوده اند قدردانی می کنیم.

این نامه را با آرزوی روزی که دگرباشان جنسی آزادانه در ایران گردهمایی های خود را برپا کنند و از همجنسگرایی در قوانین این کشور جرم زدایی شده باشد، به پایان می بریم .

فیلیپ بران

روزانا فلمر - کالدرا

دبیرکل های ایلگا

 پیام سازمان دگرباشان جنسی ایرانی به سومین کنگره جهانی علیه اعدام

پاریس اول تا سوم فوریه ۲۰۰۷

به مجازات اعدام نه میگوییم

اعدام مجازات نیست، بلکه خشونت و تجاوزی است علیه حق زیستن انسان که قانونی شده است. ایران یکی از نه کشوری است که این قانون را به اجرا در می آورد. آمار اعدام شدگان در ایران بعد از چین رتبه دوم در جهان را به خود اختصاص می دهد.

ما، سازمان دگرباشان جنسی ایرانی به عنوان افرادی که بر طبق قوانین صریح ایران به مرگ محکوم می شویم، از حق زیستن خود دفاع کرده و اجرای این قانون ضد انسانی را محکوم می کنیم.

سومین کنگره ی جهانی علیه اعدام در پاریس برگزار شده است. وزیر امور خارجه فرانسه در نامه ای به سازمان نوشت:

با توجه ای خاص مورخه ۱۵/مارس/۲۰۰۶ شما در باره افراد همجنسگرا و چگونگی موقعیت آنان در ایران را خواندم.

در کشورهایی چند، همجنسگرایی جزو اعمال غیر قانونی بشمار می رود؛ و حتا در بعضی از کشورها یک جرم سنگین محسوب می گردد و همان گونه که شما متذکر شدید در ایران محکومیت به مرگ را داراست.

فرانسه لغو احکام اعدام و قانونی شناختن حقوق همجنسگرایان و خارج کردن آن از جرایم را خواستار است و همه با هم به رعایت حق

مسلم انسانی همجنسگرایان رای می دهیم زیرا که حقوق انسانی خدشه بردار نیست.

با توجه به این امر مهم، فرانسه در نشست شصت و یکمین کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد با پیوستن و صدور بیانیه ای با هدفی

مشخص برای رد هر گونه آزار و اذیت در مورد گرایشهای جنسی انسانی و با پشتیبانی از پروژه سازمان ملل در امور اقتصادی، اجتماعی برای

دفاع از سازمان های مبارز در راه حقوق بشر و همجنسگرایان از جمله سازمان جهانی همجنسگرایان، سازمان دانیس گی و لزبین اقدام کرد

که ایران و چند دولت دیگر با آن مخالفت کردند و در مقابل آن ایستادند.

در چهار چوب تعهدات ما و اروپای متحد برای لغو حکم اعدام و میانجیگری، در سال قبل در ایران و نیجریه برای کسانیکه به جرم لواط

اعدام شده بودند تلاش هایی نمودیم. مبارزه به خاطر لغو حکم اعدام، آزار و اذیت به هر اقلیت جنسی از اولین برنامه های ما می باشد.

فرانسه با تمام قدرت و با کمک دیگر کشورها و سازمانهای حقوق بشر برای برسمیت شناختن حق مسلم همجنسگرایان و گرایشهای آنان

برای جلو گیری از هر گونه بد رفتاری و آزار رساندن به آنان حمایت می کنند؛ زیرا هیچ احدی حق تجاوز به حریم شخصی و داوری در باره

آن را ندارد.

فلیپ دوست بلزی

وزیر امر خارجه فرانسه - ۲۶ آپریل ۲۰۰۶

سازمان دگرباشان جنسی ایرانی خواستار لغو هرگونه مجازات به دلیل گرایش جنسی و ارتباط جنسی با رضایت طرفین در ایران می باشد و

امیدوار است روزی فرا رسد که حکم اعدام در هیچ کجای دنیا اجرا نشود.

آرشم پارسی

دبیر کل سازمان دگرباشان جنسی ایران

۳۱ ژانویه ۲۰۰۷-۰۱-۳۱ تورنتو - کانادا

قانون مجازات اسلامی چاپ اول سال ۷۱

فصل اول- تعریف و موجب لواط

ماده ۱۰۸- لواط وطی مذکر است چه بصورت دخول باشد یا تفخیز.

ماده ۱۰۹- فاعل و مفعول لواط هر دو محکوم به حد خواهند شد.

ماده ۱۱۰- حد لواط در صورت دخول قتل است و کیفیت نوع آن در اختیار حاکم شرع است.

ماده ۱۱۱- لواط در صورتی موجب قتل میشود که فاعل و مفعول بالغ و عاقل و مختار باشند.

ماده ۱۱۲- هر گاه مرد بالغ و عاقل با نابالغی لواط کند فاعل کشته میشود و مفعول اگر مکره نباشد تا ۷۴ ضربه شلاق تعزیر میشود.

ماده ۱۱۳- هرگاه نابالغی نابالغ دیگر را وطی کند تا ۷۴ ضربه شلاق تعزیر میشوند مگر آنکه یکی از آنها اکراه شده باشد.

فصل دوم- راههای ثبوت لواط در دادگاه

ماده ۱۱۴- حد لواط با چهار بار اقرار نزد حاکم شرع نسبت به اقرارکننده ثابت میشود.

ماده ۱۱۵- اقرار کمتر از چهار بار موجب حد نیست و اقرارکننده تعزیر میشود

ماده ۱۱۶- اقرار در صورتی نافذ است که اقرارکننده بالغ، عاقل، مختار و دارای قصد باشد.

ماده ۱۱۷- حد لواط با شهادت چهار مرد عادل که آن را مشاهده کرده باشند ثابت میشود.

ماده ۱۱۸- با شهادت کمتر از چهار مرد عادل لواط ثابت نمیشود و شهود به قذف محکوم میشوند.

ماده ۱۱۹- شهادت زنان به تنهایی یا به ضمیمه مرد لواط را ثابت نمیکند

ماده ۱۲۰- حاکم شرع میتواند طبق علم خود که از طریق متعارف حاصل شود، حکم کند.

ماده ۱۲۱- حد تفخیز و نظایر آن بین دو مرد بدون دخول برای هر یک صد تازیانه است.

تبصره: در صورتی که فاعل غیرمسلمان باشد، حد فاعل قتل است

ماده ۱۲۲- اگر تفخیز و نظایر آن سه بار تکرار و بعد از هر بار حد جاری شود در مرتبه چهارم حد آن قتل است

ماده ۱۲۳- هرگاه دو مرد که با هم خویشاوندی نسبی نداشته باشند بدون ضرورت در زیر یک پوشش بطور برهنه قرار گیرند هردو تا ۹۹ ضربه شلاق تعزیر می شوند.

ماده ۱۲۴- هرگاه کسی دیگری را از روی شهوت ببوسد تا شصت ضربه شلاق تعزیر میشود

ماده ۱۲۵- کسی که مرتکب لواط یا تفخیز و نظایر آن شده باشد اگر قبل از شهادت شهود توبه کند حد از او ساقط می شود و اگر بعد از شهادت توبه نماید حد از او ساقط نمی شود.

ماده ۱۲۶- اگر لواط و تفخیز و نظایر آن با اقرار شخص ثابت شده باشد و پس از اقرار توبه کند قاضی میتواند از ولی امر تقاضای عفو نماید

باب سوم- مساحقه

ماده ۱۲۷- مساحقه، همجنس‌بازی زنان است با اندام تناسلی.

ماده ۱۲۸- راههای ثبوت مساحقه در دادگاه همان راههای ثبوت لواط است.

ماده ۱۲۹- حد مساحقه برای هر یک از طرفین صد تازیانه است.

ماده ۱۳۰- حد مساحقه درباره کسی ثابت میشود که بالغ، مختار و دارای قصد باشد.

تبصره: در حد مساحقه فرقی بین فاعل و مفعول و همچنین فرقی بین مسلمان و غیرمسلمان نیست.

ماده ۱۳۱- هرگاه مساحقه سه بار تکرار شود و بعد از هر بار حد جاری گردد در مرتبه چهارم حد آن قتل است.

ماده ۱۳۲- اگر مساحقه کننده قبل از شهادت توبه کند حد ساقط میشود اما توبه بعد از شهادت موجب سقوط حد نیست.

ماده ۱۳۳- اگر مساحقه با اقرار شخص ثابت شود و وی پس از اقرار توبه کند قاضی میتواند از ولی امر تقاضای عفو کند.

ماده ۱۳۴- هرگاه دو زن که با هم خویشاوندی نسبی نداشته باشند بدون ضرورت برهنه زیر یک پوشش قرار گیرند به کمتر از صد تازیانه

تعزیر میشوند. در صورت تکرار این عمل و تکرار تعزیر در مرتبه سوم به هر یک صد تازیانه زده میشود

گزارش سالیانه سازمان دیده بان حقوق بشر

ایران - رویدادهای ۲۰۰۶

احترام به حقوق بشر و بویژه رعایت آزادی بیان و اجتماعات در ایران در سال ۲۰۰۶ بیشتر

رو به وخامت گذاشت. حکومت عمدتاً و به طور پیوسته مخالفان سیاسی بازداشت شده را

مورد شکنجه و بد رفتاری از قبیل حضور طولانی مدت در سلول های انفرادی قرار داد. قوه

قضائیه که در برابر سید علی خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی ایران ، پاسخگو است ، در

اصل مسئول بسیاری از موارد حاد نقض حقوق بشر در ایران است.

نیروهای امنیتی سابق بر دولت احمدی نژاد مسلط هستند، برخی از آنها به مشارکت در اقدامات ضد حقوق بشری چون ترور روشنفکران

مخالف منتسب هستند. در دولت وی ، وزارت اطلاعات که در اصل وظایف امنیتی را انجام می دهد ، به میزان زیادی ، کنترل و نظارت بر

مخالفان سیاسی ، فعالان جامعه مدنی و روزنامه نگاران را بطور چشمگیری افزایش داده است.

آزادی بیان

مسئولان حکومت ایران از طریق تعطیلی روزنامه ها و زندانی کردن روزنامه نگاران و سردبیران مطبوعات به شکلی ساختاری و برنامه ریزی

شده ، آزادی بیان را سرکوب و تحدید می کند. تعداد اندک روزنامه های مستقلی که هم باقی مانده اند ، به شکلی گسترده خود سانسوری

می کنند. بسیاری از نویسندگان و روشنفکران کشور را ترک کرده اند ، برخی در زندان به سر می برند و عده ای نیز دست از انتقاد و

اعتراض برداشته ، سکوت پیشه کرده اند. وزارت فرهنگ و ارشاد در سپتامبر ۲۰۰۶ ، روزنامه اصلاح طلب شرق و دو نشریه نامه و حافظ را

تعطیل کرد و از انتشار روزنامه جدید التاسیس " روزگار " ممانعت به عمل آورد. در حالی که فقط سه روز از عمر این روزنامه می گذشت.

وزارت اطلاعات در طی این سال تعداد قابل ملاحظه ای از روزنامه نگاران منتقد حکومت را احضار و مورد بازجویی قرار داد.

دولتمردان همچنین در سال ۲۰۰۶ وب سایت ها و روزنامه نگاران اینترنتی را آماج تلاش های انقباضی و محدود کننده خود قرار دادند تا

از انتشار و گردش آزاد اخبار و اطلاعات جلوگیری کنند. حکومت به شکلی نظام مند و برنامه ریزی شده ، سایت های اینترنتی در داخل

ایران و خارج را فیلتر می کند که اخبار و تحلیل های سیاسی را پوشش می دهند. اسماعیل رادکانی ، مدیر عامل شرکت فناوری اطلاعات

که تحت کنترل حکومت است ، در سپتامبر ۲۰۰۶ اعلام کرد: " شرکت وی بنا به دستور مقامات قضایی ، دسترسی به ده میلیون سایت

اینترنتی غیر مجاز را مسدود کرده است.

آزادی اجتماعات و گردهمایی ها

دولت احمدی نژاد در پی تغییری محسوس و رسماً اعلام شده از سیاست سید محمد خاتمی رئیس جمهور سابق ، نشان داده است که

اعتراضات و گردهمایی های مسالمت آمیز را تحمل نمی کند. ماموران امنیتی در ژانویه ۲۰۰۶ به اعتصاب رانندگان اتوبوس های شرکت

واحد در تهران حمله کردند و صد ها نفر از آنان را بازداشت کردند. حکومت از پذیرش و به رسمیت شناختن سندیکای مستقل رانندگان

شرکت واحد و متعهد شدن به پیمان قرار داد جمعی با آنان امتناع می ورزد. مامورین حکومتی در ماه فوریه به گردهمایی مسالمت آمیز

دراویش صوفی در شهر قم حمله کردند که در مقابل حسینیه شان تجمع کرده بودند تا مانع خرابی آن توسط مامورین حکومتی شوند و

آنها را با استفاده از گاز اشک آور و شلنگ های آب متفرق کردند. نیروهای انتظامی و مامورین لباس شخصی در ماه مارس با یک تجمع

مسالمت آمیز زنان در تهران برخورد کردند و زنان و مردان شرکت کننده را با باتوم مورد ضرب و شتم قرار دادند که برای گرمی داشت روز

جهانی زن در آنجا جمع شده بودند. در ماه جون هنگامی که مدافعان حقوق زنان دوباره در تهران تجمعی برگزار کردند ، نیروهای امنیتی و

انتظامی با باتوم آنان را زدند ، با گازهای فلفل به صورت آنان اسپری پاشیدند ، تظاهر کنندگان را با اسپری های رنگ نشان قرار دادند و

نهایتاً هفتاد نفر را به زندان انتقال دادند.

شکنجه و بد رفتاری در دوران بازداشت

از زمانی که محمود احمدی نژاد رئیس جمهور ایران شد ، علاوه بر بازداشتگاه هایی که توسط قوه قضائیه ، سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات

به صورت مخفی اداره می شوند ، رفتار با زندانیان در زندان اوین بد تر شده است. مقامات مسئول ، افرادی را به خاطر طرح مسالمت آمیز

دیدگاه های سیاسی خود شکنجه کرده اند و آنها را مورد بد رفتاری از قبیل ضرب و شتم ، بی خوابی و اعدام مصنوعی قرار داده اند. قاضی

ها اغلب مفاد اعترافات اجباری را می پذیرند. مسئولان حکومتی از سلول های انفرادی که اغلب در محل های کوچک و تاریک است ،

استفاده می کنند و متهمان را مجبور به اعترافات غیر واقعی کنند که معمولاً فیلمبرداری نیز می شود.

اکبر محمدی و ولی الله فیض مهدوی دو زندانی که برای عقاید سیاسی شان در حبس بودند در سال ۲۰۰۶ در داخل زندان در شرایطی مشکوک درگذشتند. مسئولان حکومتی از اینکه خانواده های آنان از دست دادگان شان را کالبد شکافی کنند ، جلوگیری به عمل آوردند. حکومت هیچ اقدامی برای روشن شدن دلایل مرگ آنها انجام نداد.

مصونیت و گریز از مجازات

هیچ ساز و کاری برای زیر نظر گرفتن و بررسی اعمال مغایر با نقض حقوق بشر که مقامات دولتی مرتکب می شوند ، وجود ندارد. بسته شدن روزنامه های مستقل در ایران نیز به مصونیت آنها در گریز از مجازات کمک کرده است.

در سال های اخیر ، چندین زندانی سابق و بازداشت شده ، اظهاراتی مبنی بر بروز رفتار های ضد حقوق بشری آنها در بدترین شکل خود از سوی دادستان عمومی تهران سعید مرتضوی و افراد تحت امرش بیان کرده اند. با وجود شهادت های متعدد ، مرتضوی مسئولیتی در مورد نقش خود در بازداشت های خود سرانه و غیر قانونی، شکنجه بازداشت شدگان و وادار کردن آنها به اعترافات دروغ بر عهده نمی گیرد. مساله مرگ زهرا کاظمی، عکاس خبری ایرانی- کانادایی که در ماه جون سال ۰۰۳ ، هنگام حبس توسط قوه قضائیه و نیروهای امنیتی تحت نظارت مرتضوی جان باخت ، مسکوت مانده است. مصطفی پور محمدی وزیر فعلی کشور منتسب به مشارکت در قتل عام هزاران زندانی سیاسی در پروسه ای فراقانونی در سال ۱۹۸۸ است.

مدافعان حقوق بشر

مسئولان حکومتی در سال ۲۰۰۶ اذیت و آزار مدافعان حقوق بشری را تشدید کردند تا از تلاش آنها برای روشنگری و تعقیب کیفری اقدامات ضد حقوق بشری جلوگیری کنند. وزارت کشور در ماه آگوست ، کانون مدافعان حقوق بشر که شیرین عبادی برنده جایزه صلح نوبل در سال ۲۰۰۳ در مرکزیت آن قرار دارد را غیر قانونی اعلام کرد. عبادی و همفکرانش به صد ها مخالف سیاسی ، روزنامه نگار و دانشجوی مشاوره حقوقی رایگان می دهند که به خاطر دفاع از آزادی های اساسی چون حضور در اعتراضات صلح آمیز و آرام و یا نقد عملکرد دولت ، مورد پیگرد قانونی گرفته اند. مسئولان حکومتی شیرین عبادی و همکارانش را تهدید کرده اند که اگر به فعالیت های حقوق بشری شان ادامه بدهند ، آنها را بازداشت خواهند کرد. در پی اعتراضات بین المللی ، حکومت به تهدیدش عمل نکرده است ولی عبادی و همکارانش هر آینه در معرض خطر بازداشت هستند.

مامورین امنیتی در ماه ژوئن سال ۲۰۰۶ ، سید علی اکبر موسوی خوئینی نماینده سابق مجلس و منتقد شناخته شده عملکرد حکومت در زمینه حقوق بشر را بازداشت کردند. او برای بیش از چهار ماه در سلول انفرادی به سر می برد بدون اینکه به وکلایش دسترسی داشته باشد. قوه قضائیه او را در ۲۱ اکتبر آزاد کرد اما پس از آنکه از او ۳۰۰ هزار دلار وثیقه دریافت کرد. او در خلال مرخصی کوتاه مدت برای شرکت

در مراسم ختم پدرش در ماه سپتامبر به صورت علنی اعلام کرد که در زیر شکنجه است و به او فشار می آورند تا از فعالیت هایش ابراز

پشیمانی کند.

مجازات اعدام جوانان

حکومت ایران در سال گذشته حداقل ۱۳ مجرم جوان را اعدام کرد که این آمار بیش از هر کشور دیگری است. مجید سگوند و مسعود نقی بیرالوند در ۱۱ ماه می سال ۲۰۰۶ که هر دو در زمان اجرای حکم ۱۷ سال داشتند، اعدام شدند. دو جوان که قرار بود برای قتل هایی که در زمان ارتکاب آنها زیر ۱۸ ساله بودند، حکم اعدامشان در ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۶ اجرا شود، اما حکم شان به تعلیق در آمد تا خانواده قربانیان با پذیرش دیه به جای قصاص موافقت کنند. در حال حاضر ۳۰ نفر مجرم جوان در زیر حکم اعدام قرار دارند.

اقلیت ها

اقلیت های مذهبی و قومی ایران در گرفتار تبعیض و نا برابری هستند و حتی در برخی شرایط، مورد اذیت و آزار قرار می گیرند. در ماه می، ترک زبانان در شمال غرب ایران در استان های آذربایجان شرقی، غربی و اردبیل بر علیه محدودیت های دولتی در زمینه زبان و فرهنگ ترکی و فعالیت های سیاسی تظاهرات کردند. دستگاه امنیتی با استفاده از قوه قهریه اعتراضات عمومی را در هم شکست که تمام منطقه را در بر گرفته بود. در برخی اعتراضات، تظاهر کنندگان به ادارات دولتی حمله کردند. چهار نفر در درگیری های رخ داده در شهر نقده در تاریخ ۲۵ ماه می سال ۲۰۰۶ جان باختند.

در جنوب غربی ایران، استان خوزستان نا آرامی ها در بین جمعیت عرب تبار ایران در سال ۲۰۰۶ تشدید شد. دادگاه های انقلاب با اتخاذ رویه محرمانه و غیر علنی که با معیار های بین المللی دادرسی عادلانه تطبیق نمی کند، حداقل ۱۶ ایرانی عرب تبار را به اتهام اقدام مسلحانه بر علیه نظام به مجازات مرگ محکوم کردند.

حکومت ایران به جامعه بهایی ایران اجازه نداد تا به عبادت عمومی به پردازند و با اعمال و مناسک مذهبی خود را انجام دهند. سید علی خامنه ای رهبر جمهوری اسلامی ایران در نامه ای به تاریخ ۲۹ اکتبر ۲۰۰۵ به چندین نهاد دولتی از جمله وزارت اطلاعات دستور داده است تا گزارشی جامع و کامل از تمام فعالیت های بهائیان به منظور تعیین تعداد افراد این " فرقه ضاله " (ا زدید وی) تهیه نمایند . ماموران امنیتی در ماه می، ۵۴ نفر از جوانان بهایی را بازداشت کردند که در حال تدریس زبان انگلیسی، ریاضیات و دیگر موضوعات غیر مذهبی به کودکان محروم و بی بضاعت در جنوب شهر شیراز بودند. هیچکدام از جوانان بهایی به جرمی محکوم نشده بودند. همه آنها به جز سه نفر پس از یک هفته بازداشت، آزاد شدند و سه نفر باقی مانده نیز در تاریخ ۱۴ جون ۲۰۰۶ از زندان خلاصی یافتند.

کنش گران مهم بین المللی

سیاست انتقادی اتحادیه اروپا در خصوص مسائل حقوق بشر در ایران به خاطر مذاکرات پیرامون برنامه های هسته ای ایران به موضوعی دستنی چراغ را روشن می کند

درجه دوم تبدیل شد. اتحادیه اروپا همکاری با ایران در سایر موضوعات را منوط به بهبود حقوق بشر در ایران و احترام حکومت ایران به حقوق مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر کرده بود. اما این الزام تاثیر اندکی داشت. ایران علی رغم آنکه اتحادیه اروپا بارها تقاضای از سرگیری مذاکرات پیرامون حقوق بشر را خواستار شده بود، از تداوم گفتگو در این خصوص سرباز زد که در سال ۲۰۰۵ به تعلیق درآمده بود.

شورای عمومی سازمان ملل در نوامبر سال ۲۰۰۵ قطعنامه ای صادر کرد که به موارد حاد نقض حقوق بشر در ایران و بدتر شدن وضع آن اشاره داشت. در پی دعوتی که تهران در سال ۲۰۰۲ برای بحث پیرامون ساز و کارهای موضوعی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد کرده بود، یاکین ارتورک گزارشگر ویژه در زمینه خشونت بر علیه زنان در فوریه سال ۲۰۰۵ از ایران بازدید کرد. در گزارش او که در ماه ژانویه ۲۰۰۶ منتشر شد، وجود قوانین تبعیض آمیز هم در قوانین مدنی و هم در قوانین جزایی و نارسایی ها در دستگاه قضایی برجسته شده است که در نهایت منجر به تضعیف زنان می شود و از توانمند شدن آنها جلوگیری می کند. میلیون کوئاری گزارشگر مخصوص تهیه مسکن مناسب در آگوست سال ۲۰۰۵ از ایران، بازدید کرد و گزارشی در ماه مارس در این خصوص منتشر کرد. در این گزارش وی ایرادات متعددی را در خصوص تبعیضات بر علیه اقلیت های نژادی و مذهبی و عشایر علاوه بر موارد دیگری مطرح کرده است.

ایران به تقاضای گزارش گران ویژه سازمان ملل در خصوص اعدام های خارج از صلاحیت قضایی و شکنجه پاسخ نداده است که به ترتیب در سال های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ خواستار بازدید از ایران شده بودند.

اختلاف نظر در کابینه بوش در مورد ایران ادامه دارد و روابط آمریکا و ایران کماکان ضعیف باقی ماند. وزارت خارجه آمریکا به طور مرتب نارضایتی خود از عملکرد حقوق بشر حکومت ایران را اعلام داشته است. این نهاد در ماه فوریه سال ۲۰۰۶، بودجه ای ۷۵ میلیون دلاری برای حمایت از پیشرفت فعالیت های دموکراسی خواهانه در ایران پیشنهاد کرد. اما اکثریت گسترده ای از مخالفان سیاسی، فعالان حقوق بشری و کنش گران جامعه مدنی داخل ایران به صورت علنی از این پیشنهاد براءت جستند و به وضوح اعلام کردند که در جستجوی هیچ کمک مالی از دولت آمریکا نیستند. دولت آمریکا از نهاد های چند جانبه بین المللی برای معرفی موارد نقض حقوق بشر در ایران استفاده نکرد و بر عکس سرسختانه تلاش کرد تا ائتلافی بین المللی در واکنش به تلاش ایران در دست یابی به سلاح های اتمی، حمایت از حزب الله در لبنان و گروه های مسلح در مناطق اشغالی فلسطین ایجاد کند.

نشریه ی اینترنتی چراغ بهترین داستان های کوتاه را که با تم دگرباشی جنسی نوشته شده باشند، انتخاب و معرفی می کند. به سه داستان برتر جایزه ی نقدی تعلق می گیرد و مجموعه ای از بهترین آثار به صورت کتاب اینترنتی منتشر و در سایت چراغ در دسترس علاقمندان قرار خواهد گرفت.

این داستان ها به زندگی دگرباشان جنسی (همجنسگرا، دگرجنسگرا، دگرجنسگونه) می پردازند، و خانواده، دوستان، و جامعه ی دوجنسگرا که فضای پیرامون دگرباشان را تشکیل می دهند، و در نهایت گوشه ای از روزمره را روشن می کنند. ترجیح ما این است که نویسنده خود متعلق به جامعه ی اقلیت های جنسی باشد، اما در صورتی که موضوع در ارتباط با دگرباشی جنسی باشد، دگرباشی جنسی نویسنده ی داستان شرط شرکت در مسابقه نیست. با وجود اینکه تم داستان باید در ارتباط با دگرباشی جنسی باشد، اما بهترین ها با توجه به کیفیت اثر و قدرت نویسنده در پرداختن موضوع و تبدیل قصه به اثر هنری انتخاب خواهند شد.

مهلت فرستادن آثار تا آخر خرداد ۸۶، جولای ۲۰۰۷ است. آثار رسیده به آدرس نشریه (آدرس اینترنتی نشریه) توسط سه داور که نام شان بعدا اعلام خواهد شد بررسی و گزیده می شوند. به سه اثر برتر جوایزی نقدی پرداخت شد و ده اثری که در رده ی اول داستان های رسیده قرار بگیرند در چراغ معرفی خواهند شد.

از هر نویسنده بیش از دو اثر در مسابقه شرکت داده نمی شود.

لطفا در بیوگرافی خود، سن، جنسیت (جنسیت مورد قبول نویسنده)، تحصیلات/شغل، محل زندگی، و نامی که برای خود انتخاب کرده اید را ذکر کنید.

لطفا داستان ها را با نرم افزار Microsoft Word تایپ کرده و به صورت ضمیمه به آدرس چراغ editor@pglo.net بفرستید.

نتایج مسابقه در مرداد ماه ۸۶ اعلام خواهد شد.

سلام، خسته نباشید. این نقاشی ای که برای شما فرستاده ام تصویری است که از این چند بیت شعر فروغ ساخته ام. راستش من تصویر سازی شعر را خیلی دوست دارم.

دختر لزبین



من

پری کوچک غمگینی را

می شناسم که در اقیانوسی مسکن دارد

و دلش را در یک نی لبک چوبین

می نوازد آرام، آرام

پری کوچک غمگینی

که شب از یک بوسه می میرد

و سحرگاه از یک بوسه به دنیا خواهد آمد

بازگشت به فهرست

دوست یابی



دوست داشتن و دوست یابی دو کلمه ی مشابه با معنایی بسیار متفاوت است. دوست

داشتن مهر و محبت به فردی دیگر است و دوست یابی عملی است برای یافتن دوستی که

شاید دوستش بداریم و شاید هم نه!

ویژه نامه های دوست یابی متعددی تا به حال به صورت کوتاه و یا بلند مدت در دسترس

شما قرار می گرفتند، اما از حجم بالایی برخوردار نبودند. اکنون که این نیاز احساس می شود با توجه به درخواست های متعددی که برای

ما ارسال شده و با همکاری یکی از دوستان پیام های شما را در چراغ منتشر می کنیم. هدف ما تنها انتشار یک آگهی کوتاه از فردی است

که مایل به داشتن یک رابطه بلند مدت و یا کوتاه مدت باشد. شما می توانید مختصری در مورد مشخصات خود که دانستن آن لازم است به

همراه آدرس تماس خود ارسال و علایق و شرایط خود را برای کسانی که با شما تماس می گیرند مطرح سازید. به عنوان مثال ذکر سن،

جنسیت، گرایش جنسی، مشخصات معمول ظاهر، شهر محل سکونت از اساسی ترین اطلاعات لازم می باشد. به دلیل نداشتن فرصت کافی

برای همکار ما که مسئولیت بررسی و تهیه این آگهی ها را پذیرفته است خواهشمندیم که آگهی های خود را در قالب فایل Microsoft

Word و به فارسی ارسال نمایید تا بتوانیم به راحتی اطلاعات را در اختیار خوانندگان نشریه قرار دهیم. از نوشتن فارسی با حروف لاتین

جدا خودداری کنید زیرا فرصتی برای تایپ فارسی آن ها وجود ندارد و ممکن است آگهی شما منتشر نشود.

لطفا آگهی های خود را به آدرس ایمیل **ranginkaman7777@yahoo.com** ارسال نمایید.

سلام، من حمید هستم، ۲۷ ساله از یزد. تمایل بسیاری به دوستی و سکس با همسالانم (در محدوده سنی بیست سال به بالا) داشته و

خواهان یک رابطه پایدار هستم. منتظرم. **H_gay_fori@yahoo.com**

من ۳۳ سال دارم و به دنبال یک دوست در محدوده سنی ۳۰ تا ۵۵ سال می گردم. ۱۷۴ سانت قد و ۷۰ کیلو وزن دارم.

fakheri1900@yahoo.com

سلام، من حمید هستم، لیسانسه، با احساس و مهربان، خوشحال می شوم که یک دوست مهربان داشته باشم. هدف من داشتن یک رابطه

دوستانه طولانی مدت است. لطفا آقایون یا خانمهای دوجنسه برای من ایمیل بفرستند. امیدوارم با من تماس حاصل نمائید، ممنون می

شوم. **janatan_lio1@yahoo.com**

سلام من یک گی هستم ساکن تهران به نام سیاوش و بیشتر به دنبال برقراری یک رابطه عاطفی می گردم.

wittgenstein1yohan@yahoo.com

چراغ

مسئولیتی

در قبال

آگهی های داده

شده

ندارد

نشریه ی چراغ، ارگان دگرباشان جنسی ایرانی

از هنرمندان، نویسندگان، و پژوهشگران گفتمان دگرباشی جنسی (همجنسگرا، دوجنسگرا، دگرجنسگونه) دعوت می کند آثار خود را برای انتشار به چراغ بسپارند.

چراغ با هر چه گسترده تر کردن امکانات خود برای بازتاب خوشی/ناخوشی های امروز و فردای دگرباشان جنسی ایران، نیازمند همکاری فعال اعضای جامعه ی دگرباشان است. شعر، داستان، مقاله های پژوهشی و روشنگرانه، ترجمه ی آثار از زبان های دیگر، خاطره هایی از زندگی روزانه، اتوبیوگرافی، آثار نقاشی، عکس، هر آنچه تولید فرهنگی، هنری، ادبی اعضای جامعه دگرباشان جنسی ایران است، به این گستردگی یاری می رساند. با هویت اصلی و اسم فرعی خود برای چراغ بنویسید. گردانندگان چراغ مشتاق دریافت آثار شمايند.

*

دایره ی مسائلی که به معضل تقابل جامعه دگرباشان جنسی با اکثریت (-)حاکم می پردازد اما محدود نیست. داستان، شعر، مقاله های پژوهشی که در ارتباط با این تقابل و در روشنگری این معضل به قلم آمده اند از زمره مطالبی اند که چراغ علاقمند به انتشار آن در صفحات خویش است. چراغ، نه تنها فضایی است برای انعکاس ادبیات دگرباشان جنسی، بلکه به چه و چرایی و چگونگی ساخت و پرداخت این جامعه و شکل گیری/رشد این جامعه، و گسترش ادبیات این جامعه نیز می پردازد، در همین راستا است که ما مشتاق همکاری با نویسندگان متعلق به جریان اصلی/حاکم در جامعه ایرانی هستیم، مشتاق انتشار آثاری هستیم که با پیشنهادن تأویل خویش از ساختار جامعه، ساختار جامعه را از بن بست جنگ خانگی فرهنگی به جانب هارمونی و همراهی بکشانند، راه را روشن کنند. جامعه نمی خواهد و نمی باید در زندان انکار اجتماعی بماند. آثاری که به چالش روابط بینامتنی جامعه ی دگرجنسخواه با جامعه ی همجنسخواه دست می زنند، جایی شایسته در صفحات چراغ دارند.

جامعه ی همجنسخواه دست می زند، جایی شایسته در صفحات چراغ دارند.

نشریه الکترونیکی چراغ

از دوستان و همکارانی که مطلبی برای ما ارسال می کنند، خواهش می کنیم:

- ❖ مطالب خوانا باشند
- ❖ همراه ترجمه ها، نسخه ای از متن اصلی ارسال شود
- ❖ مطالب فرستاده شده قبلا چاپ و منتشر نشده باشند و اگر منتشر شده است، حتما اسم منبع و تاریخ دقیق آن قید شود
- ❖ چراغ در ویرایش (در صورت نیاز) مطالب آزاد است
- ❖ مطالب رسیده، در صورت درخواست نویسندگان، پس فرستاده می شود
- ❖ مسئولیت نوشته های با امضا، با نویسندگان آنهاست.

معرفی رسانه های دگرپاشان

مجله رنگین کمان (majalehranginkaman@gmail.com)

مجله ماها (majaleh_maha@yahoo.com)

مجله سکاف (helia.parand@gmail.com)

ماهنامه دلکده (delkadeh@gmail.com)

خبرنامه بیداری (news@bidari.info)

نشریه چراغ (member@irqo.net)

رادیو رها (radio@pglo.net)

؟

شماره تماس با دفتر سازمان در تورنتو - کانادا: ۴۱۷-۵۴۸-۴۱۶-۰۰۱

arsham@irqo.net

۱- آرشام پارسی

info@irqo.net

۲- مهرناز خجسته

info@irqo.net

۳- نیاز سلیمی

info@irqo.net

۴- سام کوشا

info@irqo.net

۵- ویکتوریا طهماسبی

اعضای شورای مرکزی به ترتیب حروف الفبا:

arsham@irqo.net

آرشام پارسی

دبیرکل:

دبیران سازمان:

farhad@irqo.net

فرهاد راد

دبیر امور اجتماعی

saba@irqo.net

صبا راوی

دبیر حقوق بشر

info@irqo.net

سام کوشا

دبیر امور فرهنگی

info@irqo.net

مهرناز خجسته

مدیر رادیو رها

nevisht@gmail.com

ساقی قهرمان

سردبیر نشریه چراغ

info@irqo.net

ترانه فروهر

مدیر روابط عمومی

شعبه های سازمان:

info@irqo.net

سام کوشا

شعبه امریکای شمالی (کانادا)

saba@irqo.net

صبا راوی

شعبه اروپا (هلند)

info@irqo.net

مهشید

شعبه ایران